

کتاب آکواریوس

توضیح من (امید): این کتاب نه به این دلیل که ادعا می‌کند راز نهایی را آشکار می‌کند، بلکه به این دلیل که چگونگی درک ما از دانش، طبیعت و خرد فراموش شده را به چالش می‌کشد، ارزش خواندن دارد. در عصری که پاسخ‌های سریع و توضیحات سطحی بر آن حاکم است، این کتاب خواننده را دعوت می‌کند تا سرعت خود را کم کند و چگونگی رویکرد تمدن‌های باستانی به دگرگونی - چه در ماده و چه در آگاهی - را بررسی کند.

این کتاب به جای اینکه کیمیاگری را صرفاً به عنوان نمادگرایی یا خیال‌پردازی ارائه دهد، استدلال می‌کند که کیمیاگران اولیه با فرآیندهای طبیعی کار می‌کردند و با دقت زندگی، پوسیدگی، تصفیه و تجدید حیات را مشاهده می‌کردند. چه با تمام ادعاهای آن موافق باشیم چه نباشیم، متن، تفکر انتقادی، کنجکاوی و تحقیق مستقل را تشویق می‌کند - ویژگی‌هایی که در گفتمان مدرن به طور فزاینده‌ای نادر هستند. ارزش این کتاب در توانایی آن در بازگشایی سوالاتی است که علم مدرن اغلب خیلی سریع آنها را رد می‌کند:

طبیعت وقتی اجازه دارد بدون زور کار کند، قادر به چه چیزی است؟
چرا دانش از نظر تاریخی در پشت نمادها و تمثیل‌ها پنهان شده است؟
و با جایگزینی خرد با کارایی، چه چیزی را ممکن است از دست داده باشیم؟ این کتاب را نباید به عنوان حقیقت مطلق یا یک راهنمای عملی خواند، بلکه باید آن را به عنوان یک انگیزه - نقطه شروعی برای کاوش عمیق‌تر در کیمیاگری، فلسفه هرمسی و جستجوی دیرینه بشر برای دگرگونی و تعادل - در نظر گرفت.

لطفا کندلوس را فقط در آدرس‌های زیر دنبال کنید:

وب سایت: www.kandlus.net

یوتیوب: @Kandlus_network

اینستاگرام: @Kandlus_network

کیمیاگری چیست؟

“طبیعت از طبیعت خود لذت می‌برد، طبیعت شامل طبیعت است، طبیعت را بهبود می‌بخشد، طبیعت را تقلیل می‌دهد، طبیعت برتر از طبیعت است.”

کیمیاگری هنر تقلید و شتاب دادن به طبیعت است. این یک هنر و علم طبیعی است. در کیمیاگری ما واقعاً چیزی نمی‌سازیم، تنها کاری که انجام می‌دهیم این است که شرایطی را برای طبیعت فراهم می‌کنیم تا کاری را که به طور معمول طبیعت انجام می‌دهد، انجام دهد. بنابراین سنگ جادو در واقع توسط کیمیاگر ساخته نمی‌شود، بلکه توسط طبیعت ساخته می‌شود. کیمیاگر فقط شرایطی را فراهم می‌کند تا طبیعت بتواند به طور مؤثر و بدون اختلال عمل کند.

بسیاری از حکیمان، محققان و دانشمندان در تمام اعصار، و (به گفته‌ی هرمس) حتی در روزهای قبل از طوفان نوح، مطالب زیادی در مورد تهیه‌ی سنگ جادو نوشته‌اند؛ و اگر کتاب‌های آنها بدون آگاهی از فرآیندهای زنده طبیعت قابل فهم باشد، تقریباً می‌توان گفت که آنها برای جایگزینی مطالعه دنیای واقعی اطراف ما طراحی شده‌اند. اما اگرچه آنها هرگز از راه‌های ساده طبیعت فاصله نگرفتند، اما چیزی برای آموختن به ما دارند که ما، در این دوران پیچیده‌تر، هنوز هم باید آن را بیاموزیم، زیرا خود را به آنچه شاخه‌های پیشرفته‌تر دانش محسوب می‌شوند، اختصاص داده‌ایم و مطالعه چیزی به این سادگی مانند تولید طبیعی را تحقیر می‌کنیم. از این رو، ما بیشتر به چیزهای غیرممکن توجه می‌کنیم تا به اشیایی که به طور گسترده در مقابل چشمان ما به نمایش گذاشته شده‌اند؛ ما بیشتر در گمانه‌زنی‌های ظریف برتری داریم تا در مطالعه هوشیارانه طبیعت و معنای حکیمان.

یکی از قابل توجه‌ترین ویژگی‌های طبیعت انسان این است که ما از چیزهایی که آشنا به نظر می‌رسند و مشتاق اطلاعات جدید و عجیب هستند، غافل می‌شویم. کارگری که به بالاترین درجه تعالی در هنر خود رسیده است، آن را نادیده می‌گیرد و خود را به چیز دیگری اختصاص می‌دهد، یا از دانش خود سوءاستفاده می‌کند. اشتیاق ما برای افزایش دانش، ما را همواره به سوی هدفی نهایی سوق می‌دهد، هدفی که در آن تصور می‌کنیم به آرامش و رضایت کامل خواهیم رسید.

طبیعت تنها منبع همه چیز است و هیچ چیز در جهان خارج از طبیعت یا مغایر با طبیعت نیست.

اگر هنر بخواهد تأثیری محکم و پایدار ایجاد کند، باید از طبیعت پیروی کند و با روش‌های آن هدایت شود. باید تا جایی که طبیعت هدایت می‌کند، به هدایت طبیعت اعتماد کند و با پایبندی به قوانین آن، از آن فراتر رود.

اکنون در هنر ما باید این فرآیندهای طبیعی را به دقت تقلید کنیم. باید گرمای مرکزی، تبدیل آب به هوا، رانش هوا به سمت بالا، انتشار آن از طریق منافذ زمین، ظهور مجدد آن به صورت آب متراکم اما تبخیر شده وجود داشته باشد.

فلوروس می‌گوید طبیعت یکی است و اگر کسی از راهنمایی او منحرف شود، کار را خراب می‌کند.

در تبدیل فلزات پایه به طلا و نقره با استفاده از پرتاب سنگ، (با فرآیندی شتاب‌یافته) از روش طبیعت پیروی می‌شود و بنابراین طبیعی است.

واقعیت این است که هنر کیمیاگری در تولید طلا، ادعای تقلید از کل کار طبیعت را ندارد. این هنر فلزات را خلق نمی‌کند یا حتی آنها را از ماده اولیه فلزی توسعه نمی‌دهد؛ بلکه فقط کار ناتمام طبیعت (یعنی فلزات ناقص) را می‌گیرد و آن را کامل می‌کند (فلزات را به طلا تبدیل می‌کند).

یک کیمیاگر؛ سنگ را به همان روشی می‌سازد که شما با کاشتن دانه و رها کردن آن برای چند سال، درخت می‌سازید. وقتی دانه کاشته شد، اگر شرایط مناسب باشد، مطابق با طبیعت، خود به خود رشد می‌کند.

“زیرا همانطور که انسان‌ها، ذرت و گیاهان، از دانه خاص خود تولید و متولد می‌شوند، بنابراین یا به همان شیوه، طب واقعی باستانی‌ان از کامل‌ترین بدن‌ها و جوهرها تولید و آماده می‌شود.

هر چیزی که تولید یا زاده می‌شود، از دانه خاص خود و در ماتریکس مناسب خود تولید و متولد می‌شود.”

کلید شیمیدانان، نوشته هنری نولیوس، 1617 میلادی

هیچ تولید واقعی وجود ندارد، بلکه از چیزهایی است که در طبیعت با هم سازگار هستند. بنابراین چیزها ساخته نمی‌شوند، بلکه مطابق با طبیعت خود هستند. درختان آقوی یا بلوط گلابی نمی‌آورند؛ و نه می‌توانید انگور از خار بچینید و نه انجیر از خار. چیزها چیزی جز مشابه خود یا آنچه با طبیعت سازگار است، به عمل نمی‌آورند. هر درخت میوه‌ی خود را دارد.

بنابراین، انسان خردمند این کار را با هنر در مدت کوتاهی انجام می‌دهد، کاری که طبیعت نمی‌تواند در کمتر از هزار سال انجام دهد. با این وجود، ما فلز را نمی‌سازیم، بلکه خود طبیعت این کار را انجام می‌دهد. --- و نه می‌توانیم چیزی را به چیز دیگر تبدیل کنیم؛ بلکه طبیعت است که آنها را تغییر می‌دهد. ما در این کار چیزی بیش از خدمتکاران صرف نیستیم. اگر از خود می‌پرسید که چگونه این به سنگ فیلسوف منجر می‌شود، آن را واضح‌تر توضیح خواهم داد. سنگ جادو یک اتفاق طبیعی طبیعت است، در واقع هدف طبیعت است. بنابراین اگر بتوانید ماده‌ای بسیار خالص و سرشار از انرژی حیات پیدا کنید، سپس آن را در شرایط محافظت‌شده‌ای که برای رشد طبیعی‌اش مفید است قرار دهید، به طبیعت اجازه می‌دهید که مسیر خود را به شیوه‌ای شتاب‌یافته طی کند. وقتی این کامل شود، طبیعت برای شما سنگ فیلسوف را ساخته است. این بسیار ساده و کاملاً طبیعی است، که بزرگترین بخش راز است.

من دوباره به روش دیگری توضیح می‌دهم: سنگ فیلسوف نام چیزی است که وقتی طبیعت کاری را که در تمام طول روز انجام می‌دهد به پایان می‌رساند، به دست می‌آورد. زمین و کل کیهان در حال طی کردن این فرآیند هستند. با این حال، اگر ماده‌ای را پیدا کنید که از قبل توسط طبیعت به خوبی بالغ شده باشد، آن را تمیز کنید، سپس آن را در یک سیستم بسته یا میکروکوزم قرار دهید، طبیعت این چیز را خیلی قبل از اینکه همه چیز دیگر را تمام کند، به پایان می‌رساند. بنابراین شما نتیجه طبیعت را زودتر دریافت می‌کنید و می‌توانید از تمام خواص شگفت‌انگیز آن لذت ببرید.

رشد شیمیایی جوهر ما درونی است و ناشی از عملکرد طبیعت است. معلم خردمند ما افلاطون می‌گوید: "هر کشاورزی که بذر خوبی می‌کارد، ابتدا یک مزرعه حاصلخیز را انتخاب می‌کند، آن را به خوبی شخم می‌زند و کود می‌دهد و علف‌های هرز را از آن جدا می‌کند. او همچنین مراقب است که دانه خودش عاری از هرگونه ناخالصی خارجی باشد. وقتی دانه را به زمین می‌سپارد، برای تجزیه دانه و زنده کردن آن به رطوبت یا باران نیاز دارد. او همچنین برای بلوغ آن به آتش، یعنی گرمای خورشید، نیاز دارد." نیازهای هنر ما نیز ماهیت مشابهی دارند. ابتدا باید بذر خود را آماده کنید، یعنی ماده خود را از هرگونه ناخالصی پاک کنید، با روشی که به تفصیل در دیکتای حکیمان که من به این رساله اضافه می‌کنم، خواهید یافت. سپس باید خاک خوبی داشته باشید تا عطار و خورشید خود را در آن بکارید. اگر قرار است این زمین محصول خوبی بدهد، ابتدا باید از تمام عناصر خارجی وجین شود.

“زیرا با این ترکیب، که فضایل همه چیز را در خود جای داده است، می‌توان به راستی گفت که در یک قطره، تمام جهان حضور دارد.”

کلید شیمیدانان، نوشته هنری نولیوس، 1617 میلادی

علاوه بر این، علم سنگ چنان والا و باشکوه است که تقریباً تمام طبیعت و کل جهان هستی، مانند یک آینه شفاف در آن دیده می‌شود. زیرا مانند یک جهان کوچک‌تر است. خالق هستی فشرده جهان خود را با هماهنگی خاص و تناسب موسیقایی که با یکدیگر پیوند خورده‌اند، ساخته است. آنچه در جهان برتر است، در جهان پست‌تر نیز هست، اما به شیوه‌ای زمینی: آنچه در جهان‌های پست‌تر شباهت دارد، می‌تواند در جهان برتر، به شیوه‌ای آسمانی و بر اساس علت، دیده شود. برخی از فیلسوفان، کار سنگ را با خلقت جهان مقایسه کرده‌اند. به همین ترتیب با پیدایش انسان و طبیعی بودن او.

رسول الهام گرفته، سنت پیتر، به ما می‌گوید که زمین و کارهایش در آن فرو خواهد رفت و جهانی جدید، زیبا و خوب، همانطور که در مکاشفه توصیف شده است، متولد خواهد شد.

رساله‌ای ناشناس درباره سنگ فیلسوف، نوشته ناشناس، قرن دوازدهم تا هفدهم.

**نویسندگان باستان سنگ فیلسوف را یک جهان کوچک
می‌نامند؛ و شکی نیست که ترکیب آن بسیار شبیه به
ترکیب جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم.**

**رساله شیمی، یا، ترتیب کیمیاگری، نوشته توماس نورتون،
۱۴۷۷ میلادی**

برای درک صحیح اینکه چگونه از این آشوب، جهان صغیر فلسفی خود را شکل می‌دهیم، ابتدا باید به درستی راز بزرگ و پیشرفت در خلقت جهان کبیر را درک کنیم: بسیار ضروری است که در خلقت جهان کوچک خود، همان روشی را که خالق همه چیز در شکل‌گیری جهان بزرگ به کار برده است، تقلید و استفاده کنیم.

بنابراین، کیمیاگری هنر جهان صغیر و شتاب دادن به طبیعت از طریق جهان صغیر است.

فقط یک روش برای کل کار وجود دارد. ما فقط یک کار انجام می‌دهیم و آن این است که اجازه می‌دهیم طبیعت مسیر خود را طی کند. با این حال، مسلماً ابتدا ماده‌ی خود را تمیز می‌کنیم و آنچه را که لازم نیست حذف می‌کنیم.

زیرا دانش این هنر در کثرت یا تعداد زیاد چیزها نیست، بلکه در وحدت است؛ سنگ ما تنها یکی است، ماده یکی است و ظرف یکی است. حکومت یکی است و وضع یکی است. کل هنر و کار آن یکی است و به یک روش شروع می‌شود و به یک روش پایان می‌یابد.

پس فقط از یک ماده تهیه می‌شود، چیزی به آن اضافه نمی‌شود و چیزی از آن کم نمی‌شود، جز اینکه زوائد آن حذف می‌شوند.

کیمیاگری چگونه کار می‌کند؟

سنگ فیلسوف انرژی است، متمرکز و تا حد بسیار بالایی خالص. این همان انرژی‌ای است که شما هنگام تنفس و خوردن و آشامیدن دریافت می‌کنید. این انرژی است که به همه اشکال حیات قدرت می‌دهد، بنابراین من آن را انرژی حیات می‌نامم (چون باید آن را چیزی بنامم و "انرژی حیات" خود گویای همه چیز است).

فکر می‌کنم اکثر ما از قبل این حس را داریم که نوعی انرژی حیات از غذا، نوشیدنی و هوای خود دریافت می‌کنیم. همه ما می‌دانیم که خوردن میوه بهتر از مصرف ویتامین است؛ می‌دانیم که چیزی در آب میوه وجود دارد. می‌دانیم که سبزیجات خام بهتر از سبزیجات پخته هستند. می‌دانیم که پختن غذا "خوبی" آن را از بین می‌برد. ما سایر اشکال حیات را می‌خوریم و می‌دانیم که هرچه غذای ما زنده‌تر یا تازه‌تر باشد، برای ما بهتر است. همچنین چیزهای زیادی برای گفتن در مورد تنفس عمیق و ریتمیک وجود دارد و نه فقط در مورد اکسیژن، در غیر این صورت با تنفس هوا با اکسیژن بیشتر، همان اثر را خواهیم داشت، اما لزوماً اینطور نیست.

“اگرچه روش صحیح تنفس و هدایت حرکات چی (جوهر اثیری) بدن و خوردن داروهای گیاهی ممکن است عمر افراد را طولانی کند، اما آنها را از مرگ دور نمی‌کند. اما خوردن شن تان (داروی الهی) به خورنده آن جاودانگی می‌بخشد و او را قادر می‌سازد تا به اندازه آسمان و زمین دوام بیاورد و بر ابرها و اژدها سوار شود و در تای چینگ (روشنایی زیاد) بالا و پایین برود.”

**درباره داروی طلایی و درباره زرد و سفید، نوشته کو هونگ،
قرن چهارم (چینی)**

این انرژی حیات به این معنا فیزیکی است که می‌توان آن را به دام انداخت و از آن استفاده کرد. می‌توان گفت که این انرژی حیات کوچکترین ذره‌ای است که تمام ذرات دیگر از آن ساخته شده‌اند. یا می‌توان گفت که همه چیز از انرژی ساخته شده است و این همان انرژی به شکلی خام و نامشخص است (هنوز به عنصر تبدیل نشده است)، که احتمالاً به حقیقت نزدیک‌تر است.

همه چیزهای جهان از (یک) چی (جوهر اثیری) واحد تولید می‌شوند که هم اراده آسمان صاف و هم اراده زمین ابری را در بر می‌گیرد.

وقتی ظروف بامبو می‌شکنند، برای تعمیر به بامبو نیاز است. وقتی انرژی انسان تحلیل می‌رود، برای تقویت مجدد به سرب نیاز است. در مورد این موضوع خوب فکر کنید. (دارو) ممکن است مستقیماً جلوی چشمان شما باشد. مشکل این است که مردم عادی نمی‌توانند آن را درک کنند.

انسان از خاک ساخته شده است و از طریق هوا زندگی می‌کند؛ زیرا هوا حاوی غذای پنهان حیات است که روح نامرئی آن، وقتی منجمد شود، از تمام جهان بهتر است.

**نور شیمیایی جدید، نوشته مایکل سندیوگیوس، قرن
هفدهم**

هر چیزی که فضیلت ثبات و پایداری را اعطا می‌کند، لزوماً خود نیز واجد این فضیلت است.

بنابراین، قدرت رشدی که من از آن صحبت می‌کنم، نه توسط زمین، بلکه توسط روح حیات‌بخشی که در آن است، اعطا می‌شود. اگر زمین از این روح تهی شود، مرده خواهد بود و دیگر قادر به تغذیه هیچ چیز نخواهد بود.

قدرت‌های سنگ

در اینجا چند مورد از کاربردهای فراوان سنگ فیلسوفان را توضیح خواهم داد. امکانات استفاده از آن بسیار گسترده و فراتر از تصور یک فرد عادی است. با این حال، کاربردهای سنتی آن را شرح خواهم داد.

دو نوع سنگ فیلسوفان وجود دارد: سنگ سفید و سنگ قرمز. سنگ سفید هر فلزی را به نقره تبدیل می‌کند. سنگ قرمز قدرتمندتر و شناخته‌شده‌تر است و هر فلزی را به طلا تبدیل می‌کند.

علاوه بر این، بدانید که ساختن طلا و نقره نامطلوب‌ترین اثرات سنگ محسوب می‌شدند. اثرات آن بر بدن و ذهن همیشه بسیار ارزشمندتر از پول در نظر گرفته شده است. به این دلیل است که سنگ، طلا و نقره را می‌سازد که در طول تاریخ به عنوان ارز استفاده می‌شده است، نه اینکه سنگ طلا و نقره را می‌سازد زیرا آنها ارزشمند هستند.

کسی که این دانش را برای کسب ثروت و لذت می‌خواهد، گمان نکند که هرگز به آن دست خواهد یافت. بنابراین، کسانی که این هنر را به عنوان وسیله‌ای برای کسب افتخار، لذت و ثروت دنیوی می‌خواهند، احمق‌ترین انسان‌ها هستند؛ و هرگز نمی‌توانند آنچه را که با چنین هزینه‌گزارایی از پول، زمان و زحمت به دنبالش هستند و ذهن و تمام افکارشان را پر می‌کند، به دست آورند. به همین دلیل، حکیمان، ثروت دنیوی را عمیقاً تحقیر کرده‌اند (نه به این دلیل که به خودی خود چیز بدی است، بلکه به دلیل سوءاستفاده‌ی ناپسند از آن). آنها آن را تحقیر می‌کردند زیرا به نظر می‌رسید که مانع از رسیدن به حقیقت می‌شود.

اگر هنوز نفهمیده‌اید که سنگ چگونه و چرا کار می‌کند، اصل فعال چیست، همه اینها باورنکردنی به نظر خواهد رسید. اما وقتی بفهمید که سنگ صرفاً یک شکل متمرکز و بسیار توسعه‌یافته از انرژی است که تغذیه واقعی همه چیزهایی است که رشد می‌کنند (حیوانات، گیاهان، مواد معدنی و غیره)، نه تنها خواهید فهمید که چگونه سنگ می‌تواند چنین طیف گسترده‌ای از معجزات را انجام دهد، بلکه می‌توانید کاربردهای بیشتری را نیز در نظر بگیرید.

من با یک نقل قول طولانی شروع می‌کنم که کاربردهای سنتی را به خوبی خلاصه می‌کند. سپس با فهرست مفصلی از کاربردهایی که اغلب در ادبیات کیمیاگری ذکر شده‌اند، ادامه می‌دهم. و با نقل قول دیگری که کاربردهای گسترده‌تر و کمتر ذکر شده را آشکار می‌کند، به پایان می‌رسانم.

“در حالت اول، به صورت یک بدن خاکی نجس و پر از نقص ظاهر می‌شود. سپس طبیعتی خاکی دارد، تمام بیماری‌ها و زخم‌های درون انسان را شفا می‌دهد، گوشت‌های خوب و فاسد تولید می‌کند، تمام بوی بد را دفع می‌کند و به طور کلی، چه از درون و چه از بیرون، شفا می‌دهد. در طبیعت دوم، به صورت یک بدن آبکی ظاهر می‌شود، تا حدودی زیباتر از قبل، زیرا (اگرچه هنوز فسادهای خود را دارد) فضیلت آن بیشتر است. به حقیقت بسیار نزدیک‌تر و در اعمال مؤثرتر است. در این شکل، تب‌های سرد و گرم را درمان می‌کند و داروی مخصوصی علیه سموم است که از قلب و ریه‌ها خارج می‌شوند، هنگام آسیب یا جراحت آنها را درمان می‌کند، خون را تصفیه می‌کند و اگر سه بار در روز مصرف شود، در تمام بیماری‌ها بسیار تسکین‌دهنده است. اما در طبیعت سوم خود، به صورت جسمی هوایی، با طبیعتی روغنی، تقریباً عاری از هرگونه نقص ظاهر می‌شود، که در این صورت، کارهای شگفت‌انگیز بسیاری انجام می‌دهد، زیبایی و قدرت بدن را ایجاد می‌کند، و (مقدار کمی از آن در غذا مصرف می‌شود) از مالیخولیا و گرم شدن صفرا جلوگیری می‌کند، خون را افزایش می‌دهد، به طوری که خونریزی مکرر ضروری می‌شود. رگ‌های خونی را منبسط می‌کند، اندام‌های پژمرده را درمان می‌کند، قدرت بینایی را باز می‌گرداند، در افراد در حال رشد، چیزهای اضافی را از بین می‌برد و نقص‌های خوبی در اندام‌ها ایجاد می‌کند. در طبیعت چهارم خود، به صورت آتشین (که کاملاً عاری از هرگونه نقص نیست، هنوز تا حدودی آبکی و به اندازه کافی خشک نشده است) ظاهر می‌شود، که در آن فضایل زیادی دارد، پیر را جوان می‌کند و کسانی را که در آستانه مرگ هستند، زنده می‌کند.

زیرا اگر به چنین کسی، به اندازه یک دانه جو از این آتش در شراب داده شود، به طوری که به معده برسد، به قلب او می‌رود، او را فوراً تجدید می‌کند، تمام رطوبت و سم قبلی را از بین می‌برد و گرمای طبیعی کبد را بازیابی می‌کند. در دوزهای کم به افراد مسن داده می‌شود، بیماری‌های پیری را از بین می‌برد و قلب‌ها و بدن‌های پیر را جوان می‌کند. از این رو اکسیر حیات نامیده می‌شود. در طبیعت پنجم و آخر خود، به شکلی باشکوه و درخشان، بدون نقص، مانند طلا و نقره می‌درخشد، که در آن تمام قدرت‌ها و فضایل قبلی را در درجه‌ای بالاتر و شگفت‌انگیزتر دارا است. در اینجا کارهای طبیعی آن به عنوان معجزه تلقی می‌شود. وقتی به ریشه‌های درختان مرده مالیده می‌شود، آنها را زنده می‌کند و برگ و میوه می‌دهند. چراغی که روغن آن با این روح آمیخته شده است، برای همیشه بدون کاهش به سوختن ادامه می‌دهد. کریستال‌ها را به گرانبهاترین سنگ‌ها از همه رنگ‌ها، برابر با سنگ‌های معادن تبدیل می‌کند و بسیاری از شگفتی‌های باورنکردنی دیگر را انجام می‌دهد که ممکن است برای افراد نالایق آشکار نشود. می‌تواند بدن‌های مرده و زنده را بدون داروی شفا دهد.”

کاربرد ۱. یک داروی جهانی برای بدن

سنگ قرمز بسیار قدرتمندتر از سنگ سفید است. یک دوز واحد می‌تواند اثر زیادی داشته باشد، بسته به قدرت سنگ و اینکه سفید باشد یا قرمز. با این حال، برای اثر پدیدار، سنگ باید روزانه خورده شود، در غیر این صورت بدن و ذهن شما دوباره رو به زوال خواهد رفت.

در صورت مصرف، تمام بیماری‌ها را درمان می‌کند و در غلظت‌های بالاتر، یک فرد مسن را سالم‌تر و متناسب‌تر از دوران جوانی‌اش می‌کند.

اگر به طور ناگهانی و با غلظت بالا مصرف شود، بدن خود را از هر چیز غیرضروری پاکسازی می‌کند، که ممکن است منجر به یک تحول تکان‌دهنده در عرض چند هفته شود، به طوری که پوست فرد کنده می‌شود، مو و دندان‌ها می‌ریزند، و سپس دوباره در شرایط عالی رشد می‌کنند.

در صورت مصرف منظم و با غلظت بالا، خوردن، آشامیدن یا حتی نفس کشیدن غیرضروری خواهد بود. اگرچه این کارها به هر حال ممکن است انجام شوند. بدن هرگز پیر نمی‌شود.

زخم‌های شما بسیار سریع بهبود می‌یابند و گرما و سرما بر شما تأثیری ندارد.

“به مدت یک ماه، هر روز صبح زود، مقدار کمی از این پودر مقدس، به اندازه یک دانه دانه خردل، در شراب سفید یا هر نوشیدنی الکلی دیگر مصرف شود. این ماده، اگر معرق باشد، باعث تعریق می‌شود و از پوست خارج شود. اگر ملین باشد، با مدفوع دفع شود. اگر ادرارآور باشد، با ادرار دفع شود. اما هرگز استفراغ‌آور نیست، زیرا این کاملاً خلاف طبیعت است. نه تنها بدن انسان را اصلاح می‌کند، بلکه با ادامه مصرف آن به مدت چند هفته، کل بدن انسان را تجدید می‌کند.”

تاجگذاری طبیعت، اثر ناشناس، قرن ۱۶-۱۷.

کاربرد ۲. یک داروی جهانی برای ذهن

این سنگ فرد را به بهترین و تیزترین حالت ذهنی خود می‌رساند. شما قادر خواهید بود حتی سریع‌تر از دوران کودکی یاد بگیرید و به راحتی زبان‌های جدید را یاد بگیرید و مهارت‌ها را به طور طبیعی و بدون تلاش زیاد یاد بگیرید.

مسلماً بهترین ویژگی این سنگ این است که فرد را از غم، افسردگی و رنج‌هایی می‌بخشد. بنابراین، او را نسبت به دیگران مهربان و دلسوز می‌کند.

“هنر ما نه تنها جسم، بلکه روح را نیز از دام‌های بندگی و اسارت می‌رهاند؛ ثروتمندان را شریف و فقرا را تسلی و تسکین می‌دهد. در واقع، می‌توان گفت که هر نیاز انسانی را برآورده می‌کند و برای هر نوع رنجی درمانی ارائه می‌دهد.”

بروارید جدید گران‌بها، نوشته پیترو بونوس، ۱۳۳۸ میلادی

کاربرد ۳. یک داروی جهانی برای روح.

این سنگ یک مسیر سریع برای رسیدن به روشن بینی معنوی است و توسط هندیان، تبتی‌ها و چینی‌های باستان به عنوان تنها روش برای رسیدن به روشن بینی بدون مدیتیشن در نظر گرفته می‌شود. تائوئیست‌های چینی باستان آن را روش ترجیحی می‌دانند.

با رشد معنوی شتاب یافته و انرژی حیاتی و چی نامحدود، امکانات در نهایت بی‌حد و مرز می‌شوند و فرد قادر به هر کاری خواهد بود

چانگ پو-توان اینگونه می‌گوید: تان(سنگ فیلسوف)، داروی بسیار ارزشمند و بی‌قیمت بدن مادی است. ترکیب موفقیت‌آمیز منجر به تغییرات بی‌پایان می‌شود؛ این امکان را برای فرد فراهم می‌کند تا به ملاقات چن تسونگ (انسان واقعی) برسد و علاوه بر آن، با استفاده ماهرانه از آن، (مشکل) را حل کند.

حتی اگر بتوانید ماهیت واقعی بودیسم را درک کنید (یعنی تبدیل شدن به یک بودا) ... نمی‌توانید از رها کردن بدن خود در اینجا و به دست آوردن بدن دیگری در آنجا اجتناب کنید. چه چیزی می‌تواند بهتر از ترکیب همزمان تان [داروی] بزرگ باشد؟ سپس می‌توانید بر وو تو (بدون نشت) غلبه کنید تا به یک چن جن (انسان واقعی) تبدیل شوید درهای هسوآن و پین به ندرت توسط مردم شناخته می‌شوند. حتی اگر سال‌ها تنفس را تمرین کنید، نمی‌توانید: وو طلایی (کلاغ) را وادار به تسخیر تو (خرگوش) کنید؟

کاربرد ۴. یک داروی جهانی برای گیاهان.

این سنگ باعث می‌شود گیاهان در هر شرایطی بسیار سریع و سالم رشد کنند.

کاربرد ۵. یک داروی جهانی برای فلزات.

این سنگ امکان تبدیل هر فلزی به نقره (با سنگ سفید) یا طلا (با سنگ قرمز) را فراهم می‌کند. همچنین می‌توان طلا را به فلزات کم‌ارزش‌تر تبدیل کرد. این ماده پس از سفیدی کامل، قرمزی کامل و تثبیت، می‌تواند تمام فلزات ناقص را به بهترین نقره و طلا تبدیل کند.

کاربرد ۶. دارویی جهانی برای مواد معدنی.

این سنگ می‌تواند برای رشد و توسعه سنگ‌های قیمتی و الماس مورد استفاده قرار گیرد

کاربرد ۷. شیشه چکش‌خوار.

ز این سنگ می‌توان برای چکش‌خوار کردن شیشه استفاده کرد، یعنی می‌توان آن را بدون خرد شدن به شکل دلخواه درآورد.

ماده ما جسمی حاوی روح است که شیشه را چکش‌خوار می‌کند و بلورها را به یاقوت سرخ تبدیل می‌کند.

رساله‌ای بسیار مختصر درباره سنگ فلسفه، نوشته یک حکیم آلمانی ناشناس، قرن ۱۵ تا ۱۷

کاربرد ۸. انرژی نامحدود.

به طور سنتی، می‌توان با این سنگ چراغ‌هایی ساخت که برای همیشه یا حداقل هزاران سال روشن می‌مانند. بنابراین، می‌توان از آن برای تولید مقدار تقریباً نامحدودی برق و به عنوان منبع تغذیه نیز استفاده کرد. در فصل بعدی به طور مفصل‌تر به چراغ‌های همیشه روشن خواهیم پرداخت.

کاربرد ۹. آفرینش حیات.

از این سنگ می‌توان برای پرورش انسان‌ها/حیوانات در خارج از رحم یا ایجاد کلون استفاده کرد. می‌توان آنها را گول‌پیکر یا کوتوله کرد. همچنین می‌توان هیبریدها یا گونه‌های جدیدی از حیوانات مختلف یا حتی حیوانات و انسان‌ها ایجاد کرد. این موضوع در فصل بعدی با جزئیات بیشتری بررسی خواهد شد.

در نهایت، فهرست دیگری از کاربردهای سنگ فیلسوفان از کتاب Magnalia Naturae, Praecipue Quoad Usus Humanos (ترجمه: «آثار باشکوه طبیعت، به ویژه در باب کاربردهای انسانی») اثر فرانسویس بیکن داریم که به کتاب آتلانتیس نو بیکن ضمیمه شده است.

- .The prolongation of life
- .The restitution of youth in some degree
- .The retardation of age
- .The curing of diseases counted incurable
- .The mitigation of pain
- .More easy and less loathsome purgings
- .The increasing of strength and activity
- .The increasing of ability to suffer torture or pain
- .The altering of complexions, and fatness and leanness
- .The altering of statures
- .The altering of features
- .The increasing and exalting of the intellectual parts
- .Versions of bodies into other bodies
- .Making of new species
- .Transplanting of one species into another
- .Instruments of destruction, as of war and poison
- .Exhilaration of the spirits, and putting them in good disposition
- .Force of the imagination, either upon another body, or upon the body itself
- .Acceleration of time in maturations
- .Acceleration of time in clarifications
- .Acceleration of putrefaction

ناباوری

“شک، اولین مرحله‌ی شناخت است.”

تمثیلی ظریف در مورد اسرار کیمیاگری، اثر مایکل مایر،
۱۶۱۷ میلادی

هنر کیمیاگری از ابتدای تاریخ ثبت‌شده‌ی ما یک راز بوده است، و بنابراین همیشه افراد زیادی بوده‌اند که به آن اعتقادی نداشته‌اند. البته این موضوع با شیوه‌ی مبهم نگارش کتاب‌های کیمیاگری و این واقعیت که کیمیاگران می‌خواستند پنهان بمانند و بنابراین هرگز خود یا آثارشان را آشکارا به جهانیان آشکار نکردند، بدتر هم می‌شود. این کتاب احتمالاً اولین استثنا در ۱۲۰۰۰ سال گذشته است.

ناباوری از نفهمی (جهل) ناشی می‌شود. هر چیزی که درست نباشد، قابل فهم نیست، یعنی معنی ندارد. همه چیزهای درست باید معنی داشته باشند. همه چیزهای درست باید با آنچه ما در مورد طبیعت و جهان می‌دانیم مطابقت داشته باشند، یعنی طبیعی باشند. هیچ چیز درست نمی‌تواند غیر طبیعی باشد، زیرا طبیعت همه چیز است و بنابراین هیچ چیز خارج از طبیعت نیست. چیزهایی که قابل فهم نیستند، وجود ندارند، دروغ هستند و بنابراین خلاف طبیعت هستند. همه چیزهایی که وجود دارند مطابق با طبیعت هستند، بنابراین همه چیزهایی که درست هستند مطابق با طبیعت هستند. هنر کیمیاگری فقط تقلید و شتاب طبیعت است، بنابراین نمی‌توان گفت که کیمیاگری تحت این تعریف نادرست است. این مانند این است که بگوییم طبیعت نادرست است. بنابراین تعریف کیمیاگری خودکفا است زیرا فقط چیزی را بر اساس آنچه که ما از قبل می‌دانیم درست است، ادعا می‌کند. کیمیاگری تقلید و شتاب طبیعت است، ما می‌دانیم که طبیعت درست است، بنابراین کیمیاگری نیز باید درست باشد. تنها بحث در اینجا این است که اگر شما باور ندارید که کیمیاگری تقلید و شتاب طبیعت است، اما اکنون این کتاب را دارید، نمی‌توانید شکایت کنید که هیچ کس این را برای شما توضیح نداده است.

هر حقیقتی باید مطابق با طبیعت، قابل فهم، منطقی و معنادار باشد. اگر به چیزی اعتقاد دارید که در این دسته قرار نمی‌گیرد، باور شما فقط جهل است. همه چیزهای درست قابل فهم هستند.

شما هنوز هم می‌توانید به این مفهوم که طبیعت (یعنی کیمیاگری) می‌تواند سنگی تولید کند که قادر به قدرت‌های شرح داده شده در فصل قبل باشد، اعتراض کنید. توضیح اینکه چرا این اتفاق می‌افتد، آنقدر ساده است که توضیح آن دشوار است، همانطور که واضح است، و چه کسی می‌تواند چیزی را برای کسی که نمی‌تواند آنچه را که روزانه مستقیماً جلوی چشمانش است ببیند، توضیح دهد؟ این طبیعت است؛ یعنی نیرویی است که بر این جهان عمل می‌کند. طبیعت زندگی می‌آفریند؛ طبیعت از قبل تمام طلای جهان را آفریده است. چگونه می‌توان توانایی طبیعت را در خلق زندگی پذیرفت و سپس توانایی طولانی کردن آن را رد کرد؟ چگونه می‌توان توانایی طبیعت را در ساختن طلا پذیرفت و سپس این را در همان جمله رد کرد؟ ما می‌دانیم که طبیعت زندگی را خلق می‌کند، ما می‌دانیم که طبیعت طلا را خلق می‌کند. کیمیاگری تقلید و شتاب طبیعت است، بنابراین این چیزها را می‌توان با هنر کیمیاگری به دست آورد.

به طور خلاصه: اگر طبیعت می‌تواند زندگی ببخشد، ما می‌توانیم زندگی ببخشیم؛ اگر طبیعت می‌تواند طلا بسازد، ما می‌توانیم طلا بسازیم. طبیعت هر روز این کار را انجام می‌دهد، پس شما که هستید که بگویید غیرممکن است وقتی که جلوی چشمان شماست؟

افرادی هستند که می‌توانند این کتاب را بخوانند و آن را نفهمند، اما دلیل این امر این نیست که آنچه در اینجا نوشته شده برای این افراد بسیار پیچیده است، بلکه این است که برای این افراد بسیار ساده است. کافران چنان غرق در غرور خودخواهانه خود هستند که حتی وقتی حقیقت مستقیماً به سمت آنها می‌آید و به صورتشان سیلی می‌زند، قادر به دیدن آن نیستند. اینها همان افرادی هستند که ادعا می‌کنند نظریه کوانتوم، نظریه ریسمان و غیره را می‌فهمند، حتی زمانی که مخترعان این نظریه‌ها ادعا می‌کنند که خودشان آن را به طور کامل نمی‌فهمند (آنها مدل هستند - نه حقیقت). بنابراین تنها استدلال علیه کیمیاگری جهل است. اما هر چه که باور کنید، حقیقت را تغییر نمی‌دهد.

هم در میان گذشتگان و هم در میان مدرن‌ها، این پرسش که آیا کیمیاگری یک هنر واقعی است یا صرفاً یک فریب، ذهن‌ها و قلم‌های بسیاری را به خود مشغول کرده است؛

در مورد علمی که برای بخش بزرگی از دانشمندان به خوبی شناخته شده است، صرف این واقعیت که همه آنها به آن اعتقاد دارند، ضرورت اثبات را از بین می‌برد. اما این قانون در مورد هنر کیمیاگری صدق نمی‌کند، بنابراین ادعاهای آن باید با دقت بررسی شود. استدلال‌هایی که علیه عدالت این ادعاها مطرح می‌شوند باید منصفانه بیان شوند و بر عهده اساتید این هنر است که از هرگونه استدلال مخالف خودداری کنند. هر هنر معمولی (همانطور که در کتاب دوم فیزیک می‌آموزیم) یا ماده را دفع می‌کند، یا ماده را تولید می‌کند، یا استفاده از چیزی را آموزش می‌دهد. با این حال، هنر ما به هیچ یک از این دسته‌ها تعلق ندارد. در واقع می‌توان آن را هم دفع کننده و هم مولد توصیف کرد، اما استفاده از چیزی را آموزش نمی‌دهد. این هنر واقعاً به ما می‌آموزد که چگونه ماده‌ای را که منحصرأ توسط طبیعت برای هدفی خاص طراحی شده است، بشناسیم و همچنین ما را با روش طبیعی رفتار و دستکاری این ماده آشنا می‌کند، دانشی که ممکن است به صورت عملی یا نظری در ذهن استاد وجود داشته باشد. صنایع دیگری نیز وجود دارند که مصنوعی نیستند، بلکه طبیعی هستند، مانند هنرهای پزشکی، باغبانی و شیشه‌گری. آنها تا جایی که به یک اپراتور نیاز دارند، هنر هستند؛ اما تا جایی که بر حقایق طبیعت مبتنی هستند، طبیعی هستند.

هنر کیمیاگری چنین است. برخی از هنرها، مانند دستور زبان، منطق و بلاغت، آفرینش‌های ذهن انسان را نظام‌مند می‌کنند؛ اما کیمیاگری به این دسته تعلق ندارد. با این حال، کیمیاگری از این نظر به سایر هنرها شباهت دارد که عمل به آن باید مقدم بر نظریه و تحقیق باشد؛ زیرا قبل از اینکه بتوانیم بدانیم چگونه کاری را انجام دهیم، باید تمام شرایط و شرایطی را که تحت آن تولید می‌شود، درک کنیم. اگر علت یا علل یک چیز را به درستی درک کنیم؛ پس می‌دانیم که چگونه آن چیز را تولید کنیم. اما باید در نظر داشت که هیچ کس نمی‌تواند در مورد درستی یا نادرستی این هنر که موضوع مورد بحث را به روشنی درک نمی‌کند، ادعای شنیده شدن داشته باشد. و می‌توانیم به عنوان یک قاعده وضع کنیم که کسانی که بدون بینش روشن از شرایط مناقشه، خود را قاضی این مسئله می‌دانند، باید افرادی تلقی شوند که بی‌مقدمه و بی‌هدف صحبت می‌کنند.

ارسطو در دیالکتیک می‌گوید:

**“هر استادی حق دارد با استناد به هنر خود، با اقتدار صحبت کند.
طبق این قاعده، باید با حکیمان، و فقط حکیمان، در مورد حقیقت
کیمیایگری مشورت کرد.”**

هیچ انسان عاقلی حقیقت کیمیایگری را به دلیل کاملاً ناکافی ناآگاهی از آن، انکار نمی‌کند: چنین شخصی به اقتدار نام‌های سنگینی مانند هرمس، بقراط و بسیاری دیگر بسنده می‌کند. دلایل زیادی وجود دارد که چرا استاد این هنر را پنهان می‌کند. اما اگر کسی وجود آن را به این دلیل که از آن بی‌اطلاع است، انکار کند، مانند کسی است که تمام عمر خود را در خانه‌ای محبوس بوده است و بنابراین انکار می‌کند که جهان فراتر از چهاردیواری محل سکونتش امتداد دارد. واقعاً نیازی به اقامه‌ی هیچ استدلالی برای اثبات واقعیت هنرمان نیست، زیرا خود هنر بهترین گواه وجود خود است؛ و چون در دژ دانش جای گرفته‌ایم، می‌توانیم با خیال راحت از شر نادانان در امان باشیم.

در تمام علوم عملی (همانطور که ارسطو بیان می‌کند) حقیقت یک گزاره باید نه با استدلال منطقی، بلکه با اثبات بصری اثبات شود. توسل نباید به عقل باشد، بلکه به حواس. زیرا جزئیات به حوزه حس تعلق دارند، در حالی که کلیات به حوزه عقل تعلق دارند. اگر نتوانیم به کسی اثبات بصری هنر خود را منتقل کنیم، این واقعیت نباید به عنوان خدشه‌ای بر صداقت ما تلقی شود. دشواری کار ما با این شرایط افزایش می‌یابد که باید از هنر خود برای نادانان و تحقیرکنندگان صحبت کنیم، و این یعنی همچون یک نقاشی هستیم که باید سعی کند سایه‌های زیبا و تفاوت‌های رنگ را برای افراد کوررنگ توضیح دهد؛ یا در موقعیت موسیقیدانی هستیم که باید هارمونی دلنشینی را برای ناشنویان بیان کند. ارسطو می‌گوید، هر کسی فقط می‌تواند در مورد چیزهایی که به طور آشنا و دقیق برای او شناخته شده است، نظر درستی داشته باشد. اما کسی که انکار می‌کند که برف سفید است، نمی‌تواند چشمی در سر داشته باشد.

چگونه کسی می‌تواند حقیقت را در مورد هر علمی کشف کند، اگر فاقد حس تشخیص حوزه خاص ماده باشد؟ چنین افرادی حتی برای آگاهی از وجود هنر ما نیز باید ایمان داشته باشند. فیثاغورث می‌گوید کسانی که با عناصر آشنا هستند، در زمره منکران نخواهند بود. پزشکی که می‌خواهد ثابت کند که یک داروی خاص در یک بیماری بدن انسان تأثیر خاصی ایجاد می‌کند، باید موضع خود را با آزمایش عملی اثبات کند. به عنوان مثال، کسی از فراوانی رنگ قرمز در رگ‌های معده و کبد رنج می‌برد و من می‌گویم که درمان آن تخلیه پس از هضم است. اگر می‌خواستم کشف کنم چه دارویی این اثر را ایجاد می‌کند، می‌گفتم: هر چیزی که پس از هضم، تخلیه صفر را ایجاد کند، بیمار را شفا می‌دهد. اکنون، می‌دانم که ریواس یا اسکومونیا این اثر را ایجاد می‌کنند. بنابراین، ریواس یا اسکومونیا درمان مناسبی برای انتخاب خواهد بود. با این وجود، حقیقت ادعای من فقط از طریق یک آزمایش عملی به طور رضایت‌بخشی قابل اثبات است. در تمام این موارد، همانطور که هامک می‌گوید، هیچ چیز جز دیدن چیزی به شما در دانستن آن کمک نمی‌کند. اگر می‌خواهید بدانید که فلفل تند و سرکه خنک است، عسل شیرین است و تاج الملوک سم است؛ آهنربا فولاد را جذب می‌کند، آرسنیک برنج را سفید می‌کند و توتیا آن را به رنگ نارنجی در می‌آورد، در هر یک از این موارد، باید این ادعا را با تجربه تأیید کنید.

در هندسه، نجوم، موسیقی، پرسپکتیو و سایر علوم با دامنه و هدف عملی نیز همین است. یک قانون مشابه با نیروی مضاعف در مورد کیمیاگری اعمال می‌شود که متعهد به تبدیل فلزات پایه به طلا و نقره است. هر آنچه قدرت تبدیل فلزات ناقص و کامل را دارد، قدرت ساختن طلا و نقره را نیز دارد. اکنون، این ویژگی در سنگی که فیلسوفان به ما معرفی می‌کنند، وجود دارد. واضح است که فقط دو فلز کامل وجود دارد، یعنی طلا و نقره؛ همانطور که فقط دو نور کامل وجود دارد، یعنی خورشید و ماه. فلزات دیگر ناقص و ناکامل هستند و هر کس آنها را به کمال برساند، آنها را نیز به طلا و نقره تبدیل می‌کند. درستی و عدالت این ادعا، مانند همه گزاره‌های عملی دیگر، باید با یک آزمایش عملی نشان داده شود و به هیچ طریق دیگری نمی‌توان آن را به طور رضایت‌بخشی نشان داد. اما از سوی دیگر، چنین اثبات عملی، یک بار برای همیشه به این بحث پایان می‌دهد و به طور قانع‌کننده‌ای به هر ذهن منظمی، حقیقت هنری را که با آن انجام می‌شود، نشان می‌دهد.

جالینوس می‌گوید:

“هنر ما را بیابید و واقعیت آن را ثابت خواهید کرد، هنری که نه توسط اصول اولیه هنر، بلکه توسط عملکردهای آن انجام می‌شود”

اثبات وجود طبیعت یا استدلال در مورد امکان آنچه شناخته شده است، پوچ است. کسانی که از هیچ علمی بی‌اطلاع هستند، مانند تماشاگرانی هستند که نه می‌توانند افراد و نه حرکات آنها را روی صحنه تشخیص دهند. یک مرد نابینا می‌تواند درباره رنگ‌ها صحبت کند و از مزایای یک تصویر انتقاد کند --- یک مرد ناشنوا می‌تواند به عنوان قاضی یک قطعه موسیقی عمل کند --- همانطور که یک فرد ناآگاه به خود اجازه می‌دهد درباره ادعاهای هنر کیمیاگری قضاوت کند.

موضوع فقط یک چیز است و یک چیز باقی می‌ماند، حتی اگر صد هزار کتاب در مورد آن نوشته شده باشد، زیرا این هنر چنان گنجینه بزرگی است که تمام دنیای جبران کافی برای آن نخواهد بود. با عبارات مبهمی توصیف شده است، اما همه آشکارا آن را نامگذاری کرده‌اند و همه می‌دانند. اما اگر همه راز آن را می‌دانستند، هیچ کس کار نمی‌کرد و ارزش خود را از دست می‌داد. به همین دلیل توصیف آن با زبانی که برای همه قابل فهم باشد، بی‌احترامی خواهد بود. کسی که برایش آشکار شود، ممکن است این عبارات را بفهمد. اما از آنجا که اکثر مردم آنها را نمی‌فهمند، تمایل دارند هنر ما را غیرممکن بدانند و حکیمان به عنوان مردان شرور و کلاهبردار معرفی می‌شوند. پزشکان دانشمندی که اینگونه از ما صحبت می‌کنند، هر روز آن را جلوی چشمان خود دارند، اما آن را نمی‌فهمند، زیرا هرگز به آن توجه نمی‌کنند. و سپس، در واقع، آنها امکان یافتن سنگ را انکار می‌کنند. و هیچ کس هرگز نمی‌تواند آنها را در مورد واقعیت هنر ما متقاعد کند، تا زمانی که کورکورانه از تمایلات و گرایش‌های خود پیروی کنند.

این جهل خودشان [شکاکان] است که مانع از دستیابی آنها به دانش حقیقی می‌شود؛ اما آنها تقصیر را به گردن نوشته‌های ما می‌اندازند و ما را شارلاتان و شاید می‌نامند. آنها استدلال می‌کنند که اگر سنگ اصلاً پیدا می‌شد، باید مدت‌ها پیش آن را کشف می‌کردند، زیرا چشمانشان به تیزبینی و ذهنشان به تیزبینی خودشان است. آنها می‌گویند: «ببینید، ما چگونه روز و شب زحمت کشیده‌ایم، چند کتاب خوانده‌ایم، چند سال در آزمایشگاه‌های خود گذرانده‌ایم: مطمئناً اگر چیزی در این هنر وجود داشت، نمی‌توانست از ما پنهان بماند.» با این حرف، آنها فقط گستاخی و حماقت خود را نشان می‌دهند. خودشان چشمی ندارند و این را دلیلی برای کفرگویی به هنر والا و مقدس ما قرار می‌دهند. هرمس درست می‌گوید که هنر ما حقیقت دارد و به درستی توسط حکیمان به ارث رسیده است. همه شک و تردیدها در مورد آن از طریق تفسیر نادرست زبان عرفانی فیلسوفان ناشی شده است. اما از آنجا که آنها از اعتراف به جهل خود اکراه دارند، خوانندگانشان ترجیح می‌دهند بگویند که سخنان حکیمان دروغ و فریب است. در واقع تقصیر بر گردن خواننده نادان است که سبک فیلسوفان را نمی‌فهمد. اگر در تفسیر کتاب‌های ما، آنها به جای تصورات احمقانه خود، خود را به هدایت آموزه‌های طبیعت راضی می‌کردند، چنین ناامیدانه هدف را گم نمی‌کردند.

من، به عنوان یک استاد گمنام، عاشق یادگیری و یک فیلسوف، در سال ۱۶۴۵ پس از میلاد مسیح و در بیست و سومین سال زندگی‌ام، تصمیم گرفتم این رساله کوچک درباره اسرار پزشکی، شیمیایی و فیزیکی را بنویسم تا به برادران گمراهم در بیرون آوردن آنها از هزارتوی خطا کمک کنم و همچنین با هدف دیگر، خود را به دیگر فرزندان بشناسانم، و مشعلی را در دست داشته باشم که برای کسانی که در تاریکی جهل دست و پا می‌زنند، بسیار قابل مشاهده باشد. محتویات این کتاب افسانه نیست، بلکه آزمایش‌های واقعی است که من دیده‌ام، لمس کرده‌ام و با آنها کار کرده‌ام، همانطور که یک استاد به راحتی از این سطور نتیجه می‌گیرد. من در مورد این هنر، واضح‌تر از هر یک از پیشینیانم نوشته‌ام. گاهی اوقات خود را در آستانه شکستن عهد خود یافته‌ام و یک یا دو بار مجبور شده‌ام قلم خود را برای مدتی زمین بگذارم. اما نتوانستم در برابر الهام درونی مقاومت کنم، که مرا به پایداری در مسیر بسیار عاشقانه‌ای که تنها اوست که قلب را می‌شناسد و تنها اوست که تا ابد جلال باد، وادار کرد. از این رو، بدون شک دریافته‌ام که در این عصر آخر دنیا، بسیاری از طریق آنچه که من با وفاداری نوشته‌ام، از این راز مقدس متبرک خواهند شد، زیرا من با میل و رغبت هیچ چیز مشکوکی را برای مبتدی جوان باقی نگذاشته‌ام. بسیاری را می‌شناسم که با من از این راز لذت می‌برند و متقاعد شده‌ام که بسیاری دیگر نیز از داشتن آن شادمان خواهند شد. بگذارید اراده مقدس خدا هر آنچه را که می‌خواهد انجام دهد، اگرچه من خودم را ابزاری نالایق می‌دانم که از طریق آن چنین کارهای بزرگی باید انجام شود.

اما چرا به آن سنگ می‌گویند، در حالی که سنگ نیست؛ و چگونه می‌توان آن را یافت؟ حکیمان آن را به عنوان یک سنگ تشبیهی و نه یک سنگ فیزیکی توصیف می‌کنند؛ و عوام، که نمی‌توانند تصور کنند که چنین چیز شگفت‌انگیزی می‌تواند جز از طریق هنر تولید شود، علم ما را به عنوان کفرآمیز، شرورانه و شیطانی تقبیح می‌کنند. برخی افراد احمق خواستار قانونی هستند که حرفه یا عمل به این هنر را طبق قانون مجازات کند. حال، به سختی می‌توان از افراد بی‌سواد و نادانی که این فریاد را سر می‌دهند عصبانی شد؛ اما وقتی این فریاد توسط افرادی با مقام والا و دانش عمیق مطرح می‌شود، به سختی می‌توان گفت چه باید گفت. من این افراد را نیز جزو جمعیت بی‌ادب می‌دانم، زیرا آنها به طرز اسفناک از هر چیزی که مربوط به هنر ما است بی‌اطلاع هستند، و با این حال، با فراموش کردن شأن خود، مانند بسیاری از دشنام‌های بزدل روستایی، به این فریاد و اعتراض می‌پیوندند. قضاوت در مورد چیزی که از آن چیزی نمی‌دانید، نه مذهبی است و نه عاقلانه؛ و با این حال این دقیقاً همان کاری است که این افراد انجام می‌دهند، کسانی که ادعا می‌کنند هم دیندار هستند و هم دانشمند.

تفسیرها

نوشته‌های کیمیاگری مبهم و اغلب اشتباه تفسیر می‌شوند. از آنجایی که این نوشته‌ها بسیار مبهم هستند، برای کسی که می‌خواهد مهم‌تر از آنچه هست به نظر برسد، تظاهر به فهمیدن، یک روش عالی است. تا زمانی که هیچ کس دیگری آن را نفهمد، آنها می‌توانند با خیال راحت مردم را گمراه کنند و وانمود کنند که مهم و عرفانی هستند. می‌خواهم روشن کنم که فقط یک تفسیر صحیح وجود دارد. در این فصل به برخی از تفاسیر و سوء تفاهم‌های رایج جایگزین خواهم پرداخت.

نظر رایج امروزی این است که کیمیاگری یک روش معنوی است. این ایده در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، همراه با جنبش تئوسوفی و احیای علوم خفیه، ظهور کرد. دلیل محبوبیت آن صرفاً به این دلیل بود که راهی برای افرادی بود که اصطلاحات مبهم را نمی‌فهمیدند تا وانمود کنند که آنها را می‌فهمند. این افراد خودشان کتاب‌هایی در مورد "کیمیاگری معنوی" نوشتند که صرفاً حماقت است.

“تفسیر معنوی کیمیاگری که توسط یونگ مشهور شد، در واقع منعکس کننده اعتقادات مذهبی معمول در علوم غریبه قرن نوزدهم است و توسط منابع کیمیاگری باستانی و قرون وسطایی پشتیبانی نمی‌شود.”

در لبه آینده، نوشته جفری جان کریپال و گلن دبلیو شاک،

کیمیای معنوی تنها زمانی باورپذیر شد که دیگر به سنگ فیلسوفان اعتقادی نبود. قبل از قرن نوزدهم، هیچ کس چیزی در مورد معنوی بودن کیمیای نوشت، این تنها زمانی آغاز شد که کیمیای به بدنامی افتاد. برای بسیاری از فیلسوفان خودخوانده در قرن نوزدهم واضح بود که کیمیای توسط بسیاری از ذهن‌های بزرگ در طول تاریخ مورد ستایش و مطالعه قرار گرفته است، تنها راه توضیح این موضوع این بود که (1) یا اعتراف کنند که به اندازه کافی خردمند نبوده‌اند تا چگونگی ساخت سنگ را کشف کنند، یا (2) با ابداع تفسیری جایگزین وانمود کنند که به اندازه کافی خردمند هستند.

به نظر می‌رسید کیمیای معنوی با فرض اینکه سنگ فیلسوفان واقعی نیست، و تنها در صورتی که کسی به طور گزینشی فقط چند کتاب کیمیای را بخواند، نوشته‌های کیمیایان را قابل فهم می‌کند. روش مفسران معنوی این است که هر کلمه‌ای را که می‌تواند معنوی به نظر برسد، مانند: روح، بدن، طلای زنده، جیوه فلسفی و غیره، پیدا کنند. سپس آنها به عنوان شاهی بر ادعای خود، به این کلمه استناد می‌کنند، حتی اگر واضح باشد که این کلمات به آب یا نمک ماده‌ای که ما سنگ را از آن می‌سازیم اشاره دارند.

متأسفانه، بسیاری از آثار کلاسیک کیمیای در طول قرن نوزدهم دستکاری شدند تا "معنوی‌تر" به نظر برسند. در همان زمان، کتاب‌های جدید کیمیای معنوی تحت نام کیمیایان قدیمی‌تر منتشر شدند، در حالی که در واقع انتشارات جدیدی بودند. اگرچه تشخیص منشأ فرهنگی کتاب‌ها از روی سبک نگارش آسان است، اما این کتاب‌ها همچنان مردم را فریب می‌دهند و به عنوان منابعی برای پشتیبانی از تفسیر معنوی استفاده می‌شوند.

مفسران معنوی پا را فراتر گذاشته و می‌گویند کیمیایان مجبور بودند فلسفه معنوی خود را در گمنامی پنهان کنند، زیرا پادشاهان و کلیسای زمان آنها؛ آنها را به جرم کفرگویی تحت پیگرد قانونی قرار می‌دادند. اگر قرار باشد آن را بخوانیم و بدون فکر کردن سرمان را به نشانه تایید تکان دهیم، این ادعا باورپذیر به نظر می‌رسد. اما اگر در مورد آن فکر کنیم، می‌بینیم که: (1) قدیسان و راهبان مختلفی در همان دوره‌ها بدون هیچ مشکلی بسیار واضح در مورد معنویت صحبت می‌کردند، (2) پادشاهان و کلیسا در واقع کیمیایان را تحت پیگرد قانونی قرار می‌دادند، (3) از آنجایی که کیمیایان قبلاً به دلیل ادعای توانایی ساخت طلا تحت پیگرد قانونی قرار گرفته بودند، تنها کاری که باید انجام می‌دادند این بود که اعتراف کنند که در واقع در مورد معنویت صحبت می‌کنند و در امان خواهند بود.

کیمیایگری معنوی لباس جدید امپراتور است. همه وانمود می‌کنند که آن را می‌فهمند، اما هیچ کس واقعاً نمی‌فهمد. هیچ کس روی زمین وجود ندارد که بتواند چرایی و چگونگی کیمیایگری معنوی را توضیح دهد و با استفاده از این تفسیر، کل کتاب‌های کیمیایگری را با موفقیت رمزگشایی کند. به همین دلیل است که این ایده پابرجا مانده است، صرفاً به این دلیل که هیچ کس آن را نمی‌فهمد، و بنابراین هیچ استدلالی علیه کسانی که آن را باور دارند وجود ندارد، همانطور که چگونه می‌توانید علیه کسی که کورکورانه چیزی را بدون هیچ مدرکی باور می‌کند، استدلال کنید؟

با این اوصاف، از آنجایی که خلق سنگ فیلسوف از قوانین اساسی طبیعت پیروی می‌کند، و از آنجایی که قوانین اساسی در هر سطح و هر موقعیتی صادق هستند، پس همان قوانینی که در مورد خلق سنگ اعمال می‌شوند، در مورد رشد معنوی نیز صادق هستند. اما مفسران معنوی کیمیایگری از آن قوانین اساسی پیروی نمی‌کنند، زیرا آنها کیمیایگری را نمی‌فهمند، و بنابراین هنوز در اشتباه هستند. استدلال من علیه تفاسیر معنوی این نیست که کیمیایگری در مورد معنویت صدق نمی‌کند، البته که می‌کند، اما استدلال من علیه این مفهوم است که کیمیایگری در درجه اول معنوی است. کیمیایگری در درجه اول با واقعیت فیزیکی سروکار دارد و همه نویسندگان کتاب‌های کیمیایگری در مورد یک ماده فیزیکی می‌نوشتند، که از نقل قول‌های ارائه شده در این کتاب به راحتی قابل مشاهده است. با این حال، تمام حقایق اساسی در هر سطحی صدق می‌کنند، و از آنجایی که واقعیت فیزیکی بازتابی از واقعیت معنوی است، پس مسلماً همین امر در مورد هر دو سطح نیز صدق می‌کند. اگر مفسران معنوی کیمیایگری واقعاً کیمیایگری را درک می‌کردند، پس این را نیز درک می‌کردند و بنابراین می‌فهمیدند که نویسندگان در مورد یک ماده فیزیکی می‌نویسند. نکته من همین است.

برخی دیگر واقعاً متقاعد شده‌اند که کیمیایگری عملی است، اما نمی‌توانند این واقعیت را بپذیرند که بسیار ساده است و از قوانین طبیعت پیروی می‌کند. بسیاری از مردم فرآیندهای شیمیایی را اختراع کرده‌اند که با خواندن تنها یک یا دو کتاب کیمیایگری و در نظر گرفتن بخش‌های استعاره‌ای نوشته‌ها به معنای واقعی کلمه، به آنها دست یافته‌اند. آنها با خواندن کیمیایگری فرآیندهای شیمیایی پیچیده‌ای را اختراع می‌کنند که از اعمال طبیعت بسیار دور هستند و شروع به انجام انواع آزمایش‌های بی‌ثمر می‌کنند.

باید چند کلمه در مورد ORMUS (که ORME یا طلای سفید قدرت نیز نامیده می‌شود) بگویم، که بسیاری از مردم آن را به عنوان سنگ فیلسوف توصیف و بازاریابی می‌کنند، و بارها از من پرسیده شده است که آیا در مورد همین موضوع صحبت می‌کنم. ORMUS روشی برای به دست آوردن ذرات بسیار کوچک فلزات باردار است. این سنگ نیست و کیمیاگری نیست (تقلید از طبیعت نیست). ممکن است مصرف ORMUS فواید سلامتی داشته باشد، اما ادعایی که مبنی بر سنگ بودن ORMUS مطرح شده کمی احمقانه است، مثل این است که مرغ را گاو بنامیم. مرغ؛ گاو نیست، شبیه گاو نیست و مانند گاو عمل نمی‌کند. ORMUS مانند سنگ ساخته نشده است، شبیه سنگ نیست، مانند سنگ عمل نمی‌کند... سنگ نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی باور کند که ORMUS همان سنگ است، جز اینکه قبلاً به آنها گفته شده است، و اگر آنچه من اینجا می‌گویم در مورد شما صدق می‌کند، باید در نظر بگیرید که به چه چیزی اعتقاد دارید، به چه کسی گوش می‌دهید و اینکه آیا باید همچنان باورهای خود را بر اساس نظرات دیگران که هیچ مدرکی برای پشتیبانی از ادعاهایشان ارائه نمی‌شود، بنا کنید؟

تشخیص اینکه یک روش درست است یا نه بسیار آسان است، فقط کافی است از خودتان سوالات زیر را بپرسید: (1) آیا من می‌فهمم که چگونه کار می‌کند؟ (2) آیا می‌فهمم که چرا کار می‌کند؟ (3) آیا از چرخه‌ها و قوانین طبیعت پیروی می‌کند؟ اگر پاسخ به همه این سوالات "بله" است، پس به جایی رسیده‌اید. طبیعت "استاد بزرگ" کیمیاگری و معلم واقعی است، بنابراین اگر قصد دارید باورهای خود را بر اساس حقایق بنا کنید، باید به طبیعت نگاه کنید. سخنان من در این کتاب برای شما هیچ معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه بتوانید کمی از خودخواهی خود بگذرید و به طبیعت نگاه کنید تا ببینید چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است. طبیعت چیزی برای یادگیری از ما ندارد، اما ما چیزهای زیادی برای یادگیری از طبیعت داریم. پذیرش این موضوع ما را قادر می‌سازد تا به آنچه طبیعت می‌گوید، که در اطراف ماست، گوش دهیم و طبیعت هرگز اشتباه نمی‌کند.

اگر تفسیر اشتباه باشد، با واقعیت جور در نمی‌آید و بنابراین می‌دانید که اشتباه است. اگر کسی بخواهد درباره رشد معنوی یا شیمی بنویسد، همه اینها خوب و عالی است... اما اسمش را کیمیاگری نگذارید.

با تفسیر صحیحی که در این کتاب ارائه می‌دهم، شما (1) کیمیاگری چیست، (2) چرا کار می‌کند، و (3) چگونه کار می‌کند را خواهید فهمید. هیچ تفسیر دیگری نمی‌تواند این را به شما بدهد، آنها فقط به ایمان کورکورانه متکی هستند، زیرا این تنها راه برای باور کردن یک دروغ است.

توجه کنید که چگونه می‌توانم هر گفته‌ای را که در مورد نظریه و عمل کیمیاگری بیان می‌کنم، با نقل قول‌های متعددی از کتاب‌های مختلف کیمیاگری پشتیبانی کنم. شما این را با هیچ تفسیر دیگری پیدا نخواهید کرد. توجه کنید که چگونه نه تنها نحوه کار کیمیاگری، بلکه چرایی کار کیمیاگری را توضیح می‌دهم. توجه کنید که چگونه می‌توانید آنچه را که می‌گویم واقعاً درک کنید، و با طبیعت منطقی است. این چیزی است که حقیقت به نظر می‌رسد، اما مدت‌هاست که بسیاری از مردم حقیقت را ندیده‌اند، فراموش کرده‌اند که چگونه به نظر می‌رسد.

البته فراموش شدن سنگ و تفسیر نادرست کتاب‌ها اجتناب‌ناپذیر است، و من واقعاً از این تفسیرهای نادرست به نوعی ناراحت نیستم، زیرا من هیچ مشکلی در درک کتاب‌های واقعی کیمیاگری نداشتم که قبل از هر یک از ادبیات مدرن خوانده‌ام. اما هدف از این غرغر کوچک من در اینجا، جلوگیری از انتشار اطلاعات نادرست و دروغ‌های بیشتر است.

گمنامی

کیمیایگری (کیمیایگری واقعی)، به استثنای این کتاب، همیشه با ابهام نوشته شده است و از استعاره، تمثیل و حتی دروغ‌های آشکار استفاده شده است. در این فصل، سبک مبهم کیمیایگران را مورد بحث قرار خواهم داد، اما هنوز در مورد چگونگی رمزگشایی آن صحبتی نکرده‌ام که در فصل بعدی (پس از بحث در مورد تمام نظریه‌ها) به آن خواهم پرداخت.

یک حقیقت جالب برای شما: کلمه "نامفهوم" به نوشته‌های کیمیایگری یک کیمیایگر معروف به جابر اشاره دارد. از آنجا که درک نوشته‌های کیمیایگری بسیار دشوار است، به کلمه‌ای تبدیل شد که به معنای هر چیز نامفهوم است.

محبوب‌ترین ترفندی که کیمیایگران استفاده می‌کردند، نامیدن چیزها با نام‌های مختلف بود. این کار برای حفظ راز کاملاً ضروری بود، زیرا فقط یک ماده و یک فرآیند وجود دارد. بنابراین، کیمیایگران از صدها کلمه مختلف برای توضیح یک چیز استفاده می‌کردند. اما در دفاع از خود، نوشتند که این کار را انجام می‌دهند، بنابراین خواننده باید می‌دانست که نوشته یک معما است و باید آن را رمزگشایی کند. اگرچه برخی افراد ترجیح دادند به این حرف گوش ندهند و نوشته‌ها را به معنای واقعی کلمه برداشت کنند، که این امر باعث مرگ‌های بی‌شماری در طول تاریخ به دلیل بلعیدن جیوه و گوگرد شده است، که بسیار سمی هستند. کیمیایگران می‌دانستند که جیوه و گوگرد سمی هستند و می‌دانستند که برخی افراد نوشته‌های آنها را به معنای واقعی کلمه برداشت می‌کنند، بنابراین این یک شوخی کاملاً بی‌مزه بود. به نظر من، آنها باید آن را میلک‌شیک و آب‌نبات ژله‌ای می‌نامیدند، که هنوز هم مبهم می‌بود (به خصوص به این دلیل که آنها هنوز اختراع نشده بودند) اما کسی را نمی‌کشت.

علاوه بر این، کیمیایگران با فهرست کردن عملیات انجام شده توسط طبیعت، خود را سرگرم می‌کردند، و این‌طور القا می‌کردند که کیمیایگر آنها را به صورت فیزیکی انجام می‌دهد، که این‌طور نیست. در حقیقت، این طبیعت است که سنگ را می‌سازد، در حالی که کیمیایگر فقط شرایط را بهینه می‌کند. به این ترتیب، کیمیایگران می‌توانند ادعا کنند که حقیقت را به شما گفته‌اند، اما آنچه به شما گفته‌اند چیزی نبوده که شما مجبور به انجام آن باشید.

من به همه دانشجویان باهوش این هنر می‌گویم که حکیمان عادت دارند از کلماتی استفاده کنند که ممکن است یک برداشت درست یا غلط را منتقل کنند؛ اولی را به شاگردان و فرزندان خودشان، و دومی را به نادانان، ابلهان و بی‌ارزشان. به خاطر داشته باشید که خود فیلسوفان هرگز ادعای نادرستی نمی‌کنند. اشتباه (اگر اشتباهی وجود داشته باشد) نه از آنها، بلکه از کسانی است که کندذهنی آنها باعث می‌شود در درک معنا کند باشند. از این رو، به جای آب‌های حکیمان، این افراد بی‌تجربه، پیریت‌ها، نمک‌ها، فلزات و مواد مختلف دیگری را مصرف می‌کنند که اگرچه بسیار گران هستند، اما برای هدف ما هیچ فایده‌ای ندارند.

یازمینیدس: حکیمان در مورد آب‌ها، سنگ‌ها و فلزات زیادی نوشته‌اند تا شما را فریب دهند.

با خواندن کتاب‌های کیمیاگری، با تمثیل‌ها، استعاره‌ها و نمادهای عجیبی روبرو خواهید شد. فکر نکنید که کلمات فانتزی معنای خاصی دارند. تمام این مطالب در مورد پادشاهان و اسب‌های تک‌شاخ و شیرها قرار نیست چیزی به شما یاد بدهند. این کلمات معنایی دارند؛ اشیاء مختلف در مراحل خاصی از فرآیند، مواد مختلفی را نشان می‌دهند، اما این فقط در صورتی معنی دارد که شما از قبل نحوه ساخت سنگ را بفهمید. کیمیاگران از این نمادها برای برقراری ارتباط با سایر کیمیاگران و اثبات به سایر کیمیاگران استفاده می‌کردند که سنگ را پیدا کرده‌اند، اما بدون اینکه کسی بداند آنها در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند.

مشکل دیگر این است که همه کتاب‌های کیمیاگری توسط افرادی نوشته نشده‌اند که کیمیاگری را درک می‌کنند. از آنجایی که اکثریت قریب به اتفاق مردم هیچ درکی از آن ندارند، نمی‌توانند کیمیاگران واقعی را از تقلبی‌ها تشخیص دهند. چیزی که این وضعیت را بدتر می‌کند این است که خود کیمیاگران واقعی دروغ می‌نویسند و عمداً خواننده را گمراه می‌کنند. بنابراین قبل از اینکه مبتدی حتی بتواند شروع به تفسیر نوشته‌ها کند، باید سعی کند بفهمد کدام یک صادقانه و کدام یک غیر صادقانه هستند. تشخیص این موضوع خیلی سخت نیست، حداقل من با آن مشکلی نداشتم. اما چیزی که باعث سردرگمی بیشتر می‌شود این است که یک کیمیاگر واقعی تا حدی حقیقت را می‌نویسد، اما پس از اینکه اعتماد شما را جلب کرده است، دروغ آشکاری می‌گوید تا دوباره شما را از مسیر خارج کند.

با این اوصاف، درست است که برخی از کیمیاگران در مورد هنر کیمیاگری بسیار واضح نوشته‌اند. نوشته‌های مربوط به قرن هفدهم به ویژه بسیار واضح‌تر از نوشته‌های قدیمی‌تر هستند که در بخش تاریخ با آنها آشنا خواهید شد. هیچ‌کس هرگز کل فرآیند را در یک کتاب فاش نکرده است، اما برخی دستورالعمل‌های مستقیم و روشنی در مورد عملیات خاص در فرآیند یا نظریه ارائه داده‌اند. اینگونه است که من نوشته‌ها را درک کردم. اولین قدم این است که بتوانید حقیقت را از دروغ تشخیص دهید، که به راحتی برای من پیش آمد (من در این کار مهارت دارم)، سپس با پیدا کردن چند قطعه اول پازل، می‌توان استعاره‌ها را رمزگشایی کرد و همه چیز شروع به سر جای خود قرار گرفتن می‌کند.

علاوه بر این، احساس می‌کنم باید چند کلمه در مورد تشخیص اینکه کدام کتاب‌های کیمیاگری اصیل هستند و کدام نیستند، بگویم. در ابتدا تشخیص آن برای کسی دشوار است، زیرا باید کیمیاگری را از قبل درک کند تا بداند کدام متون اصیل هستند. این کمی موقعیت بغرنجی است.

اگر ابتدا بپذیرید که هیچ یک از کتاب‌های کیمیاگری مدرن اصیل نیستند، به شما کمک خواهد کرد. اگر همه چیز را از قرن‌های نوزدهم و بیستم دارید، اینها نیز اصیل نیستند؛ دوران عجیبی از نظریه‌های دیوانه‌وار و انجمن‌های مخفی بود و اطلاعات خوب بسیار کمی در آن زمان منتشر شد (به جز برخی ترجمه‌های خوب از آثار قدیمی‌تر). باز هم، در طول قرن‌های نوزدهم و بیستم کتاب‌های زیادی منتشر شد که وانمود می‌کردند توسط افراد دیگر نوشته شده‌اند. یک مثال خوب، نوشته‌های هرمس است. تنها اثر اصیل باقی‌مانده از هرمس، لوح زمرد است، هر چیز دیگری جعلی است و فقط برای فروش بیشتر کتاب‌ها، با نام او نوشته شده است. می‌توانید با در نظر گرفتن سبک نگارش (که حتی از ترجمه‌ها هم عبور می‌کند) دوره زمانی واقعی نوشته شدن یک کتاب را تشخیص دهید. فقط فولکانلی کتاب‌های کیمیاگری اصیل را در دوران مدرن نوشت، اما آثار او (هر دوی آنها) به دلایلی که در فصل فولکانلی به آنها خواهم پرداخت، چندان مفید نیستند. اگر تصمیم به مطالعه کتاب‌های کیمیاگری دارید، موزه هرمنس (که شامل تعداد زیادی از کتاب‌های کیمیاگری ذکر شده در اینجا است) می‌تواند نقطه شروع بسیار خوبی باشد. حقیقت همیشه ساده و در هماهنگی با طبیعت است.

راز

بر کسی پوشیده نیست که سنگ فیلسوف یک راز است. همیشه اینطور نبوده، اما تاریخچه آن را به بخش تاریخ واگذار می‌کنیم. پنهان و فراموش شدن سنگ فیلسوف، اجتناب‌ناپذیر عصر جهانی بود که اکنون رو به پایان است. اکنون زمانی آغاز می‌شود که همه اسرار آشکار و داوری خواهند شد. آشکار شدن سنگ، کاتالیزوری است که تمدن فاسد را فرو می‌ریزد و عصر طلایی را آغاز می‌کند. اما تمدن باید قبل از فروپاشی و تولد دوباره از خاکستر، به وضعیت واقعاً فاسدی برسد. فساد برای توسعه تمدن به طور کلی ضروری است؛ اگر به تصویر کلی نگاه کنید، چیز بدی نیست، اما مرحله‌ای ضروری از توسعه است. همین امر در مورد توسعه سنگ ما نیز صادق است.

زمان حال برای آگاهی از این اسرار آماده نیست، زیرا هرگز طعم آرامش را نچشیده است. وقتی زمان فرا برسد — قبل از روز موعود — که در آن اسرار همه قلب‌ها آشکار می‌شود، در آن زمان، پاراسلسوس می‌گوید: من دستور می‌دهم نوشته‌هایم داوری شوند.

گفتگو، اثر الکساندر فون ساچتن، قرن ۱۶-۱۷

وقتی فیلسوفان با کوشش و زحمت فراوان آن را کشف کردند، بی‌درنگ آن را زیر زبانی غریب و در قالب تمثیل پنهان کردند، مبدا این موضوع بر ناشایستگان آشکار شود و مرواریدها پیش خوک‌ها ریخته شوند. زیرا اگر همه آن را می‌دانستند، همه کارها و تلاش‌ها متوقف می‌شد؛ انسان جز این یک چیز چیزی نمی‌خواست، مردم به بدی زندگی می‌کردند و جهان ویران می‌شد، زیرا می‌دیدند که به دلیل طمع و زیاده‌خواهی خود، خدا را خشمگین می‌کنند. زیرا چشمی ندیده، گوشی نشنیده و قلب انسانی نفهمیده است که آسمان به طور طبیعی چه چیزی را با این روح درآمیخته است.

کتاب مکاشفه هرمس، نوشته تئوفراستوس پاراسلسوس، قرن شانزدهم

با وجود این واقعیت که قرار بود این سنگ در طول عصر حاضر مخفی بماند، اکثر کسانی که آن را در اختیار داشتند، نه به این دلیل، بلکه به دلیل نخبه‌گرایی، راز را پنهان می‌کردند. اکثر کیمیاگران احساس می‌کردند که توسط خدا "برگزیده" شده‌اند و از همه بهترند. اگرچه تعداد زیادی حتی خودشان سنگ را نساخته بودند، اما آنقدر خوش شانس بودند که توسط دیگری به آنها داده شود. بدون شک اینها کسانی بودند که به شدت به مخفی نگه داشتن آن اعتقاد داشتند.

راسیس همچنین در کتاب «نور الانوار» گزارش می‌دهد: زیرا اگر قرار باشد همه چیز را بر اساس آنچه هستند توضیح دهم، دیگر فرصتی برای احتیاط باقی نمی‌ماند، بلکه نادان با خردمند برابر می‌شود.

کتاب هنر شیمی، نوشته مارسیلیوس فیچینوس، قرن پانزدهم.

در پاسخ به این ایراد، ما به آنچه می‌دانیم درست است پاسخ می‌دهیم، اینکه علم این هنر هرگز به طور کامل برای کسی که خود را با زندگی خوب و شریف شایسته ندانسته و با عشق به حقیقت، فضیلت و دانش، شایستگی این موهبت والا را نشان نداده، آشکار نشده است. این دانش باید از کسانی که طرز فکر دیگری دارند، پنهان بماند. و هیچ کس نمی‌تواند به این هنر دست یابد، مگر اینکه شخصی از جانب خدا فرستاده شده باشد تا آن را به او بیاموزد. زیرا این موضوع چنان باشکوه و شگفت‌انگیز است که نمی‌توان آن را به طور کامل به کسی جز از طریق کلام منتقل کرد. علاوه بر این، اگر کسی بخواهد آن را بپذیرد، باید سوگند بزرگ و مقدسی یاد کند که همانطور که ما معلمان او از مقام و شهرت بالا امتناع می‌کنیم، او نیز مشتاق این تمایزات بی‌اهمیت نباشد و آنقدر گستاخ نباشد که این راز را برای فرزند خود آشکار کند؛ زیرا خویشاوندی خونی یا خویشاوندی در این مقام ما نباید به حساب آید. قرابت خونی، به هیچ کس اجازه نمی‌دهد که به این راز دست یابد، بلکه فقط فضیلت می‌دهد.

بنابراین، شما باید زندگی، شخصیت و استعداد ذهنی هر شخصی را که می‌خواهد در این فن آغاز به کار کند، با دقت آزمایش و بررسی کنید و سپس او را با سوگند مقدس ملزم کنید که نگذارد مقام ما به طور عمومی یا عامیانه شناخته شود.

تنها زمانی که او شروع به پیر شدن و ناتوانی [از زندگی خسته] می‌کند، می‌تواند آن را برای یک نفر آشکار کند، اما نه برای بیشتر - و آن یک نفر باید با فضیلت باشد و به طور کلی توسط هم‌نوعان خود تأیید شود. زیرا این مقام باید همیشه یک علم مخفی باقی بماند و دلیلی که ما را مجبور به چنین احتیاطی می‌کند، واضح است. اگر هر فرد شروری یاد بگیرد که این فن را به کار گیرد، این رویداد مملو از خطر بزرگی برای مسیحیان خواهد بود. زیرا چنین فردی از تمام مرزهای اعتدال فراتر می‌رود و آن شاهزاده‌های مشروعی را که بر مسیحیان حکومت می‌کنند، از تخت‌های موروثی خود برکنار می‌کند. و مجازات این شرارت بر کسی که آن شخص بی‌ارزش را در هنر ما آموزش داده بود، نازل می‌شد. بنابراین، برای جلوگیری از چنین طغیان غرور بیش از حد، کسی که دانش این هنر را دارد، باید با دقت مراقب باشد که چگونه آن را به دیگری منتقل می‌کند و آن را امتیاز ویژه کسانی بداند که در فضیلت سرآمد هستند. برای کیمیاگران همه چیز سرگرم کننده و بازی نبود. بسیاری از آنها بسیار پارانوئید بودند، و شاید حق هم داشتند، زیرا برخی از مردم برای بدست آوردن سنگ هر کاری می‌کردند. ترس دلیل خوبی برای سکوت بود.

بدون شک خواننده‌ی آثار سندیو و گیوس آموخته است که هر زمان که او آشکارا خود را به قدرتمندان می‌سپرد، دائماً در ترس از جان خود بود. تجربه می‌آموزد که بسیاری از فیلسوفانی که به امنیت شخصی خود فکر نکرده‌اند، توسط دزدان حریص و قدرتمند کشته و از نعمت‌های خود محروم شده‌اند. و منطقی است که هر کسی که با گنجی بزرگ در دست خود سفر می‌کند، طعمه‌ی راهزنان شود. سندیو و گیوس نام خود را با یک آناگرام پنهان می‌کرد. به همین ترتیب، اندکی پیش، فیلسوف دیگری و برادر صلیب طلایی، که نام واقعی‌اش مدت‌هاست برای من شناخته‌است، آن را در زیر یک آناگرام پنهان کرد و خود را با یک نام مرموز به دوستانش شناساند. پس چرا باید خود را در معرض رحمت این دنیای ناپاک قرار دهیم؟

رساله ذهبیه در باب سنگ فیلسوفان، نوشته یک فیلسوف گمنام آلمانی (قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی؟)

تا زمانی که این راز در اختیار تعداد نسبتاً کمی از فیلسوفان باشد، سرنوشت آنها چیزی جز یک سرنوشت روشن و شاد نیست. ما که از هر طرف در محاصره طمع بی‌رحمانه و سوءظن کنجکاوانه جمعیت هستیم، مانند قابیل محکوم به سرگردانی در زمین، بی‌خانمان و بی‌دوست هستیم. ما از تأثیرات آرامش‌بخش خوشبختی خانوادگی بی‌بهره‌ایم؛ از اسرار دلنشین دوستی بی‌بهره‌ایم. مردانی که به راز طلایی ما طمع دارند، ما را از جایی به جای دیگر تعقیب می‌کنند. بنابراین، گاهی اوقات احساس می‌کنیم که مجبور می‌شویم فریاد غم‌انگیز قابیل را سر دهیم: "هر که مرا بیابد، مرا خواهد کشت." با این حال، ما قاتل برادران خود نیستیم؛ ما فقط مشتاقیم که به هم‌نوعان خود نیکی کنیم. اما حتی مهربانی و شفقت خیرخواهانه ما با ناسپاسی سیاه پاداش داده می‌شود - ناسپاسی‌ای که برای انتقام به آسمان فریاد می‌زند. همین چندی پیش بود که پس از بازدید از خانه‌های طاعون‌زده‌ی شهری خاص و بازگرداندن سلامتی کامل بیماران به وسیله‌ی داروی معجزه‌آسای خود، خود را در محاصره‌ی جمعیتی فریادزن یافتیم که از من می‌خواستند اکسیر خود را به آنها بدهم؛ و تنها با تغییر لباس و نامم، با تراشیدن ریشم و گذاشتن کلاه گیس بود که توانستم جان خود را نجات دهم و از دست آن شروران فرار کنم. و حتی وقتی زندگی ما تهدید نمی‌شود، خوشایند نیست که هر کجا که می‌رویم، خود را هدف اصلی طمع انسان بیابیم...

بین-یانگ

کیمیایان موافقند که سنگ از ترکیب اصول زنانه (یین) و مردانه (یانگ) ایجاد و عمل می‌کند. همه چیز شامل این دو نیرو با نسبت‌های مختلف است و پایدارترین نسبت‌ها ۵۰/۵۰ نیستند، بلکه با تسلط یکی از این دو هستند. به همین دلیل است که سنگ فیلسوفان به دو شکل وجود دارد: سنگ قرمز (مردانه) و سنگ سفید (زنانه). این همچنین رابطه بین طلا (مردانه) و نقره (زنانه) است و به همین دلیل است که سنگ قرمز فلزات را به طلا تبدیل می‌کند، در حالی که سنگ سفید آنها را به نقره تبدیل می‌کند. البته وقتی می‌گوییم طلا مردانه و نقره زنانه است، این بدان معنا نیست که طلا کاملاً یانگ و نقره کاملاً یین است، همه چیز شامل هر دو است، اما فعلاً یکی از آنها غالب است.

علاوه بر این، می‌توانیم به وضوح روابط بین اصول مردانه و زنانه را در طبیعت ببینیم. این دو به یکدیگر وابسته هستند. بدیهی است که ما این واقعیت را داریم که حیوانات در جنس‌های نر و ماده وجود دارند که به یکدیگر جذب می‌شوند. همچنین رابطه بین حیوانات (نر) و گیاهان (ماده) از همین نوع است، ما نیز برای بقا به یکدیگر وابسته‌ایم.

نیروی مردانه نیروی فعال (رشد و تکثیر) است، در حالی که نیروی زنانه نیروی منفعل (ثبات و انحلال/تجزیه) است. نیروی مردانه بیش از حد در نهایت تکثیر می‌شود و بر محیط اطراف خود غلبه می‌کند و منجر به نابودی می‌شود. نیروی زنانه بیش از حد، توسعه را معکوس می‌کند و همه چیز را به اجزای آن تقلیل می‌دهد. نیروهای مردانه و زنانه با هم ترکیب می‌شوند و نیروی مردانه را گسترش و توسعه می‌دهند و نیروی زنانه آن را تحت کنترل و همه چیز را منظم و هماهنگ نگه می‌دارد. نیروی مردانه تلاش می‌کند تا خود را بر همه چیز تحمیل کند، می‌خواهد خود را تکثیر کند. از سوی دیگر، نیروی زنانه سعی می‌کند همه چیز را به عنصر اصلی خود بازگرداند. این نیروی زنانه است که با تشویق کاهش و تجزیه به عنصر اصلی، امکان تولد دوباره را فراهم می‌کند و این امر را برای وظیفه مرد، که تشویق رشد، توسعه و تکثیر است، پشتیبانی و تغذیه می‌کند.

تصور کنید که جهان فقط پر از مردان یا فقط پر از زنان بود. مردان تمام وقت خود را صرف مبارزه در تلاش‌های خود برای تحمیل دیدگاه‌ها و خودشان به بقیه جهان می‌کردند. زنان تمام روز می‌نشستند و صحبت می‌کردند و هیچ چیزی را توسعه نمی‌دادند. حال حیوانات و گیاهان را در نظر بگیرید. گیاهان بین زیادی دارند، آنها تمام روز فقط یک جا می‌نشینند و حتی سعی نمی‌کنند تکان بخورند، در حالی که حیوانات مشغول دویدن و خوردن هر چیزی هستند که بتوانند در دهانشان بگذارند.

دریا نیروی مردانه‌ی غالبی دارد، به همین دلیل است که ماهی‌ها اینقدر شیفته‌ی خوردن یکدیگر هستند. همچنین به همین دلیل است که گیاهان بسیار کمی در دریا وجود دارد، حتی مرجان‌ها هم حیوان هستند. هوا نیروی زنانه‌ی غالبی دارد، بنابراین درختان زیادی وجود دارد و حیوانات نسبتاً کمی در بین آنها دیده می‌شود.

جنسیت‌ها یکی از مظاهر اصل یین-یانگ هستند، اما در سطح بنیادی‌تر، این دو نیرو هستند که دائماً در یک مسابقه‌ی طناب‌کشی در مقابل یکدیگر عقب و جلو می‌روند و بنابراین چرخه‌های طبیعت را ایجاد می‌کنند. یین-یانگ قطبیت است. ما در جهانی از تضاد زندگی می‌کنیم. چرخه‌هایی که در طبیعت می‌بینیم همگی به دلیل قطبیت جهان ما هستند و همین چرخه‌ها (ناشی از یین-یانگ) هستند که خود باعث رشد و توسعه‌ی همه چیز، از اتم گرفته تا کل جهان می‌شوند.

سنگ فیلسوفان نیز از اصل قطبیت یین-یانگ توسعه می‌یابد بنابراین در توسعه طبیعی سنگ، از اصل غالب به شکل تبخیر و میعان (خورشید و باران) از یین به یانگ و برعکس، به این سو و آن سو حرکت می‌کند. به این ترتیب، سنگ به درجات بالاتر و بالاتری از کمال می‌رسد.

در دنیای سبزیجات، علف و درختان توسط یین و یانگ به حرکت در می‌آیند. آنها در غیاب هیچ یک از این دو نیرو نمی‌توانستند رشد کنند. در ابتدا، یانگ غالب است و با جوانه زدن برگ‌های سبز نشان داده می‌شود. سپس، پس از رشد شکوفه‌ها، یین (مخرب) از پی آن می‌آید. این اصل تائو مبنی بر پایداری، مدت‌هاست که در طبیعت رایج بوده است؛ اما چند نفر می‌توانند (اصل) چن یوان (بهار حقیقی) را که می‌تواند این فرآیند (طبیعت) را تغییر دهد، درک کنند؟ من به همه شما که مایل به یادگیری تائو هستید، توصیه می‌کنم که قبل از درک اصل یین و یانگ، کار خود را شروع نکنید.

و چن پین، مقاله‌ای در باب درک حقیقت، نوشته چانگ پو-توان، ۱۰۷۸ میلادی (چینی)

چرخه‌های طبیعت

در ادامه فصل قبل در مورد بین-یانگ، چرخه‌های طبیعت را داریم. مطمئنم همه ما موافقیم که طبیعت به صورت چرخه‌ای عمل می‌کند. ما روزها، ماه‌ها، سال‌ها را داریم که همگی چرخه هستند. سپس چرخه آب را داریم که در آن آب توسط خورشید تبخیر می‌شود، ابرها را تشکیل می‌دهد و سپس دوباره باران می‌بارد. این چرخه‌ها هستند که باعث رشد و توسعه می‌شوند، به ویژه در زندگی گیاهان، بلکه در تمام اشکال دیگر حیات و خود زمین. چرخه‌های مشابهی نیز در سیستم‌های بزرگتر مانند منظومه شمسی و کهکشان‌ها رخ می‌دهند. همه این چرخه‌ها به دلیل اصل بین-یانگ هستند که در فصل قبل توضیح دادم. اما آیا تا به حال به تأثیر این چرخه‌ها فکر کرده‌اید؟ من آن را به ساده‌ترین شکل ممکن برای شما توضیح می‌دهم:

تصور کنید که مشتی خاک مرطوب دارید که آن را در یک سیستم بسته قرار می‌دهید که در آن خورشید و سپس باران وجود دارد، همانطور که در زمین وجود دارد. هر روز نور خورشید (یانگ) وجود دارد که از آب تبخیر می‌شود، که سپس در شب متراکم می‌شود (یین) و دوباره روی خاک می‌بارد. چه اتفاقی خواهد افتاد؟

خب، اولین و واضح‌ترین اثر این است که خاک خود را به صورت لایه‌هایی مرتب می‌کند که سبک‌ترین ذرات در بالا و سنگین‌ترین‌ها در پایین قرار می‌گیرند. هوای گرم و بخار آب بالا می‌روند و به همراه آن سبک‌ترین ذرات نیز به آب می‌چسبند. هرچه ذره سبک‌تر باشد، راحت‌تر به آب می‌چسبد و آب هنگام تبخیر، آن را بیشتر بالا می‌برد. این باعث می‌شود ذرات سنگین‌تر فرو بروند، زیرا ذرات سبک‌تر برداشته شده و دوباره روی آنها قرار می‌گیرند. همه چیز به ترتیب چگالی مرتب می‌شود. این را می‌توانید با در نظر گرفتن اینکه لایه بالایی زمین یک خاک نرم است و با حفاری، مواد معدنی سنگین‌تری در آن وجود دارد، ببینید. این موضوع همچنین با یک آزمایش کوچک که بخش اول کار ما در ساخت سنگ است، به راحتی قابل اثبات است.

کوچکترین و سبک‌ترین ذرات به آب می‌چسبند و رها نمی‌شوند، زیرا بسیار فرار هستند و این ذرات همان انرژی حیاتی هستند که ما به دنبال آن هستیم.

اما اتفاق دیگری هم می‌افتد. با مرطوب شدن مداوم ذرات و سپس گرم شدن و خشک شدن (کلسینه شدن)، آنها به آرامی به ذرات کوچکتر تجزیه (تجزیه/پوسیدگی) می‌شوند. بنابراین با گذشت زمان، ذرات سبک‌تر (با چگالی کمتر) و ذرات سبک‌تر (با چگالی بیشتر) بیشتری خواهید داشت. ذرات سبک‌تر و سبک‌تر می‌شوند تا زمانی که به آنچه از آن ساخته شده‌اند، یعنی انرژی حیات اولیه، تجزیه شوند.

خود انرژی حیات به آب تزریق می‌شود و بنابراین در تمام ذرات نفوذ می‌کند، زیرا آنها توسط آب مرطوب می‌شوند و انرژی حیات نیز با تشویق عناصر به تجزیه شدن به شکل خود، به پوسیدگی کمک می‌کند. بنابراین می‌توانید فرض کنید که سرانجام، پس از مدت زمان بسیار طولانی، کل جرم به انرژی حیاتی تبدیل می‌شود، که همان چیزی است که ما آن را سنگ فیلسوف می‌نامیم. اما من استفاده از خاک را برای این فرآیند توصیه نمی‌کنم، زیرا خیلی طول می‌کشد.

سپس اشکال حیاتی وجود دارند که از این انرژی حیاتی و سبک‌ترین ذرات برای رشد و زندگی استفاده می‌کنند. گیاهان در لایه بالایی (سبک‌ترین) خاک رشد می‌کنند و از انرژی حیاتی که در آنجا متمرکزتر است برای رشد خود استفاده می‌کنند، که آن را جمع‌آوری کرده و به ماده‌ای برای استفاده خود تبدیل می‌کنند. سپس حیوانات گیاهان را می‌خورند تا انرژی حیاتی آنها را جذب کنند و سایر حیوانات نیز به همین دلیل آن حیوانات را می‌خورند. پس از خورده شدن، معده ما آنچه را که می‌خوریم به ذرات حتی کوچکتری هضم می‌کند، که این فقط یک فرآیند دیگر از گندیدگی است.

گیاهان عاشق رشد در ماده گیاهی مرده هستند، زیرا این ماده از قبل پر از انرژی حیاتی است که اکنون به راحتی به ذرات سبک‌تر تجزیه می‌شود و دوباره به انرژی حیاتی شگفت‌انگیز تبدیل می‌شود.

من برای شما مثالی از نحوه عملکرد این فرآیند در بدن شما ارائه می‌دهم: وقتی یک سیب می‌خورید، ابتدا آن را می‌جوید. جویدن اولین مرحله تجزیه است، آن را به قطعات کوچکتر تجزیه می‌کند. سپس به معده شما می‌رود و توسط اسید معده شما هضم (حل) می‌شود، این نیز تجزیه‌ای برای تجزیه ماده به منظور استخراج و استفاده مجدد از ذرات داخل آن است. آنچه به دست می‌آورید طیف وسیعی از مواد است: قندها، پروتئین‌ها، ویتامین‌ها و غیره و انرژی حیاتی. مهمترین آنها انرژی حیاتی است، اما از آنجایی که ما معمولاً به اندازه کافی از این ماده نداریم، از ذرات مشخص‌تر و متراکم‌تر (قند، پروتئین و غیره) در جایی که می‌توانیم، برای نیازهای مورد نیاز بدن خود استفاده می‌کنیم. انرژی حیاتی می‌تواند به هر چیزی که کمبود داریم تبدیل شود، می‌تواند به هر ذره دیگری که بدن ما نیاز دارد تبدیل شود. حتی اگر به اندازه کافی ننوشیده باشیم، می‌تواند به آب تبدیل شود، یا اگر به اندازه کافی نفس نکشیم، می‌تواند به اکسیژن تبدیل شود. به همین دلیل است که وقتی سنگ را می‌بلعید، نیازی به خوردن، آشامیدن یا نفس کشیدن ندارید، زیرا بدن شما آن را دقیقاً به آنچه نیاز دارد تبدیل می‌کند. دانشمندان پیش از این شواهدی از تبدیل بیولوژیکی یافته‌اند، در بسیاری از موارد ثابت شده است که حیوانات می‌توانند مواد معدنی را که مصرف نکرده‌اند، تولید کنند. این امر وجود انرژی حیات را تأیید می‌کند.

خرچنگ‌ها، صدف‌ها و شاه‌میگوها پوسته‌هایی دارند که عمدتاً از کلسیم ساخته شده‌اند. یک خرچنگ ۱۷ سانتی‌متر در ۱۰ سانتی‌متر پوسته‌ای به وزن حدود ۳۵۰ گرم دارد. این حیوانات به صورت دوره‌ای پوسته خود را می‌ریزند و پوسته جدیدی ایجاد می‌کنند. به این عمل پوست‌اندازی می‌گویند. هنگام پوست‌اندازی، خرچنگ بسیار آسیب‌پذیر است و از سایر موجودات پنهان می‌شود، بنابراین نمی‌تواند با شکار موجودات دیگر کلسیم دریافت کند.

به گفته شیمیدان فرانسوی سی. لویی کروان از شورای بهداشت در پاریس، آب دریا حاوی کلسیم بسیار کمی است که برای تولید سریع پوسته کافی نیست (میزان کلسیم آب دریا حدود ۰.۰۴۲٪ است و یک خرچنگ می‌تواند در کمی بیش از یک روز پوسته جدیدی تشکیل دهد). اگر کل بدن یک خرچنگ از نظر کلسیم تجزیه و تحلیل شود، مشخص می‌شود که فقط کلسیم کافی برای تولید ۳٪ از پوسته را دارد (حتی با در نظر گرفتن کربنات کلسیم ذخیره شده در کبد-پانکراس درست قبل از پوست‌اندازی).

حتی در آبی که کاملاً عاری از کلسیم است، صدف‌ها همچنان می‌توانند پوسته‌های حاوی کلسیم خود را بسازند، همانطور که در آزمایشی که در آزمایشگاه دریایی راسکاف انجام شد، نشان داده شده است: "یک خرچنگ در یک حوضچه آب دریا قرار داده شد که کربنات کلسیم از طریق رسوب از آن جدا شده بود؛ حیوان به هر حال پوسته خود را ساخت." (کروان ۱۹۷۲، صفحه ۵۸)

"تجزیه و تحلیل شیمیایی انجام شده بر روی حیواناتی که پوسته‌های خود را ترشح می‌کنند، نشان داده است که کریئات کلسیم در سمت بیرونی غشاء تشکیل می‌شود، اگرچه در طرف مقابل غشاء، جایی که ماده وارد می‌شود، کلسیم وجود ندارد. این واقعیت متخصصان را گیج کرده است.

بنابراین می‌توانید ببینید که چرخه‌های طبیعت برای خالص‌سازی ماده و تجزیه آن به ذرات سبک‌تر و آزادتر و انرژی حیات در جای خود قرار دارند تا دوباره برای ایجاد اشکال جدید و بهتر حیات مورد استفاده قرار گیرند. اشکال حیات از این ذرات سبک‌تر و فرار رشد می‌کنند و آنها را مطابق نیازهای خود به ماده تبدیل می‌کنند و هنگامی که می‌میرند، طبیعت آن را به خاکی که از آن آمده است، باز می‌گرداند.

آن بخش از بدن که حل می‌شود، همواره به بالا صعود می‌کند یا بالاتر از تمام مواد حل نشده دیگری که هنوز در پایین باقی مانده‌اند، قرار می‌گیرد. بنابراین ابن‌سینا می‌گوید، آنچه در ظرف روحانی است، به بالای ماده صعود می‌کند و آنچه هنوز ناخالص و غلیظ است، در پایین ظرف باقی می‌ماند.

ریشه جهان، نوشته راجر بیکن، قرن سیزدهم

علاوه بر این، مشاهده کنید که چگونه بذر همه چیزهایی که رشد می‌کنند، مانند دانه‌های گندم یا جو، به وسیله سنگ و تأثیرات در حال توسعه خورشید و ماه از زمین بیرون می‌آیند؛ چگونه در هوا رشد می‌کنند، به تدریج بالغ می‌شوند و میوه می‌دهند که دوباره باید در خاک مناسب خود کاشته شوند. مزرعه برای غلات آماده می‌شود، زیرا به خوبی شخم زده شده و با کود پوسیده کود داده می‌شود؛ زیرا زمین کود را مصرف و جذب می‌کند، همانطور که بدن غذای خود را جذب می‌کند و لطیف را از زمخت جدا می‌کند. با این کار، زندگی دانه را فرا می‌خواند و آن را با شیر مناسب خود تغذیه می‌کند، همانطور که مادر نوزاد خود را تغذیه می‌کند و باعث می‌شود که از نظر اندازه بزرگ شود و به سمت بالا رشد کند. به نظر من، زمین خوب را از بد جدا می‌کند و آن را به عنوان غذا به همه چیزهای در حال رشد می‌دهد. زیرا نابودی یک چیز، تولید چیز دیگری است. در هنر ما نیز همین است، جایی که مایع غذای مناسب خود را از زمین دریافت می‌کند. از این رو، زمین مادر همه چیزهایی است که رشد می‌کنند؛ و باید کود داده شود، شخم زده شود، هرس شود و به خوبی آماده شود تا ذرت رشد کند و بر علف‌های هرز پیروز شود و توسط آنها خفه نشود. اگر دانه گندم در زمین مناسب خود کاشته شده باشد، از طریق تقطیر رطوبت خورشید و ماه از زمین بلند می‌شود. اگر قرار باشد اصلاً میوه‌ای به بار آورد، خورشید و ماه نیز باید آن را به ثمر رساندن میوه وادارند. زیرا خورشید پدر همه چیزهایی است که رشد می‌کنند و ماه مادر آنهاست.

به همین ترتیب، در خاک ما و از بذر ما، سنگ ما از طریق تقطیر خورشید و ماه رشد می‌کند؛ و همانطور که رشد می‌کند، گویی به سمت بالا، در هوا بالا می‌رود، در حالی که ریشه آن در زمین باقی می‌ماند. آنچه در بالاست، در پایین هم است؛ همان قانون حاکم است؛ هیچ خطا یا اشتباهی وجود ندارد. دوباره، همانطور که گیاهان به سمت بالا رشد می‌کنند، گل‌ها و شکوفه‌های باشکوه می‌دهند و میوه می‌دهند، غلات ما نیز شکوفا می‌شوند، میوه خود را می‌رسند، کوبیده می‌شوند، غربال می‌شوند، از کاه پاک می‌شوند و دوباره در زمین کاشته می‌شوند، که البته باید قبلاً به خوبی کود داده شده، شخم زده شده و به طرق دیگر آماده شده باشد. وقتی در خاک طبیعی خود قرار گرفت و با باران و شبنم، رطوبت آسمان، آبیاری شد و با گرمای خورشید و ماه زنده شد، میوه‌ای مطابق با نوع خود تولید می‌کند. این دو کاشت از ویژگی‌های خاص هنر ما هستند. زیرا خورشید و ماه دانه‌های ما هستند که ما آنها را به عنوان روح و روان در خاک خود قرار می‌دهیم - و همانطور که پدر و مادر هستند، فرزندان خواهند بود که آنها تولید می‌کنند. بنابراین، پسران من، شما سنگ ما، زمین ما، دانه ما، آرد ما، مخمر ما، کود ما، زنگار ما، خورشید و ماه ما را می‌شناسید.

تولید فلزی

کیمیاگران ادعا می‌کنند که فلزات و مواد معدنی همگی رشد و نمو می‌کنند، و همچنین اشکال حیات، همراه با گیاهان و حیوانات. شاید نه اشکال حیات به معنایی که ما معمولاً از این عبارت استفاده می‌کنیم، اما اگر قرار باشد یک شکل حیات را به عنوان چیزی که رشد می‌کند و تکثیر می‌شود تعریف کنیم، باید فلزات و مواد معدنی را در این دسته قرار دهیم.

کیمیاگران همگی موافقند که فلزات بذر یکسانی دارند، یعنی همه آنها از یک گونه هستند. انواع مختلف فلزات فقط مراحل مختلف یک چیز هستند که طلا تکامل نهایی و کامل آن است. به عبارت دیگر: می‌توانیم بگوییم که فلزات مختلف (ابتدایی) حالت‌های انرژی پایداری هستند که یک فلز در تکامل مداوم خود از آنها عبور می‌کند. با این حال، این تکامل فقط تا زمانی ادامه می‌یابد که فلز در محیط مناسب خود، یعنی درون زمین، باشد. پس از استخراج از زمین، یک فلز فقط می‌تواند در حالتی که آن را در آن یافتیم، باقی بماند. سنگ به هر فلزی یک انفجار ناگهانی انرژی می‌دهد که آن را به حالت ترجیحی و پایدارتر خود یعنی طلا (یا نقره با سنگ سفید کمتر خالص) می‌رساند. این تصور دور از ذهنی نیست، در واقع سرب قبلاً در آزمایشگاه با شلیک پرتو به آن به طلا تبدیل شده است (اگر باور ندارید، آن را جستجو کنید)، که نسخه‌ای مشابه اما به مراتب کم‌اثرتر از کاری است که سنگ انجام می‌دهد.

در ادامه چند نقل قول از کتاب‌های کیمیاگری در مورد توسعه فلزات و مواد معدنی را خواهم آورد. این برای درک توسعه فلزات و درک چگونگی عملکرد طبیعت در این زمینه مفید خواهد بود.

با این حال، کیمیاگران اینجا به صورت تئوری و از زمانی صحبت می‌کنند که زمین‌شناسی به خوبی مورد مطالعه قرار نگرفته بود. زمین‌شناسی در چند صد سال گذشته راه درازی را پیموده است، اما از طرف دیگر، علم امروز فرآیندهای طبیعی بسیار واضح را تشخیص نمی‌دهد و نظریه‌های پیچیده ابداعی خود دانشمندان را ترجیح می‌دهد. من انتظار دارم حقیقت جایی بین این دو حد افراطی باشد.

روند عظیم تبدیل به نقره و طلا دائماً در حال انجام است. این امر از این واقعیت آشکار می‌شود که معدنچیان اغلب قطعات جامد نقره خالص را در معادن قلع و سرب پیدا می‌کنند، و همچنین از تجربه دیگران که با طلای خالص در رگه‌های فلزی آهن مواجه شده‌اند. اگرچه این مورد اخیر به دلیل ناخالصی زیاد آهن به ندرت مشاهده می‌شود. در برخی از معادن نقره، مقادیری طلای جامد نیز کشف شده است. بنابراین، این آموزه تجربه است که طبیعت دائماً در حال تبدیل فلزات دیگر به طلا است، زیرا اگرچه، به یک معنا، آنها به خودی خود کامل هستند، اما هنوز به بالاترین کمالی که قادر به آن هستند و طبیعت آنها را به آن مقدر کرده است، نرسیده‌اند --- همانطور که جنین آدم و کودکان خردسال تا آنجا پیش می‌روند که کامل و بی‌نقص می‌شوند، اما به هدف نهایی خود یعنی انسان بودن نرسیده‌اند. طلا به اشکال مختلف یافت می‌شود، یا مخلوط با یک ماده سنگی درشت، یا به صورت جامد، یا در میان شن و ماسه بستر رودخانه‌ها که توسط آب از معادن شسته می‌شود. شن و ماسه طلایی نیز در بیابان‌های هند، جایی که رودخانه‌ای وجود ندارد، یافت می‌شود. نقره هرگز مخلوط با شن و ماسه رودخانه‌ها یافت نمی‌شود، بلکه بیشتر به شکل سنگ معدن در معادن یا مانند رگه‌ای که از میان سنگ عبور می‌کند، یافت می‌شود. سرب و قلع بیشتر به شکل سنگ معدن یافت می‌شوند و گاهی اوقات با خاک مخلوط می‌شوند. همین واقعیت‌ها در مورد آهن و سایر فلزات نیز به طور معمول مشاهده شده است. هنگامی که فلزات مختلف در یک معدن کشف می‌شوند، فلز با خلوص کمتر معمولاً تمایل به صعود دارد و نیروی بیشتری برای توسعه در جهت درست باقی می‌گذارد.

تولید فلزات به صورت دایره‌ای است، یعنی به راحتی از یکی به دیگری منتقل می‌شود و در یک دایره قرار می‌گیرد، فلزات خویشاوند خواص مشابهی دارند؛ به همین دلیل است که نقره راحت‌تر از هر فلز دیگری به طلا تبدیل می‌شود.

ترکیب ترکیبات، نوشته آلبرتوس مگنوس، قرن سیزدهم.

روند عظیم تبدیل به نقره و طلا دائماً در حال انجام است. این امر از این واقعیت آشکار می‌شود که معدنچیان اغلب قطعات جامد نقره خالص را در معادن قلع و سرب پیدا می‌کنند، و همچنین از تجربه دیگران که با طلای خالص در رگه‌های فلزی آهن مواجه شده‌اند. اگرچه این مورد اخیر به دلیل ناخالصی زیاد آهن به ندرت مشاهده می‌شود. در برخی از معادن نقره، مقادیری طلای جامد نیز کشف شده است. بنابراین، این آموزه تجربه است که طبیعت دائماً در حال تبدیل فلزات دیگر به طلا است، زیرا اگرچه، به یک معنا، آنها به خودی خود کامل هستند، اما هنوز به بالاترین کمالی که قادر به آن هستند و طبیعت آنها را به آن مقدر کرده است، نرسیده‌اند --- همانطور که جنین آدم و کودکان خردسال تا آنجا پیش می‌روند که کامل و بی‌نقص می‌شوند، اما به هدف نهایی خود یعنی انسان بودن نرسیده‌اند. طلا به اشکال مختلف یافت می‌شود، یا مخلوط با یک ماده سنگی درشت، یا به صورت جامد، یا در میان شن و ماسه بستر رودخانه‌ها که توسط آب از معادن شسته می‌شود. شن و ماسه طلایی نیز در بیابان‌های هند، جایی که رودخانه‌ای وجود ندارد، یافت می‌شود. نقره هرگز مخلوط با شن و ماسه رودخانه‌ها یافت نمی‌شود، بلکه بیشتر به شکل سنگ معدن در معادن یا مانند رگه‌ای که از میان سنگ عبور می‌کند، یافت می‌شود. سرب و قلع بیشتر به شکل سنگ معدن یافت می‌شوند و گاهی اوقات با خاک مخلوط می‌شوند. همین واقعیت‌ها در مورد آهن و سایر فلزات نیز به طور معمول مشاهده شده است. هنگامی که فلزات مختلف در یک معدن کشف می‌شوند، فلز با خلوص کمتر معمولاً تمایل به صعود دارد و نیروی بیشتری برای توسعه در جهت درست باقی می‌گذارد.

تولید فلزات به صورت دایره‌ای است، یعنی به راحتی از یکی به دیگری منتقل می‌شود و در یک دایره قرار می‌گیرد، فلزات خویشاوند خواص مشابهی دارند؛ به همین دلیل است که نقره راحت‌تر از هر فلز دیگری به طلا تبدیل می‌شود.

ترکیب ترکیبات، نوشته آلبرتوس مگنوس، قرن سیزدهم.

لوح زمرد

این فصل به لوح زمرد اختصاص داده شده است که تنها نوشته‌ی اصیل باقی‌مانده از هرمس، بنیانگذار کیمیاگری در این عصر است. هرمس توسط رومی‌ها مرکوری، پیام‌آور خدایان، نامیده می‌شد و پس از هرمس است که کلمه مرکوری به طور رایج در کیمیاگری استفاده می‌شود. مصریان او را تحوت می‌نامیدند. کیمیاگری همچنین به نام هرمس، هنر "هرمسی" نامیده می‌شود و حتی امروزه می‌توان از اصطلاح "مهر و موم شده‌ی هرمسی" برای توصیف یک مهر و موم هوابندی شده (که در کیمیاگری ضروری است) استفاده کرد.

برخی معتقدند هرمس همان نوح معروف به طوفان بوده است، برخی دیگر معتقدند که او خنوخ بوده است. صرف نظر از این، هرمس کسی بود که دانش علوم مقدس را در آخرین فاجعه بزرگ حمل کرد تا آن را از نابودی نجات دهد (که به نوح بودن او اشاره دارد). همچنین هرمس بود که عهد رازداری را آغاز کرد و کیمیاگری را فقط برای نخبگان محدودی از خردمندان نگه داشت، اما با این درک که این راز دوباره در پایان عصر آشکار خواهد شد. افسانه‌های زیادی پیرامون این لوح وجود دارد، نام خود لوح از افسانه‌ای گرفته شده است که می‌گوید لوح زمرد از ابتدا بر روی لوحی ساخته شده از زمرد در سردابه هرمس نوشته شده است. اگرچه در واقعیت به نظر می‌رسد که لوح زمرد از ابتدا به طور مداوم در دست کیمیاگران بوده است.

خود لوح زمرد، اصلی‌ترین و مختصرترین متون کیمیاگری است، و همچنین دقیق‌ترین آنها، که نظریه، عمل و فلسفه کامل را تنها در چند کلمه توضیح می‌دهد.

من 5 ترجمه مختلف از هر سطر، از جمله ترجمه خودم، را فهرست می‌کنم و توضیحاتی ارائه می‌دهم.

سطر 1. ترجمه عربی.

سطر 2. ترجمه نیوتن.

سطر 3. ترجمه بیتو.

سطر 4. ترجمه معاصر متن لاتین.

سطر 5. ترجمه نویسنده (پررنگ).

این شامل تفسیر دقیقی است که نمی‌توان در آن شک کرد. این حقیقتی است بدون دروغ، یقیناً حقیقتی مطلق.

این حقیقت است و از هرگونه پوشش دروغ به دور است.

این حقیقتی است، بدون خطا، یقیناً و حقیقتی مطلق،

یک حقیقت اساسی، بدون خطا، کامل و بی‌نقص.

این سطر به ما می‌گوید که آنچه گفته می‌شود یک حقیقت اساسی است، نه فقط یک حقیقت نسبی. حقایق نسبی می‌توانند تغییر کنند، مانند "آسمان آبی است"، اما همیشه درست نیست. حقایق اساسی هرگز تغییر نمی‌کنند، همیشه درست هستند و بنابراین می‌توانند در هر سطحی یا در هر موقعیتی اعمال شوند.

این سطر بیان می‌کند: آنچه در بالاست در پایین هم است و آنچه در پایین است در بالا هم است. کار شگفتی‌ها از یک چیز است. آنچه در پایین است مانند آنچه در بالاست، آنچه در بالاست مانند آنچه در پایین است تا معجزات یک چیز را انجام دهند.

هر آنچه در پایین است شبیه به آنچه در بالاست است. از این طریق شگفتی‌های کار یک چیز به دست می‌آید و کامل می‌شود.

همانطور که در بالاست، در پایین نیز همین‌طور است؛ بزرگتر و کوچکتر؛ عالم کبیر و عالم صغیر: آنها یکسان هستند. با پیروی از این اصل، همه چیز از یک ساخته شده است.

دو جمله در این خط وجود دارد. جمله اول به ما می‌گوید که هر سطح از اصول بنیادی یکسانی پیروی می‌کند. چیزهایی که در بالای ما هستند (جهان‌های بزرگ: سیارات،

منظومه‌های شمسی، کهکشان‌ها) و چیزهایی که در پایین ما هستند (جهان‌های کوچک:

سنگ فیلسوفان، اتم‌ها و غیره) دقیقاً از اصول یکسانی پیروی می‌کنند

ممکن است از دیدگاه ما متفاوت به نظر برسند، اما همه آنها به یک شکل عمل می‌کنند. درک این نکته بسیار مهم است، اگر بتوانید این واقعیت را درک کنید، آن را در همه جا خواهید دید. به همین دلیل است که ما می‌دانیم چگونه سنگ را بسازیم و چرا کار می‌کند. در سطحی دیگر، این جمله همچنین به ما می‌گوید که معنویت، فلسفه و جهان فیزیکی نیز از اصول یکسانی پیروی می‌کنند. اگر چیزی از نظر معنوی درست باشد، باید یک همتای فیزیکی نیز داشته باشد. هیچ چیزی وجود ندارد که در مورد یکی صدق کند و در مورد دیگری صدق نکند. جمله دوم به ما می‌گوید که خلقت و کمال (تطهیر، تکامل) ناشی از جمله قبلی است. اگر این واقعیت نبود که هر سطح آینه‌ای از همه سطوح دیگر است، چیزها (چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی) رشد و تکامل نمی‌یافتند. این جمله به ما می‌گوید که این از یک سطح، مطابق با یک سطح، می‌آید. یکی خداست، یکی همه چیز است، یکی هیچ چیز نیست، یکی تنها چیزی است که وجودش متکی به خود است، وجود هر چیز دیگری از این یکی می‌آید، همه از اصول یکسانی پیروی می‌کنند. یکی تنها چیزی است که وجود دارد، در حالی که هر چیز دیگری بازتابی تحریف شده از آن یکی است. و همه چیز از این ذات از طریق یک فراقنی واحد سرچشمه گرفت. چه کار شگفت‌انگیزی! این بخش اصلی جهان و متولی آن است.

و همانطور که همه چیز از یک به واسطه یک پدید آمده است: همه چیز از این یک چیز به واسطه تطبیق زاده شده است. همچنین، همانطور که همه چیز از یک، با در نظر گرفتن یک، ساخته شده است، همه چیز از این یک، به واسطه پیوند ساخته شده است. و همانطور که همه چیز از یک، به واسطه مراقبه یک، ساخته شده است، بنابراین همه چیز از یک، به واسطه تطبیق، زاده شده است. و همانطور که همه چیز از یک فکر توسط یک پدید آمده است؛ بنابراین همه چیز به عنوان اقتباسی از یک شکل گرفته است. این اصل اساسی است. در اینجا به ما گفته شده است که همه چیز (به معنای واقعی کلمه همه چیز، در هر سطح) از یک ناشی می‌شود. مهم است که سطر قبلی را نیز به خاطر داشته باشیم، که همه اصول در هر سطح اعمال می‌شود. بنابراین می‌دانیم که این هم برای معنوی و هم برای فیزیکی صادق است. بزرگترین اشتباه علم مدرن و معنویت این است که فرض می‌کنند این دو از هم جدا هستند.

در سطح معنوی و فلسفی، به ما می‌گوید که خدا همه چیز را با تطبیق خود آفریده است. خدا خود را تغییر نداده است، اما هر سطح پایین‌تر از او، بازتابی تحریف‌شده از سطح بالاتر است. بنابراین همه چیز از طریق تطبیق، خدا است.

همچنین می‌گویید که این مراقبه یا تفکر خدا بود که این را آغاز کرد، این به یک فکر واحد اشاره دارد. می‌توانید این را مانند موجی روی سطح یک دریاچه صاف تصور کنید؛ یک حرکت واحد در سکون (خلاً) مجموعه‌ای از موج‌ها را ایجاد می‌کند که هر کدام بازتابی از موج قبلی است. همه موج‌ها دقیقاً از یک اصل پیروی می‌کنند، اما با دور شدن از منبع، تحریف می‌شوند. هر موج، موج بعدی را به عنوان بازتابی کمی تحریف‌شده‌تر از خود ایجاد می‌کند. در سطح فیزیکی، به ما می‌گویید که همه چیز در واقع از یک ماده ساخته شده است. جالب است بدانید ما این را با علم کشف کرده‌ایم (همه چیز از انرژی ساخته شده است) اما فقط با نگاه کردن به اطرافتان آشکار می‌شود. از آنجا که جهان فیزیکی از همان اصول موجودات برتر پیروی می‌کند، باید وجود یک ماده فیزیکی (ذره) را بپذیریم که ریشه همه چیز از آن ساخته شده است. نمی‌توانیم فقط آن را انرژی بنامیم و خوشحال باشیم که فقط یک مفهوم است. باید فیزیکی باشد - همه چیزهای معنوی یک همتای فیزیکی دارند و برعکس. این چیز همان انرژی حیاتی است که من در مورد آن صحبت کردم. بنابراین این خط همچنین در مورد انرژی حیاتی و اینکه چگونه همه چیز در دنیای فیزیکی از طریق سازگاری از انرژی حیاتی ساخته شده است، به ما می‌گوید.

پدر آن خورشید و مادرش ماه است. بنابراین باد آن را در درون خود حمل کرد و زمین آن را تغذیه کرد. خورشید پدر آن است، ماه مادرش، باد آن را در شکم خود حمل کرده است، زمین پرستار آن است.

اولاً، ما به خورشید و ماه اشاره داریم. این به وضوح نمادی از قطبیت بین (ماه) و یانگ (خورشید) است. با این حال، باید در نظر داشته باشید که خورشید و ماه مهم‌تر از نمادهای قطبیت هستند. دلیلی وجود دارد که ما از دیدگاه خود بر روی زمین یک خورشید و یک ماه داریم، این فقط شانس نیست، آنطور که علم ممکن است شما را به این باور برساند.

باز هم، بین-یانگ یک اصل اساسی است و بنابراین در تمام سطوح، از جمله در این واقعیت فیزیکی، اعمال می‌شود. بنابراین ماه و خورشید به معنای واقعی کلمه معادل‌های فیزیکی اصل بین-یانگ هستند. جالب است بدانید که چگونه خورشید و ماه هنگام نگاه کردن از زمین دقیقاً به یک اندازه به نظر می‌رسند، اگر فقط یک تصادف باشد، پس یک تصادف واقعاً بزرگ است. این بدان معناست که اندازه‌ها و فواصل خورشید و ماه در هماهنگی کامل با یکدیگر هستند، که می‌تواند یکی از عوامل اصلی باشد که شرایط را برای زندگی روی زمین در این سطح فیزیکی و در این زمان بهینه کرده است. خورشید و ماه همچنین نماد (آنها معادل‌های تحت‌اللفظی) آتش و آب (از سطح بالا) هستند. قطبیت دوباره برقرار است، و ما به سمت نمادگرایی فیزیکی‌تر، نزدیک‌تر به سطح خودمان، حرکت می‌کنیم. اینها دوباره معادل‌های دو ماده‌ای هستند که ما سنگ را از آنها می‌سازیم (حالا در سطح میکروکیهانی)، که خودشان از یک ماده واحد می‌آیند. امیدوارم بتوانید ببینید که چگونه به این ترتیب، نظریه و عمل ساخت سنگ در تمام سطوح، از سطح فیزیکی و شیمیایی گرفته تا سطح معنوی فلسفی و ماکروکیهانی، اعمال می‌شود.

باد حامل و توزیع‌کننده است. توضیح این موضوع از یک دیدگاه کلان‌جهانی (یک سطح بالاتر از ما): سطح زمین، آسان‌تر است. روی زمین چرخه آب داریم که در آن آب تبخیر می‌شود و ابرها را تشکیل می‌دهد. سپس ابرها دوباره به زمین می‌ریزند. بدون این، حیات نمی‌توانست وجود داشته باشد، زیرا برای رشد گیاهان ضروری است، گیاهانی که حیوانات به خوردن آنها نیاز دارند (یا حیوانات حیوانات دیگری را که گیاهان می‌خورند می‌خورند). اما یک عامل مهم و اغلب نادیده گرفته شده وجود دارد: بدون باد، تمام آب فقط بالا می‌رود و سپس در همان مکان پایین می‌آید. این بدان معناست که هیچ آبی روی زمین وجود نخواهد داشت، زیرا فقط روی دریا می‌بارد، زیرا آب روی زمین در نهایت به دریا می‌ریزد. در این صورت هیچ حیاتی روی زمین وجود نخواهد داشت و ما انسان‌ها وجود نخواهیم داشت، بنابراین باید از باد برای وجود خود تشکر کنیم. باد برای توزیع طبیعی چیزها (آب، دانه و غیره) کاملاً ضروری است. این امر در مورد ساخت سنگ نیز صدق می‌کند، بدون حرکت بخار آب (ناشی از گرما و سرما) این فرآیند کار نخواهد کرد. شکل‌گیری سنگ، بازتابی از عملکرد زمین و همچنین تمام سطوح دیگر است. منظور من از اینکه باید از هدایت طبیعت پیروی کنیم، همین است.

همانطور که زمین پرستار گیاهان است - آنها از آن رشد می‌کنند و توسط آن پشتیبانی می‌شوند. به همین ترتیب، زمین از ما انسان‌ها حمایت و مراقبت می‌کند. به همین ترتیب، زمین ماده‌ای است که به ما اجازه می‌دهد انرژی حیات را به نوعی "رام" کنیم تا سنگ بسازیم. زمین هرگز نیروی فعال نیست، بلکه یک نیروی منفعل (مؤنث، بین) است. زمین ماتریکس است. زمین به طور فعال هیچ کاری انجام نمی‌دهد، فقط از کسانی که به آن وابسته هستند حمایت و پرستاری می‌کند، از آنها محافظت می‌کند و آنها را بالا می‌برد. بنابراین زمین واقعاً پرستار همه چیز است. در این دنیای فیزیکی، زمین ماده جامد است، اما در سطوح دیگر نیز همتایان خود را دارد.

ما با هم آتش (خورشید)، آب (ماه)، باد و خاک را داریم. اینها 4 عنصر هستند. همه چیز از طریق کنش‌های این چهار عنصر ساخته می‌شود، زیرا آنها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و بین یکدیگر حرکت می‌کنند (به همان روشی که بین و یانگ همیشه در حال عقب و جلو رفتن هستند). گذشتگان به معنای واقعی کلمه معتقد نبودند که همه چیز از این چهار عنصر ساخته شده است، به این معنا که همه چیز از H_2O ، خاک و هوا ساخته شده است، همانطور که کتاب‌های تاریخ ممکن است سعی کنند به شما بگویند. اینها حالت‌های ماده هستند: خاک، آب و باد جامد، مایع و گاز هستند و آتش گرما است. بنابراین در واقع گفته می‌شود که همه چیز از جامد، مایع، گاز و گرما ساخته شده است. اینها حالت‌های ماده در سطح فیزیکی ما هستند، با همتایان در سطوح دیگر.

پدر طلسم‌ها و نگهبان شگفتی‌ها. کامل در قدرت که نورها را آشکار می‌کند. پدر تمام کمالات در تمام جهان اینجاست. نیرو یا قدرت آن کامل است اگر به خاک تبدیل شود.

در اینجا به ما گفته شده است که اگر به خاک تبدیل شود، می‌تواند کامل شود. این با اصطلاحات فیزیکی نوشته شده است و می‌گوید اگر بتوانیم ۴ عنصر را به خاک تبدیل کنیم، که عنصر سطح فیزیکی است که در آن هستیم، آن را کامل خواهیم کرد. "آن" به معنای قدرتی است که من آن را انرژی حیات می‌نامم. بنابراین اگر بتوانیم انرژی حیات را به شکلی فیزیکی (به خاک) تبدیل کنیم، آن را در این سطح کامل کرده‌ایم. باز هم: اگر بتوانیم انرژی ۴ عنصر را به خاک تبدیل کنیم، انرژی را برای استفاده در این سطح فیزیکی تبدیل و کامل کرده‌ایم. اگر قرار است از آن در این سطح استفاده کنیم، باید به خاک تبدیل شود، زیرا برای یک دنیای فیزیکی به یک سنگ فیزیکی نیاز داریم که همتای (بازتاب) واحد در این سطح است. بنابراین می‌توانید ببینید که چگونه سنگ فیلسوفان تجلی فیزیکی قدرت خالق است. این آتشی است که زمین ما را تشکیل داد. زمین را از آتش جدا کنید و با دقت و خرد، به آنچه لطیف‌تر است، بیشتر از آنچه خشن است، پایبند خواهید بود. زمین را از آتش، لطیف را از زمخت، با دقت فراوان جدا کنید.

اینها دستورالعمل‌های مستقیمی در مورد چگونگی ساخت واقعی سنگ هستند، که البته به همان روشی است که همه چیز در تمام سطوح به کمال می‌رسد. با دقت و خرد فراوان (خرد برای تعیین روش لازم است) باید ذرات سبک‌تر را از ذرات متراکم‌تر جدا کنید. این به معنای واقعی کلمه نحوه ساخت سنگ است، همانطور که می‌توانید در دستورالعمل‌های عملی، به ویژه بخش اول کار بزرگ، ببینید.

من همچنین این را از منظر معنوی تفسیر خواهم کرد تا ببینید که چگونه در هر سطحی اعمال می‌شود: متوجه شوید کدام یک از آرزوهای شما آزادی را ترویج می‌دهند و کدام یک محدودیت را ترویج می‌دهند، سپس آزادی را از محدودکننده جدا کنید. روی آرزوهای آزاد و مثبت (انرژی مثبت، نیت خوب) تمرکز کنید و آنها رشد و گسترش می‌یابند و افکار منفی باقی مانده (انرژی منفی، نیت بد) را به شکل آزاد، سبک و مثبت خود تبدیل می‌کنند. امیدوارم بتوانید ببینید که چگونه اصول اساسی یکسان در هر سطحی اعمال می‌شود و چگونه سنگ یک ماده واقعی و فیزیکی قابل دستیابی است که دقیقاً از همان اصول پیروی می‌کند.

از زمین به آسمان صعود می‌کند. نورها را از ارتفاعات استخراج می‌کند و به زمین فرود می‌آید که حاوی قدرت بالا و پایین است زیرا با نورهاست.

از زمین به آسمان صعود می‌کند، دوباره به زمین فرود می‌آید و نیروی چیزهای برتر و پست‌تر را دریافت می‌کند.

این از زمین به آسمان صعود می‌کند و دوباره از آسمان به زمین فرود می‌آید و قدرت و اثربخشی چیزهای بالا و پایین را دریافت می‌کند.

این از زمین به آسمان صعود می‌کند و دوباره از آسمان به زمین فرود می‌آید و قدرت و اثربخشی چیزهای بالا و پایین را دریافت می‌کند. از زمین به آسمان صعود می‌کند و دوباره به زمین نزول می‌کند و قدرت چیزهای بالاتر و پایین‌تر را دریافت می‌کند.

بارها از زمین به آسمان صعود می‌کند و سپس از آسمان به زمین نزول می‌کند، بنابراین از هر دو چیز بالا و پایین قدرت می‌گیرد.

باز هم، دستورالعمل‌های مستقیم برای ساخت سنگ، اکنون با تمرکز بر بخش دوم عملیات عملی. سنگ بارها تبخیر می‌شود (صعود می‌کند) و متراکم می‌شود (فرود می‌آورد)، از این طریق خالص‌تر می‌شود و قدرت (انرژی حیات بیشتر) به دست می‌آورد. تغییر مکرر حالت، بین جامد، مایع و گاز، به ماده اجازه می‌دهد تا خالص‌تر شود و میزان انرژی حیات را افزایش دهد.

از دیدگاه معنوی می‌توان گفت که حرکت ما بین سطوح اختری و فیزیکی، بارها مردن و دوباره متولد شدن، نمونه‌ای از کامل شدن خودمان با پیروی از همان اصول است.

بنابراین تاریکی از آن فرار می‌کند.

به این ترتیب شما شکوه کل جهان را خواهید داشت، در نتیجه تمام تاریکی‌ها از شما دور می‌شوند.

به این ترتیب شما شکوه کل جهان را به دست خواهید آورد، و بنابراین تمام سایه‌ها و نابینایی‌ها را از خود دور خواهید کرد.

بنابراین شما شکوه کل جهان را خواهید داشت. بنابراین تمام تاریکی‌ها از شما فرار می‌کنند. سپس شما شکوه کل جهان را خواهید داشت. تمام جهل از شما فرار خواهد کرد.

این یعنی اولاً شما «شکوه تمام جهان» را خواهید داشت، که بالاترین افتخار در دنیای فیزیکی است: سنگ فیلسوفان، که معادل فیزیکی قدرت خداست.

ثانیاً، تمام ابهامات یا جهل از شما فرار خواهد کرد. این البته در هر سطحی صدق می‌کند. این بدان معناست که اکنون شما چیزهای زیادی در مورد عملکرد طبیعت خواهید فهمید و دیگر نادان نخواهید بود و دانش جدید به راحتی به شما خواهد رسید - تشخیص حقیقت از دروغ برای شما آسان خواهد بود. همچنین از دیدگاه فیزیکی ساخت سنگ، این بدان معناست که وقتی سنگ از نقطه خاصی از خلوص عبور کند، خیلی سریع می‌تواند خالص‌تر شود. وقتی از نقطه اوج عبور کند، سنگ ناخالصی را به شکل خالص خود تبدیل می‌کند، نه اینکه توسط ذرات متراکم یا ناخالص رقیق یا فاسد شود (رشد نمایی).

بزرگترین قدرت بر هر چیز لطیفی غلبه می‌کند و در هر چیز زمختی نفوذ می‌کند. نیروی آن بالاتر از همه نیروهاست، زیرا بر هر چیز لطیفی پیروز می‌شود و در هر چیز جامدی نفوذ می‌کند.

زیرا این با استواری خود، گوی سبقت را از هر استواری و قدرت دیگری می‌رباید. زیرا قادر است در هر چیز لطیف و هر چیز خام و سخت نفوذ کند و آن را مطیع خود سازد.

سنگ همه چیزهای لطیف و نامشخص را به شکل خود تبدیل می‌کند و برای چیزهای جامد (مشخص) در آنها نفوذ می‌کند و آنها را به کمال واقعی‌شان می‌رساند. به همین دلیل است که یک شکل زنده را از پوسیدگی محافظت می‌کند و هر فلزی را به طلا تبدیل می‌کند. در همه چیز نفوذ می‌کند و آنها را تشویق می‌کند تا به پتانسیل کامل خود برسند. باز هم، این تجلی قدرت خداوند در قالب فیزیکی است. جهان اینگونه آفریده شد. جهان دقیقاً با پیروی از همین اصول ساخته شد. همانطور که همه جهان‌ها، سطوح، کائنات و واقعیت‌ها چنین بودند.

شکل‌گیری جهان کوچک مطابق با شکل‌گیری جهان بزرگ است. از این، سازگاری‌های تحسین‌برانگیزی وجود دارد. و از این رو، پیوندهای شگفت‌انگیز آن و اثرات تحسین‌برانگیز، زیرا این راهی است که این شگفتی‌ها می‌توانند به وجود آیند.

هر سطح، بازتابی از سطح بالایی است؛ جهان کوچک مطابق با جهان بزرگ است. اکنون می‌دانید که چگونه همه چیز از طریق اقتباس از واحد ساخته می‌شود. همه چیز: همه ماده، همه جهان‌ها، همه فرکانس‌ها، همه جهان‌ها، همه سطوح، اقتباس‌هایی از یک چیز هستند و از همان اصول پیروی می‌کنند. با واحد شروع می‌شود و از آنجا هر سطح، بازتابی تحریف‌شده، اقتباسی از یک چیز است، هر سطح بازتابی از سطح بالایی است. همه چیز اینگونه ساخته شده است. به همین دلیل است که جهان فیزیکی وجود دارد. این همان چیزی است که هست. این همان چیزی است که همه چیز هست. دانشمندان این را مسیر خود قرار دادند. به همین دلیل است که هرمس با خرد متعالی شد. از این رو من هرمس تریسمگیست نامیده می‌شوم، که سه بخش فلسفه کل جهان را دارد. و به همین دلیل آنها مرا هرمس تریسمگیستوس نامیده‌اند، زیرا من سه بخش حکمت و فلسفه کل جهان را دارم. بنابراین من هرمس سه‌گانه بزرگ نامیده می‌شوم، که سه بخش فلسفه کل جهان را دارد. این راه دانش است. کیمیاگری مسیر دانش است. یکی از دشوارترین راه‌ها برای رسیدن به روشن‌بینی، مختص خردمندان و روشنفکران. به طور سنتی چنین بوده است، اما اکنون زمان کیمیاگری است.

هرمس "سه برابر بزرگ" است زیرا او متولی سه علم مقدس بود: کیمیاگری، طالع‌بینی و هندسه. البته این سه علم مقدس همگی به یکدیگر مرتبط هستند، زیرا مانند هر چیز دیگری از اصول یکسانی پیروی می‌کنند. این آخرین کتاب اوست که او در دخمه پنهان کرده بود. آنچه در مورد عملکرد خورشید گفته‌ام، به پایان رسیده و تمام شده است. سخنان من در مورد کار خورشید تمام شده است. به گفته هرمس، این باید تمام چیزی باشد که برای درک کامل لازم است. این با فرض این است که شما از قبل درک خوبی از اصول فلسفی داشته باشید. امیدوارم توضیحات من به شما کمک کرده باشد تا لوح زمرد را بفهمید و حقیقت کیمیاگری را ببینید. این عملکرد خورشید است زیرا خورشید یک سطح بالاتر از ماست و نمادی برای سنگ است. اصول یکسانی در هر سطح اعمال می‌شود.

از چه ساخته شده است؟

این سنگ تنها از یک ماده تشکیل شده است.

بدانید که در سراسر جهان تنها یک چیز وجود دارد که در ترکیب «سنگ» (اکسیر) داخل می‌شود؛ و از همین رو، هرگونه انعقاد یا آمیختن اجزای گوناگون، نشانگر آن است که مسیری کاملاً نادرست را در پیش گرفته‌اید.

«شکوه جهان» یا «سفره‌ی بهشت»؛ اثر نویسنده‌ای
ناشناس، ۱۵۲۶ میلادی

از همان یک ماده، نخست «اکسیر سفید» و سپس «اکسیر سرخ» پدید می‌آید؛ ظرف یکی است، هدف یکی است و روش نیز یکی است.

«مروارید نو و گران‌بها» اثر پیتر بونوس، سال ۱۳۳۸ میلادی

نه تنها هیچ ماده‌ی دیگری جز همین یک قلم به کار نمی‌رود، بلکه باید مراقب باشید که هیچ‌گونه ماده‌ی دیگری به‌طور تصادفی با آن مخلوط نشود. مقدار اندکی گرد و غبار یا آب، کار را به‌کلی خراب نمی‌کند، اما قطعاً مدت‌زمان لازم برای انجام آن را افزایش می‌دهد.

زیرا آن ماده‌ی ناب، دارای ذاتی واحد و بسیط است و از هرگونه ناهمگونی پیراسته؛ اما آنچه ناپاک و آلوده است، از اجزایی ناهمگون تشکیل شده و نه بسیط، بلکه مرکب است (یعنی آمیزه‌ای از پاک و ناپاک) و مستعد فساد و تباهی. پس مبادا چیزی که با آن ماده بیگانه و نامتجانس است – همچنان که هرگونه ناپاکی چنین است – به ترکیب شما راه یابد؛ چرا که هیچ عنصری در ترکیب «سنگ» ما وارد نمی‌شود مگر آنکه، چه در جزء و چه در کل، از خود آن سرچشمه گرفته باشد. اگر هرگونه ماده‌ی بیگانه یا نامتجانس با آن درآمیزد، بی‌درنگ فاسد می‌شود و آن فساد، کار شما را به ناکامی می‌کشاند.

«ریشه‌ی جهان» اثر راجر بیکن، قرن سیزدهم.

ماده‌ی تشکیل‌دهنده، ادرار است. می‌دانم که این موضوع در نگاه اول ممکن است عجیب و به‌طرز مشکوکی ساده و در دسترس به نظر برسد؛ با این حال، دلایل موجه و منطقی‌ای برای ساختن آن «سنگ» از ادرار وجود دارد. پیش از هر چیز باید توضیح دهم که آن سنگ را در تئوری می‌توان از هر چیزی ساخت، زیرا همه چیز تا حدی حاوی «انرژی حیاتی» است؛ همان عنصری که جزء فعال آن سنگ محسوب می‌شود. ادرار حاوی غلظت بالایی از این انرژی حیاتی است، چرا که به‌تازگی از بدن شما خارج شده است و شما نیز به‌عنوان یک موجود زنده، سرشار از انرژی حیاتی هستید.

آن سنگ نیز در همه چیز حضور دارد؛ بدین معنا که طبیعت در همه چیز جاری است. و از آنجا که طبیعت تمامی نام‌ها را در خود دارد و خود طبیعت، تمام جهان است، پس آن سنگ نیز نام‌های بسیار دارد و گفته می‌شود که در همه چیز موجود است؛ هرچند در برخی چیزها به نسبت دیگران، حضورش نزدیک‌تر و ملموس‌تر است.

کتاب هنر کیمیاگری، اثر مارسیلیوس فیچینوس، قرن پانزدهم

برای روشن شدن این موضوع، فرض کنید کسی قصد تولید مالت (جوی جوانه زده) را دارد؛ او می‌تواند این کار را با غلات دیگر نیز انجام دهد، اما معمولاً جو انتخاب می‌شود، زیرا جوانه آن طی فرآیندی کم‌زحمت‌تر و سریع‌تر رشد می‌کند؛ و این دقیقاً همان چیزی است که ما برای استخراج «جیوه» خود به آن نیاز داریم.

در باب سنگ فیلسوفان، اثر نویسندehای ناشناس، قرن‌های ۱۲ تا ۱۷ (?)

ما باید از ادرار، یک ماده تقطیرشده (آب) و یک نمک استخراج کنیم. انرژی حیاتی در آب نهفته است و از آنجا که این انرژی بسیار فرار است، حتی پس از تقطیر آب (تبخیر و میعان) نیز همراه آن باقی می‌ماند. بدن ما تمایلی به دفع انرژی حیاتی موجود در ادرار ندارد، اما چاره‌ای جز این ندارد، چرا که این انرژی با آب پیوند خورده است. دوم اینکه، ادرار ماده‌ای ایده‌آل محسوب می‌شود، زیرا ماهیت آن هنوز تعیین نشده و به اصطلاح «نامتعین» است؛ به این معنا که به‌خوبی تصفیه، تجزیه و خالص‌سازی شده است. این ماده حاوی انواع گوناگونی از مواد معدنی است، اما به صورت ذراتی بسیار ریز که هنوز برای هیچ کارکرد خاصی تعیین نشده‌اند.

**ماده حقیقی و واقعی ما تنها بخاری است آغشته به بذر
فلزی، اما هنوز نامتعین؛**

برگرفته از «رساله اصول (آفوريسم‌های) اوربيگروس» اثر
بارو اوربيگروس، ۱۶۹۰ میلادی.

با پیروی از چرخه‌های طبیعت، می‌توانیم ذرات سنگین و سبک را از هم جدا کنیم؛ سبک‌ترین ذرات، نوعی نمک هستند. نوع دقیق مواد معدنی موجود در ادرار اهمیتی ندارد؛ ما تنها به سبک‌ترین و فرارترین بخش آن نیاز داریم که به شکل نمک است. «سنگ» ما باید دارای جسم (ماده‌ی ملموس) باشد و نمی‌توان آن را تنها با آب ساخت. این نمک، جسمی ایده‌آل است زیرا آب را جذب می‌کند و در عین حال بسیار فرار است، اما همچنان حالتی جامد دارد. همچنین، از آنجا که این نمک تازه تشکیل شده و هنوز پایدار و تثبیت نشده است، به راحتی تجزیه می‌شود؛ و این دقیقاً همان ویژگی‌ای است که ما به آن نیاز داریم. امیدوارم ویژگی‌های مورد نیاز برای ماده‌ی ما را درک کرده باشید. ما تنها به دنبال آبی سرشار از انرژی حیاتی و همچنین ماده‌های بسیار سبک هستیم که آماده‌ی جذب آب و تجزیه شدن باشد. ادرار ویژگی خاص یا جادویی ذاتی ندارد؛ تنها مزیتش این است که پیشاپیش توسط بدن ما خالص و تصفیه شده و تمام معیارهای مورد نظر ما را داراست. می‌توان از مواد دیگری نیز استفاده کرد، اما کیمیاگران – که بسیاری از آن‌ها مواد گوناگونی را آزموده بودند – دریافته‌اند که ادرار کارآمدترین گزینه است.

بهترین ادرار برای این کار، نمونه‌ای با رنگ زرد تیره است؛ زیرا این رنگ نشان‌دهنده‌ی آب کمتر و ماده‌ی (جسم) بیشتر است که در مرحله‌ی نخست کار اهمیت دارد. بنابراین، بهترین زمان برای جمع‌آوری ادرار مورد نیاز جهت ساخت سنگ، نخستین نوبت ادرار کردن در صبح است. این واقعیت به رازی آشکار بدل شده است؛ چنان‌که در مورد انجمنی موسوم به «محل هرمتسی سپیده‌دم زرین» (Hermetic Order of the Golden Dawn) می‌بینیم که موفق شدند ماده‌ی اصلی «سنگ فیلسوفان» را کشف کنند، اما متأسفانه تصور کردند که این موضوع صرفاً یک استعاره است.

پس برای جمع‌بندی: تنها ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی سنگ فیلسوفان، ادرار است که ترجیحاً باید در نوبت صبح جمع‌آوری شود. شما به حدود یک لیتر از آن نیاز خواهید داشت. در ادامه، چند معمای جالب از کتاب‌های گوناگون کیمیاگری آورده شده است که نشان می‌دهند ماده‌ی مورد نظر، همان ادرار است.

**این امر پیش چشم همگان است؛ همه آن را می‌بینند،
لمس می‌کنند و دوست می‌دارند، اما آن را نمی‌شناسند.
هم باشکوه است و هم پست، هم گران‌بها و هم ناچیز، و
همه‌جا یافت می‌شود.**

رساله‌ی زرین در باب سنگ فیلسوفان، اثر فیلسوفی
آلمانی و ناشناس (قرن شانزدهم یا هفدهم؟)

زمان

تعیین دقیق مدت زمان لازم برای ساخت «سنگ» دشوار است، زیرا این امر به عوامل متعددی بستگی دارد.

عوامل اصلی مؤثر بر این زمان عبارت‌اند از:

۱. کیفیت تقطیر و خالص‌سازی ماده در مرحله نخست. ۲. دقت میزان حرارت.

۳. دمای محیط (اتاق).

۴. اندازه و شکل ظرف (بالن).

۵. مقدار ماده.

عوامل دیگری نیز با اهمیت کمتر وجود دارند، مانند فشار هوا و ملاحظات اخترشناختی؛ اما از آنجا که این موارد خارج از کنترل شما هستند، نیازی به نگرانی در مورد آن‌ها نیست. با این حال، مدت زمان متوسط برای کل این فرآیند ۳ سال است. اگر در مرحله نخست تلاش بیشتری به خرج دهید و تمام عوامل را به دقت تحت کنترل داشته باشید، احتمالاً می‌توانید این زمان را به ۱۸ ماه کاهش دهید. البته اگر شرایط مساعد نباشد، این کار به راحتی ممکن است ۵ یا حتی ۸ سال به طول انجامد.

ساخت «سنگ» زمان زیادی می‌برد، اما کار دشواری نیست و نیازی به تلاش طاقت‌فرسا ندارد. در بیشتر مواقع، تنها کافی است هر زمان که مایل بودید – یا دست‌کم هر چند هفته یک‌بار – روند پیشرفت کار را بررسی کنید. بنابراین، حتی فردی بسیار پرمشغله نیز می‌تواند برای ساخت سنگ وقت پیدا کند؛ مدت زمان کار طولانی است، اما خود کار آسان است. کتاب‌های کیمیاگری در مورد زمان‌بندی بسیار مبهم و رازآلود هستند. آن‌ها عمداً چنین می‌کنند تا صبر و تعهد فرد تازه‌کار را بیازمایند؛ و این روش مؤثر هم واقع می‌شود. بیشتر افراد نمی‌دانند که ساخت سنگ سال‌ها طول می‌کشد و به همین دلیل، حتی اگر در مسیر درستی قرار داشته باشند، سرانجام کار را رها می‌کنند. برخی از کتاب‌های کیمیاگری درباره مدت زمان لازم آشکارا دروغ می‌گویند، اما به عنوان یک راهنمای کلی می‌توانید فرض کنید که منظورشان از «یک ماه»، یک سال است؛ از «یک هفته»، یک ماه؛ و از «یک روز»، یک هفته.

قطعاً باید برای ساخت سریع‌تر «سنگ»، دما و سایر عوامل را بهینه کنید؛ با این حال، نباید در کار ساخت آن عجله به خرج دهید. نمی‌توانید روند طبیعت را شتاب‌زده کنید. اگر می‌خواهید سرعت طبیعت را افزایش دهید، باید طبق قواعد آن پیش بروید، چرا که طبیعت از قواعد شما پیروی نخواهد کرد.

نباید تسلیم یأس شوی یا بکوشی تا فرآیند شیمیایی انحلال را شتاب بخشی؛ زیرا اگر این کار را با حرارتی شدید انجام دهی، ماده پیش از موعد خشک شده و به پودری سرخ بدل می‌گردد، و آن اصلِ حیاتیِ فعالِ درونش – گویی که گرز یا چکش بر سرش کوفته باشند – به حالتی منفعل درمی‌آید. [...] از این رو، شکیبایی فضیلتِ بنیادین و سترگ در کیمیاگری است.

رساله «بونویس فرارایی» اثر پیترو بونوس، قرن چهاردهم

حرارت

بخش عمده‌ی کارِ ساختِ «سنگ» به تنظیم دقیق حرارت و رساندن آن به دمای مطلوب اختصاص دارد. میزان حرارت باید به شدت تحت کنترل باشد؛ چرا که گرمای بیش‌ازحد، حاصلِ کار را نابود می‌کند و گرمای ناکافی نیز مانع از شکل‌گیری و تکامل آن می‌شود.

در مراحل آغازین و پایانی این فرایند، از حرارت بالا استفاده خواهید کرد. کیمیاگران به این درجه بالای حرارت، «حرارت خشک» می‌گویند، زیرا موجب تبخیر کامل رطوبت می‌شود. برای جلوگیری از آسیب دیدن ظروف شیشه‌ای، حداکثر دمای مجاز ۵۰۰ درجه فارنهایت (۲۶۰ درجه سانتی‌گراد) است.

با این حال، بخش عمده‌ی این کار نیازمند «حرارت مرطوب» است؛ بدین معنا که ماده (یا همان «جسم») هرگز کاملاً خشک نمی‌شود و رطوبت در آن در حال گردش است. در حرارت مرطوب، بخش عمده (و نه تمام) رطوبت تبخیر شده و سپس با میعان، همچون چرخه‌ی آب در طبیعت، دوباره به صورت قطراتی بر روی ماده می‌بارد. تعیین دقیق میزان حرارت مورد نیاز – درست مانند مدت زمان انجام کار – دشوار است، زیرا این امر نسبی بوده و به ماهیت ماده و نوع ظرف شما بستگی دارد. نکته کلیدی این است که حرارت را به گونه‌ای تنظیم کنید که رطوبت با بیشترین کارایی ممکن به گردش درآید (یعنی تبخیر و میعان صورت گیرد).

در آغازِ بخش دوم، میزان حرارت مورد نیاز احتمالاً برابر با دمای بدن (۳۷ درجه سانتی‌گراد یا ۱۰۰ درجه فارنهایت) یا اندکی بالاتر از آن خواهد بود. با پیشرفت «سنگ» و گذار آن به مراحل سیاه، سفید و سرخ، لازم است که میزان حرارت افزایش یابد. با تکیه بر عقل سلیم و قضاوت درست، می‌توانید میزان حرارت لازم را تشخیص دهید. این حرارت باید ملایم و مطبوع باشد، نه شدید و تهاجمی، و باید به گونه‌ای باشد که به گردش رطوبت کمک کند.

از این رو رازی می‌گوید: در فرایند تصعید و مایع‌سازی ماده، بسیار کوشا و محتاط باشید و شعله آتش را بیش از حد افزایش ندهید؛ چرا که در آن صورت، بخار آب به بالاترین بخش ظرف صعود می‌کند و چون در آنجا مجالی برای سرد و میعان شدن نمی‌یابد، همان‌جا سخت می‌چسبد و در نتیجه، گوگرد عناصر به کمال نمی‌رسد. زیرا در این کار، ضروری است که مواد بارها صعود (یا تصعید) کنند و سپس دوباره پایین بیایند؛ و تنها آتش ملایم و معتدل است که موجب تکمیل آمیزه، غلظت یافتن و به کمال رسیدن کار می‌شود.

«ریشه جهان» (The Root of the World) اثر راجر بیکن، قرن سیزدهم.

روش‌های مختلف

همان‌طور که احتمالاً حدس زده‌اید، برای ساخت «سنگ» تنها یک روش یا یک ماده‌ی اولیه در جهان وجود ندارد؛ بلکه راه‌های متعددی برای رسیدن به همان مقصد هست. تا زمانی که از قوانین طبیعت پیروی کنید، با هر روشی که به کار گیرید به آن سنگ دست خواهید یافت؛ هرچند برخی روش‌ها کارآمدتر (و سریع‌تر) از سایرین هستند.

راه‌های بسیاری برای دستیابی به «تینکتور فیلسوفان» (اکسیر فیلسوفان) جست‌وجو شده است که سرانجام همگی به یک هدف و غایت واحد منتهی می‌شدند.

**کتاب «درباره تینکتور فیلسوفان»، اثر تئو فراستوس
پاراسلسوس، قرن شانزدهم.**

یقین دارم روشی که در این کتاب ارائه می‌دهم، کارآمدترین روش ممکن نیست؛ اما روشی است که من آن را می‌شناسم و شیوه‌ای آزموده و سنجیده محسوب می‌شود که طی هزاران سال توسط برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان تکامل یافته است. بخش نخست این کار، بیش از سایر مراحل پذیرای روش‌های جایگزین است. ماده اولیه‌ای که انتخاب می‌کنید – که در اینجا برای ما «ادرار» است – می‌تواند چیز دیگری باشد، مشروط بر آنکه بتوانید ماده‌ای خالص‌تر و دارای ویژگی‌های مناسب بیابید. همچنین ممکن است روشی کارآمدتر برای فراوری این ماده وجود داشته باشد، متفاوت از آنچه من در فصل‌های آتی شرح خواهم داد.

برای پیش‌بینی سایر موادی که می‌توانند به عنوان ماده اولیه مورد استفاده قرار گیرند، باید قوانین و چرخه‌های طبیعت را در نظر بگیریم. درک صحیح طبیعت و کیمیاگری، و فهم چگونگی و چرایی عملکرد این فرآیند، به شما امکان می‌دهد تا سایر مواد قابل استفاده را نیز حدس بزنید. از نظر من منطقی است که ادرار برای استخراج «جسم» (نمک) کارآمدترین گزینه باشد و همچنین حاوی مقادیر زیادی انرژی حیاتی در بخش آبی خود باشد. با این حال، منطقی به نظر می‌رسد که مایع منی، خون و آب‌میوه تازه نیز دارای غلظت بالایی از انرژی حیاتی (که همان عنصر فعال است) باشند؛ شاید حتی بیشتر از ادرار، و شاید هم نه. من شخصاً روی این موارد آزمایشی انجام نداده‌ام، زیرا تجربه نشان داده که انجام چنین آزمایش‌هایی آن‌قدر زمان‌بر است که ساخت «سنگ» به روش سنتی، سریع‌تر به نتیجه می‌رسد. قطعاً می‌توان اطمینان داشت که کیمیاگران خودشان مواد و آزمایش‌های گوناگونی را آزموده‌اند؛ و از آنجا که تمام کیمیاگران متأخر (از قرن شانزدهم به بعد) بی‌شک از ادرار استفاده می‌کرده‌اند، منطقی است فرض کنیم ادرار بهترین گزینه برای ماده اولیه است. البته این احتمال هم وجود دارد که اگر آن‌ها به ماده‌ای دست می‌یافتند که زمان فرآیند را به شدت کاهش می‌داد، نتایج آزمایش‌های مربوط به آن را منتشر نمی‌کردند؛ چرا که کیمیاگران قدیم می‌خواستند میزان تعهد و پشتکار افراد مبتدی را محک بزنند.

برای بخش «جسم»، شما به دنبال نمکی بسیار فرار هستید که بتواند رطوبت را جذب کرده و تجزیه شود. بخش آبی نیز باید سرشار از انرژی حیاتی باشد. هر دو جزء باید خالص باشند و کمترین میزان ناخالصی یا مواد دیگر را داشته باشند. لزومی ندارد که برای هر دو بخش تنها از یک ماده استفاده کنیم، اما مشخص شده است که ادرار هر دو نیاز را برآورده می‌سازد. البته می‌توان از نمک حاصل از ادرار استفاده کرد، اما بخش آبی را از ماده‌ای دیگر تأمین نمود.

با این وجود، گزینه مطمئن و بی‌خطر، استفاده از ادرار است و روشی که من ارائه خواهم داد نیز بر همین اساس است. به کسانی که مایل به امتحان کردن ماده‌ای متفاوت هستند، توصیه می‌شود که هم‌زمان و به موازات آن، سنگ را با استفاده از ادرار نیز بسازند تا در صورت شکست خوردن روش خودشان، وقت زیادی را هدر ندهند. برای استفاده از ماده‌ای دیگر، همان دستورالعمل‌های ارائه‌شده توسط مرا دنبال کنید، با این تفاوت که ماده مورد نظر خود را جایگزین ادرار نمایید.

روشی که من ارائه می‌دهم (و تنها از ادرار استفاده می‌کند) روشی نسبتاً جدید است؛ این روش گاهی به دلیل مرحله‌ی «کلسیناسیون» (تکلیس) در بخش نخست، «روش خشک» نامیده می‌شود و در قرن شانزدهم توسط پاراسلسوس (در میان کیمیاگران) شهرت یافت؛ هرچند احتمالاً روشی قدیمی‌تر بوده که پاراسلسوس آن را دوباره کشف کرده است. کیمیاگران پیشین (پیش از پاراسلسوس) از ادرار تقطیرشده و طلا استفاده می‌کردند که نسبت به استفاده‌ی صرف از ادرار، کارایی کمتری دارد (و پرهزینه‌تر است) و بیش از دو برابر روش «فقط ادرار» زمان می‌برد.

در آن روش قدیمی‌تر – یعنی استفاده از ادرار تقطیرشده و طلا که گاهی «روش مرطوب» خوانده می‌شود – فرد برای تجزیه کردن طلا به انرژی حیاتی موجود در ادرار تقطیرشده متکی است. این کار نتیجه می‌دهد، زیرا طلا ماده‌ای بسیار خالص با انرژی حیاتی فراوان در درون خود است و سرانجام با اندکی تحریک و تأثیرپذیری از ادرار تقطیرشده، تجزیه می‌شود. با این حال، استفاده از ذرات سبک‌تر خودِ ادرار منطقی‌تر است؛ چرا که این ذرات خالص‌اند، اما نه آن‌قدر متراکم و نه مانند طلا دارای ماهیتی از پیش تعیین‌شده و تثبیت‌شده.

اکنون بر آن شده‌ام که درباره این موضوع سخن بسیار بگویم، حال آنکه در آغاز این کتاب، عزم جزم کرده بودم که آن را در سکوت و نهان نگاه دارم. این همان مغالطه بزرگِ تمامی اهل فن و استادان این طریق است: گروهی از همین طلا و نقره‌ی معمولی سخن می‌گویند و حقیقت را می‌گویند، و گروهی دیگر می‌گویند که ما نمی‌توانیم آن را به کار گیریم، و آنان نیز حقیقت را می‌گویند. اما در پیشگاه خداوند، تمامی این استادان را به پاسخگویی فراخواهم خواند و آنان را به خست و حسادت متهم خواهم کرد. من نیز تصمیم داشتم همان راه را در پیش گیرم، اما دستِ تقدیر الهی نقشه‌ام را برهم زد. پس می‌گویم که هر دو راه درست است و سرانجام به یک نقطه می‌رسد، اما در آغاز، تفاوت بسیاری میان آن‌هاست.

**«دروازه‌ای گشوده به کاخ دربسته‌ی پادشاه»، اثر حکیمی
ناشناس و دوستدار حقیقت، سال ۱۶۴۵ میلادی**

درک نوشته‌ها

اکنون که مباحث نظری را بررسی کردیم، واژه‌نامه‌ای مختصر در اختیار شما قرار می‌دهم تا در صورت تمایل به مطالعه بیشتر متون کیمیاگری، به درک آن‌ها کمک کند. شما اکنون باید درک مناسبی از اصول طبیعت که بر روند شکل‌گیری «سنگ» (سنگ کیمیا) حاکم است، داشته باشید؛ این دانش برای فهم نوشته‌های کیمیاگری کافی است. با این حال، برای یاری رساندن به شما، معنای واژگان به‌کاررفته توسط کیمیاگران را توضیح خواهم داد.

متأسفانه کیمیاگران عادت داشتند که نه تنها برای یک مفهوم از چندین واژه استفاده کنند، بلکه یک واژه را برای مفاهیم گوناگون به کار ببرند؛ ضمن اینکه کیمیاگران مختلف، معانی متفاوتی از یک واژه واحد مراد می‌کردند. بنابراین، همچنان لازم است معنای کلمات را بر اساس بافت متن تشخیص دهید؛ کاری که با شناخت فرآیند طبیعی، قادر به انجام آن خواهید بود. از آنجا که برخی کیمیاگران واژگان و نمادهای ابداعی خود را داشتند، در اینجا تنها به واژگان رایج و متداول می‌پردازیم.

موارد زیر نباید به عنوان تعاریف دقیق تلقی شوند، بلکه صرفاً راهنمایی کلی هستند تا به شما در درک نحوه کاربرد این واژگان توسط کیمیاگران کمک کنند.

****جیوه (Mercury):**** معمولاً نشان‌دهنده ادرار تقطیرشده، خود «سنگ» در هر مرحله از فرآیند، یا صرفاً ادرار است. در موارد نادرتر، برای اشاره به «نمک سفید» به کار می‌رود.

****گوگرد (Sulphur):**** معمولاً نشان‌دهنده «نمک سفید» یا هر ماده خالص غیرضروری است. گاهی نیز برای اشاره به «سنگ» در هر مرحله از فرآیند استفاده می‌شود.

****آلکاهست (Alkahest):**** همان «سنگ» (چه نوع قرمز و چه سفید).

****آمالگام (Amalgam):**** تعریف آن «آلیاژ» است. در کیمیاگری، بیانگر ترکیب دو چیز و تبدیل آن‌ها به یک واحد است؛ مانند آغاز بخش دوم فرآیند یا وضعیت «سنگ» در هر مرحله.

****آکوا فورتیس (Aqua fortis):**** اسید نیتریک؛ ماده‌ای که هرگز در کیمیاگری استفاده نمی‌شود. گاهی ممکن است معنایی معادل «جیوه» داشته باشد.

****آکوا ویته (Aqua vitae):**** به معنای «آب حیات» (یا آب زنده)؛ معادل «جیوه».

****آرژان ویو (Argent vive):**** معادل «جیوه».

****هنر (Art):**** کیمیاگری.

****بدن (Body):**** معمولاً نشان‌دهنده «نمک سفید»، «سنگ» در هر مرحله، یا هر ماده دیگری است که بخش عمده‌ی موضوع مورد بحث را تشکیل می‌دهد.

****کتاب طبیعت (Book of Nature):**** خود جهان هستی؛ یادگیری از طریق تجربه و مشاهده طبیعت. کلسینه کردن (کلسیناسیون). خشک کردن؛ که به‌طور سنتی با حرارت خشک و شدید انجام می‌شود، اما کیمیاگران گاهی این اصطلاح را برای خشک کردن با حرارت ملایم نیز به کار می‌برند.

سینابر. همان جیوه.
 منعقد کردن (انعقاد). تبدیل مایع به جامد.
 اتصال (کانجانشن). به هم پیوستن دو چیز (مثلاً نمک سفید و ادرار تقطیرشده).
 معمولی (Common). هرگاه چیزی «معمولی» خوانده شود، منظور ماده‌ای عادی و بدون هیچ‌گونه استعاره یا معنای پنهان است (مثلاً طلای معمولی).
 کلاغ. نماد مرحله سیاه (مرحله تعفن یا فساد) در این فرآیند.
 شب‌نم. همان جیوه.
 هضم (دایجسشن). همان فرآیند تعفن یا فساد (putrefy).
 تقطیر. تبخیر و سپس میعان (تبدیل بخار به مایع). در کیمیاگری، این عمل همواره با حرارت کم انجام می‌شود.
 کبوتر. معمولاً نماد «سنگ سفید» و گاهی نماد ادرار تقطیرشده است.
 عقاب‌ها (eagles). نماد تقطیر.
 اکسیر (elixir). همان سنگ (حکمت)، چه نوع سفید و چه قرمز.
 تخمیر (fermentation). زمانی که سنگ سفید یا قرمز به ترتیب با نقره یا طلا ترکیب می‌شود.
 ماده نخستین (first matter). یا ادرار است و یا انرژی حیاتی.
 طلا (gold). گاهی به معنای طلای معمولی است، اما در غیر این صورت نماد سنگ قرمز، نمک سفید، یا خودِ سنگ در هر مرحله‌ای از فرآیند است.
 کار بزرگ (great work). فرآیند ساختن سنگ.
 هرمافرودیت (hermaphrodite). حالتی که در آن نمک سفید و ادرار تقطیرشده با هم ترکیب شده‌اند.
 مهر و موم هرمتیک (hermetically sealed). نوعی درزگیری یا بستن کاملاً هوا بند.
 جذب کردن / نوشیدن (imbibe/imbibition). جذب رطوبت تا رسیدن به حالت اشباع.
 پادشاه (king). معمولاً نماد سنگ قرمز است.
 سرب (lead). سرب معمولی، یا هم‌معنی با گوگرد (سولفور).
 شیر (lion). استعاره‌ای برای چیزی که غلبه بر آن دشوار است؛ یا گاهی نماد توده سیاه ادرار که نمک سفید را در خود جای داده است.
 زنده (living). هم‌معنی با «ما» (our)؛ همچنین دلالت بر این دارد که ماده حاوی انرژی حیاتی است یا توسط یک فرآیند کیمیاگری تغییر یافته است. (مثلاً «طلای زنده»، بسته به بافت متن، می‌تواند نماد ادرار، نمک سفید یا خودِ سنگ در هر مرحله‌ای باشد).
 منیزیا (magnesia). هم‌معنی با جیوه.
 ماه (moon/luna). اصل مؤنث. معمولاً نماد سنگ سفید یا ادرار تقطیرشده است (اگرچه برخی کیمیاگران ادرار تقطیرشده را اصل مذکر می‌دانند). همچنین می‌تواند نماد نقره باشد.
 تکثیر (multiplication). زمانی که کمیت و/یا کیفیت سنگ افزایش می‌یابد.
 ... حکیمان (of the sages). اگر عبارتی با پسوند «... حکیمان» (of the sages) همراه باشد، نشانه‌ای است که کلمه پیش از آن یک استعاره است؛ مثلاً «جیوه حکیمان».

ما (our). اگر کلمه‌ای با پیشوند «...ما» (our) همراه باشد، نشانه‌ای است که کلمه بعدی یک استعاره است؛ مثلاً «جیوه ما». پلیکان (pelican). ظرف واکنش (نه ظرفی خاص آن‌طور که برخی تصور می‌کنند، بلکه صرفاً یک ظرف گرد معمولی).

فلسفی (philosophical). هم‌معنی با «ما» (our)؛ مثلاً «جیوه فلسفی».

ققنوس (phoenix). پرنده‌ای اسطوره‌ای که گفته می‌شود صدها سال عمر می‌کند و سپس در توده‌ای از آتش می‌میرد و از خاکستر آن دوباره متولد می‌شود. این نماد، فرایند طبیعت در پیدایش نو از دل فساد و زوال را نشان می‌دهد؛ اینکه همه چیز باید نابود شود تا بتواند به رشد و تکامل بیشتر دست یابد. این مفهوم بنیادین در مورد همه چیز، از جمله «سنگ» ما و تمدن ما، صدق می‌کند. در کیمیاگری، این نماد معمولاً نشان‌دهنده «سنگ سرخ» یا کل آن فرایند است.

فرافکنی (Projection): زمانی که از «سنگ» برای تبدیل فلزات به نقره یا طلا استفاده می‌شود. پوسیدن / فساد (Putrefaction): تجزیه و متلاشی شدن.

ملکه (Queen): معمولاً نماد «سنگ سفید» است.

جیوه (Quicksilver): همان جیوه (Mercury).

عنصر پنجم / جوهر ناب (Quintessence): معمولاً نشان‌دهنده اصلِ فعال (آنچه من «انرژی حیاتی» می‌نامم) است.

کلاغ (Raven): نماد مرحله سیاه (مرحله فساد یا پوسیدگی) در این فرایند است.

ربیس (Rebis): وضعیتی که در آن نمک سفید و ادرار تقطیرشده با هم ترکیب شده‌اند.

نمک (Salt): معمولاً نماد نمک سفید است.

بذر (Seed): همان معنای رایج را دارد، اما دامنه‌ای وسیع‌تر؛ زیرا کیمیاگران معتقدند که هر چیزی بذری دارد.

روح / جان (Soul): معمولاً نماد انرژی حیاتی است.

روح / جان‌مایه (Spirit): ادرار تقطیرشده.

تصعید (Sublimation): تغییر حالت یک ماده؛ مانند تبدیل جامد به مایع، یا تبدیل مایع به...

گاز. در کیمیاگری، این اصطلاح اغلب هم‌معنی با تقطیر است (تبدیل مایع به گاز و سپس بازگشت آن به حالت مایع). هر مرحله از تصعید – یعنی تغییر حالت ماده به بالا و سپس بازگشت به پایین (مایع-گاز-مایع) – موجب خالص‌تر شدن ماده می‌شود. خورشید (Sol). اصل مذکر. معمولاً نماد «سنگ سرخ» یا «نمک سفید» است. همچنین می‌تواند نماد طلا باشد. تینکچر (Tincture)؛ همان سنگ (سفید یا سرخ). ولکان (Vulcan). خدای رومی آتیش سودمند. در کیمیاگری، «آتش ولکان» به درجه‌ای از حرارت گفته می‌شود که موجب چرخه تبخیر و میعان می‌گردد. ولکان به عنوان یک نماد کیمیاگری ابداع شده است. ولگار (Vulgar). به معنای عام یا معمولی. آب. هم‌معنی با جیوه. در ادامه، مثالی می‌آورم:

«روحی برای مدتی به جسم عطا می‌شود و آن روح، حیاتِ جان است. اگر روح، جان را به سوی خود کشد، هر دو از جسم جدا می‌شوند. آنگاه هر سه در یک جایگاه می‌مانند تا آن جسم گران‌بها تحلیل رود، تجزیه شود و بمیرد. اما پس از مدتی، روح و جان با گرمایی ملایم بازگردانده می‌شوند و بار دیگر در جایگاه پیشین خود قرار می‌گیرند. بدین‌سان، آن گوهرِ ناب حاصل می‌شود؛ هیچ کمالی کم نیست و این کار با پایانی سرشار از شادمانی، به شکوه می‌رسد.»

«هیدرولیتِ سوفیک» (یا سنگِ آیینِ حکیمان)، اثر نویسنده‌ای ناشناس، قرن هفدهم.

ترجمه :

ادرار هم حاوی آب است و هم نمک، و انرژی حیاتی در آن آب نهفته است. اگر آب تقطیر شود، انرژی حیاتی نیز همراه آن می‌رود. ترکیب این سه عنصر (نمک، ادرار تقطیرشده و انرژی حیاتی) موجب فساد و سیاه‌شدن آن‌ها می‌گردد؛ اما پس از مدتی، آب به واسطه‌ی حرارت مرطوب بازگردانده می‌شود و همه اجزا با هم درمی‌آمیزند. آنگاه «سنگ» پدید می‌آید؛ سنگی کامل که فرجام شادمانه‌ی آن، به این کار شکوه می‌بخشد.

نمای کلی

«کار بزرگ» ما شامل دو بخش است. هر دو بخش از همان قوانین طبیعت پیروی می‌کنند که در نظریه خود به آن‌ها پرداخته‌ایم.

عملیات نخست که به دست انجام می‌گیرد، مرحله اول کار است و شامل تصعید و پالایش می‌شود. عملیات دوم – که در آن هنرمند کاری جز نظاره کردن ندارد – مرحله دوم کار است.

«مروارید نو گران‌بها*، اثر پیتر بونوس، ۱۳۳۸ میلادی

در بخش نخست، با انجام دستی برخی از فرآیندهای طبیعی و حذف متراکم‌ترین ذرات، به طبیعت در پیشبرد کار شتاب می‌بخشیم تا کل فرآیند تسریع شود. اگر این بخش نخست را انجام ندهید، فرآیند همچنان کارآمد خواهد بود، اما ممکن است تکمیل آن بیش از طول عمر شما به درازا بکشد.

ما ادرار را به‌طور مکرر (با حرارت ملایم) تقطیر و تکلیس (سوزاندن و تبدیل به خاکستر) می‌کنیم تا آن را بر اساس چگالی به لایه‌های گوناگون تفکیک نماییم. سپس تنها سبک‌ترین (لطیف‌ترین) ذرات را – که به شکل نمکی سفید هستند – برمی‌داریم و باقی‌مانده‌ی ماده را دور می‌ریزیم. در ادامه، ادرار را مجدداً تقطیر می‌کنیم تا به بالاترین درجه خلوص برسد و تنها سبک‌ترین ذرات باقی بمانند. بدین ترتیب، در پایان بخش نخست، یک نمک سفید و ادراری کاملاً خالص و تقطیرشده در اختیار خواهیم داشت. انجام بخش نخست حدود ۳ ماه زمان می‌برد.

با تقطیر مصنوعی، می‌توان آن «روح» را از آبکی بی‌رملق و ناخالصی‌های خاکی جدا کرد، به‌گونه‌ای که پسماندی بر جای می‌ماند؛ و از این پسماند، پس از عمل کلسیناسیون (تکلیس)، نمکی سفید استخراج می‌شود.

رساله‌ای بی‌نام دربارهٔ سنگ فیلسوف، اثر نویسنده‌ای ناشناس، قرن‌های دوازدهم تا هفدهم (?)

در مرحله دوم، نمک و ادرار تقطیرشده را با هم ترکیب کرده، آن‌ها را در ظرفی با مشخصات مناسب به‌طور کاملاً هوابندی‌شده (مهر و موم) قرار می‌دهیم و اجازه می‌دهیم طبیعت کار خود را انجام دهد. در این مرحله، تنها باید اطمینان حاصل کنیم که مواد در معرض میزان حرارت صحیح قرار دارند.

برای ترکیب نمک و ادرار تقطیرشده، حرارت ملایمی اعمال می‌کنیم تا نمک، ادرار تقطیرشده را جذب کرده و به اشباع برسد؛ فرآیندی که ممکن است تا یک سال یا بیشتر به طول انجامد. سپس تنها باید نظارت کنیم تا ماده دچار فساد (تعفن) و سیاهی شود و پس از آن، طی فرآیند تصفیه، به رنگ سفید درآید؛ در تمام این مدت، باید حرارت را متناسب با تغییرات تنظیم کنیم. هنگامی که ماده سفیدرنگ شد، «سنگ سفید» حاصل شده است. سپس می‌توان «سنگ سفید» را با نقره «تخمیر» کرد تا تثبیت شود و در برابر حرارت بالاتر تاب بیاورد. این فرایند را می‌توان به مثابه حبس کردن انرژی حیاتی در کالبدی مادی (یعنی نقره) در نظر گرفت.

سنگ سفید را می‌توان در معرض حرارت شدیدتری قرار داد تا به «سنگ سرخ» تکامل یابد. سنگ سرخ نیز به نوبه خود باید با طلا «تخمیر» شود؛ بدین ترتیب، شما به «سنگ فیلسوفان» (اکسیر اعظم) دست خواهید یافت. کیفیت و کمیت این سنگ را می‌توان با تکرار «بخش دوم» (که فرایندی بسیار سریع‌تر خواهد بود) یا از طریق روش‌های دیگری که شرح داده خواهد شد، افزایش داد.

زیرا تکثیر ما (به زعم رایموندوس) چیزی جز تکرار فرایند آفرینش نخستین ما نیست.

«توضیحی دربارهٔ تینکتور فیلسوف طبیعی، اثر
پاراسلسوس»، نوشتهٔ الکساندر فون سوختن، قرن
شانزدهم.

دستگاه

اکنون که مباحث نظری را بررسی کردیم، می‌توانیم عملیات اجرایی برای ساخت واقعی «سنگ فیلسوفان» (کیمیا) را آغاز کنیم. ابتدا باید تجهیزات لازم را تهیه کنید.

برای بخش اول، جهت تقطیر ادرار، به یک دستگاه «آلمبیک» (به همراه دو ظرف یا بالن برای بخش پایینی) یا دو عدد «رتورت» ۵۰۰ میلی‌لیتری نیاز دارید. بسیار مهم است که از آلمبیک یا رتورت استفاده کنید و نه دستگاه‌های تقطیر مدرن؛ زیرا فرآیند تقطیر باید با حرارت ملایم انجام شود تا «انرژی حیاتی» از بین نرود. اگر از دستگاه‌های تقطیر مدرن استفاده کنید، بخار آب پیش از آنکه فرصت خروج داشته باشد، در مسیر بالا رفتن میعان کرده و به پایین بازمی‌گردد. دلیل نیاز به رتورت دوم این است که ممکن است برای استخراج «نمک سفید» مجبور شوید رتورت اول را بشکنید؛ همچنین ادرار تقطیرشده باید پیش از ورود به مرحله دوم، مجدداً در یک رتورت تمیز تقطیر شود.

سرعت تقطیر با آلمبیک بسیار بیشتر از رتورت است، اما تهیه آن دشوارتر می‌باشد. اگر توانستید آلمبیک پیدا کنید، توصیه می‌شود آن را تهیه نمایید. آلمبیک ظرفی گنبدی‌شکل با گردنی بلند و رو به پایین است که بر روی یک بالن بزرگ با کف گرد قرار می‌گیرد. برای استفاده از آلمبیک به جای رتورت، به دو بالن با کف گرد و یک آلمبیک نیاز خواهید داشت. اطمینان حاصل کنید که اندازه اتصالات بین آلمبیک و بالن‌ها با یکدیگر همخوانی داشته باشد. دستورالعمل کار، چه از رتورت استفاده کنید و چه از آلمبیک، کاملاً یکسان است؛ با این تفاوت که برای مرحله «کلسیناسیون» (تکلیس یا سوزاندن)، می‌توانید آلمبیک را بردارید و تنها بالن ۵۰۰ میلی‌لیتری حاوی باقی‌مانده ادرار پس از تقطیر را حرارت دهید.

برای جمع‌آوری و نگهداری ادرار تقطیرشده، به یک بطری شیشه‌ای ۵۰۰ میلی‌لیتری نیاز دارید. برای بخش دوم، به یک بالن با کف گرد نیاز خواهید داشت که می‌تواند از نوع «کجدال» (Kjeldahl)، «فلورانس» (Florence) یا بالن مخصوص جوشاندن (boiling flask) باشد. بسته به مقدار ماده اولیه‌ای (جسم/body) که استفاده می‌کنید، احتمالاً به بالن ۵۰ میلی‌لیتری نیاز خواهید داشت. سعی کنید بالنی با گردن بلند پیدا کنید. می‌توانید از ظرفی با گردن کوتاه‌تر استفاده کنید، اما در این صورت باید مطمئن شوید که دمای محیط (اتاق) به اندازه‌ای پایین است که بخار آب بتواند در فاصله‌ای نزدیک‌تر به منبع حرارت، میعان پیدا کند. بالن کجدال (Kjeldahl flask) دارای کفی تخم‌مرغی‌شکل و گردنی بلند است که برای هدف ما – یعنی شبیه‌سازی چرخه آب از طریق تبخیر و میعان – بسیار مناسب است؛ با این حال، یک بالن جوش معمولی (با کف گرد) نیز کار را راه می‌اندازد. از بالن‌هایی با کف تخت استفاده نکنید. برای انتقال دقیق ادرار تقطیرشده به داخل بالن، به یک پیپت نیاز خواهید داشت. همچنین برای مسدود کردن دهانه بالن، به درپوش نیاز دارید.

برای هر دو مرحله، به یک حمام آب (بن‌ماری) با قابلیت کنترل دیجیتالی دما احتیاج دارید. حمام آب بهترین منبع حرارتی است، زیرا دمای آب در تمام نقاط یکنواخت است، می‌توان بخش پایینی بالن را در آب غوطه‌ور کرد و دما را با دقت بسیار بالایی تنظیم نمود. کوچک‌ترین مدل ممکن را تهیه کنید؛ ابعاد آن تنها باید به اندازه‌ای باشد که ظرف تقطیر (رتورت) ۵۰۰ میلی‌لیتری در آن جای گیرد.

همچنین برای کلسینه کردن (حرارت‌دهی شدید) ظرف تقطیر در فواصل بین مراحل تقطیر، به یک منبع حرارت خشک نیاز خواهید داشت. می‌توانید این کار را روی یک اجاق گاز قابل‌حمل یا صفحه داغ (هات‌پلیت) برقی انجام دهید. یا می‌توانید یک «هیتر منتل» (heating mantle) آزمایشگاهی تهیه کنید که اگرچه گران‌تر است، اما استفاده از آن بسیار آسان‌تر می‌باشد. از آنجا که عملیات کلسینه کردن باید در فضای باز انجام شود، نمی‌توانید از اجاق گاز آشپزخانه استفاده کنید.

به یک پایه نگهدارنده (پایه سه‌گوش را پیشنهاد می‌کنم) به همراه گیره‌های مخصوص نیاز دارید تا بتوانید ظرف تقطیر یا بالن را در موقعیت مناسب، بالای حمام آب، ثابت نگه دارید.

اگر بودجه کافی دارید، برای احتیاط از هر وسیله دو عدد (یا بیشتر) تهیه کنید. همچنین ایده خوبی است که مجموعه‌ای از انواع بطری‌ها، کاردک‌ها، درپوش‌ها، ظروف، هاون و دسته هاون و سایر وسایل کاربردی و جالب مشابه را فراهم کنید؛ این اقلام اگرچه کاملاً ضروری نیستند، اما قطعاً بسیار مفید خواهند بود. در غیر این صورت، مجبور خواهید شد با استفاده از وسایل موجود در آشپزخانه کار خود را پیش ببرید.

ظروف شیشه‌ای (مانند رتورت و بالن) باید از جنس شیشه بوروسیلیکات باشند؛ از آنجا که این نوع شیشه امروزه استاندارد رایجی محسوب می‌شود، تهیه آن دشوار نخواهد بود. شیشه بوروسیلیکات می‌تواند بدون ترک خوردن، دمای بسیار بالا را تحمل کند. اگر دستگاه حمام آب (واتر‌بث) یا سایر تجهیزات برقی را از خارج از کشور خریداری می‌کنید، حتماً بررسی کنید که ولتاژ کاری آن‌ها با ولتاژ برق کشور شما مطابقت داشته باشد. در غیر این صورت، باید یک مبدل ولتاژ نیز تهیه کنید. اتصال دستگاهی با ولتاژ ۱۱۰ ولت به برق ۲۲۰ ولت می‌تواند منجر به آتش‌سوزی خانه شود، بنابراین به این نکته توجه ویژه داشته باشید. دستگاه حمام آب باید به‌صورت شبانه‌روزی (۲۴ ساعته و در تمام روزهای هفته) روشن بماند؛ بنابراین اگر در منطقه‌ای با قطعی مکرر برق زندگی می‌کنید، توصیه می‌کنم یک ژنراتور برق اضطراری نیز تهیه کنید.

فهرست اقلام (حداقل موارد مورد نیاز):

۱. دو عدد رتورت ۵۰۰ میلی‌لیتری (یا یک عدد دستگاه تقطیر/آلمبیک به همراه دو عدد بالن بزرگ با ته گرد) ۲. بطری شیشه‌ای ۵۰۰ میلی‌لیتری
 ۳. بالن ته گرد ۵۰ میلی‌لیتری
 ۴. پیپت
 ۵. درپوش‌ها
 ۶. حمام آب (واتر‌بث)
 ۷. اجاق گاز قابل حمل یا هیتر منتل (گرم‌کن الکتریکی)
 ۸. پایه نگهدارنده
- متن زیر شرحی از ظرفی است که باید برای «بخش دوم کار» مورد استفاده قرار گیرد.

ظرف «سنگ» ما تنها یکی است؛ ظرفی که در آن کل فرآیند کیمیاگری (یا همان اکسیر) انجام و تکمیل می‌شود. این ظرف، یک «کوکوربیت» (بالن تقطیر) است که کفی گرد و تخم‌مرغ‌شکل دارد – یا شبیه به ظرفی شیشه‌ای و گرد (اورینال) است که سطحی داخلی و صیقلی دارد تا مواد بتوانند به‌آسانی در آن بالا و پایین روند. دهانه‌ی آن با سرپوشی (لامبیک) پوشانده می‌شود که در تمام بخش‌ها گرد و صیقلی است، ارتفاع چندانی ندارد و کف آن نیز همچون تخم‌مرغ، گرد است. گنجایش ظرف باید چنان باشد که دارو یا ماده‌ی مورد نظر، بیش از یک‌چهارم فضای آن را اشغال نکند؛ همچنین باید از شیشه‌ای محکم، بادوام و شفاف ساخته شده باشد تا بتوان تمام رنگ‌های مرتبط با این کار و پدیدار شونده در آن را مشاهده کرد؛ ظرفی که در آن، «روح» ماده به‌طور مداوم در حرکت است اما راهی برای خروج یا فرار ندارد. ظرف باید چنان مسدود شود که همان‌گونه که هیچ‌چیز از آن خارج نمی‌شود، هیچ‌چیز نیز به درون آن راه نیابد؛ [...] و اگرچه فیلسوفان بارها گفته‌اند که ماده باید در ظرف ریخته و محکم بسته شود، اما برای عمل‌کننده همین کافی است که ماده را یک‌بار درون ظرف بریزد، یک‌بار آن را مسدود کند و تا زمان کمال و پایان کار، آن را به همان حال نگه دارد.

اثر «ریشه‌ی جهان» (The Root of the World)؛ نوشته‌ی راجر
بیکن، قرن سیزدهم.

بخش اول

برای این کار به حداقل ۱ لیتر ادرار تیره نیاز دارید؛ البته ۲ لیتر حتی بهتر است. از آنجا که حجم ادرار صبحگاهی معمولاً اکثر افراد حدود ۵۰۰ میلی‌لیتر است، جمع‌آوری این مقدار ممکن است چند روز طول بکشد، اما می‌توانید همین حالا کار را شروع کنید. تنها از ادرار تیره و غلیظ – مانند اولین ادرار روز – استفاده کنید و نه ادرار شفاف و رقیق. این نکته حائز اهمیت است، زیرا هدف این است که ادرار حاوی آب کمتر و در عوض، سرشار از سایر مایعات و مواد جامدی باشد که از خون شما دفع شده‌اند. ادرار را در ظرفی که در آن باز است، رها نکنید.

آن [ادرار] باید از ماهیت آبکی و خاکی خود پالایش شود (زیرا در آغاز، جسمی خاکی، سنگین، غلیظ، لزج و مه‌آلود می‌نماید) و هرآنچه در آن غلیظ، مه‌گون، کدر و تیره است باید زدوده گردد؛ تا بدین‌سان، با فرآیند تصعید نهایی، «قلب» و «جان» نهفته در آن جدا شده و به جوهری گران‌بها بدل گردد.

«هیدرولیت سوفیک» (یا سنگِ آبِ حکیمان)، اثر نویسندehای
ناشناس، قرن هفدهم.

با استفاده از دستگاه تقطیر «آلمبیک» (alembic) یا «رتورت» (retort) و قرار دادن آن در حمام آب، ادرار را در دمایی حداکثر معادل ۱۷۵ درجه فارنهایت (۸۰ درجه سانتی‌گراد) تقطیر کنید. دستگاه آلمبیک قادر است ۵۰۰ میلی‌لیتر ادرار را ظرف ۲۴ ساعت تقطیر کند، در حالی که انجام این کار با دستگاه رتورت بین ۱ تا ۲ هفته زمان می‌برد. بدیهی است که اگر دمای محیط (اتاق) پایین‌تر باشد (البته نه در حد انجماد)، فرآیند تقطیر سریع‌تر انجام خواهد شد. اطمینان حاصل کنید که تمام اتصالات کاملاً هوابندی شده و تمام منافذ مسدود و مهروموم شده باشند.

توصیه می‌شود که دستگاه آلمبیک یا رتورت به بطری یا فلاسک جمع‌آوری مایع تقطیر شده (ادرار تقطیرشده) متصل و مهروموم شود، هرچند در این مرحله، هوابندی کامل و مطلق آن الزامی نیست. اگر این دو قطعه به هم متصل نیستند، می‌توانید محل اتصال آن‌ها را با سلفون (فیلم پلاستیکی) بپوشانید تا از تبخیر مجدد ادرار تقطیرشده جلوگیری کنید؛ با این حال، استفاده از اتصال هوابند ایمن‌تر است. به همین دلیل، بطری یا فلاسک جمع‌آوری‌کننده نیز نباید در معرض نور مستقیم خورشید قرار گیرد. اگر فلاسک جمع‌آوری‌کننده به صورت هوابند به رتورت یا آلمبیک متصل شده باشد، ممکن است لازم باشد هر چند ساعت یک‌بار محل اتصال را باز کنید تا فشار تخلیه شود؛ در غیر این صورت، با افزایش فشار، سرعت تقطیر کاهش می‌یابد.

اگر ظرف گیرنده (ظرف جمع‌آوری) پایین‌تر از حمام آب قرار گیرد، فرآیند تقطیر بسیار سریع‌تر انجام می‌شود؛ این بدان معناست که ممکن است لازم باشد دستگاه تقطیر (آلمبیک یا رتورت) را به یک سمت کج کنید تا گردن آن تا حد امکان رو به پایین قرار گیرد. به همین دلیل، استفاده از دستگاهی با گردن بلند نیز مفید است.

پس از تقطیر ادرار، توده‌ای سیاه و ناخوشایند در کف رتورت یا بخش پایینی آلمبیک باقی می‌ماند (هرچند ممکن است در نوبت اول سیاه به نظر نرسد) که باید کلسینه (تفت داده) شود. برای فرآیند کلسیناسیون، هرچه دما بالاتر باشد، نتیجه بهتر است. اما اگر قصد دارید عمل کلسیناسیون را در همان ظرف شیشه‌ای انجام دهید، دمای ایمن محدود به ۵۰۰ درجه فارنهایت (۲۶۰ درجه سانتی‌گراد) است؛ البته در صورت افزایش و کاهش بسیار تدریجی دما، می‌توان کمی فراتر از این حد نیز عمل کرد. رعایت این محدودیت دمایی تضمین می‌کند که ظرف شیشه‌ای ترک نخورد. اگر توده سیاه را به بوته‌ای باکیفیت از جنس چینی، آلومینا یا کوارتز منتقل کنید، می‌توانید آن را در دمای بسیار بالاتر (مثلاً در کوره) تا ۲۰۰۰ درجه فارنهایت کلسینه کنید که روشی ارجح است. در صورت استفاده از کوره، حتماً درباره نحوه صحیح و ایمن کار با آن تحقیق کنید؛ زیرا استفاده از تجهیزات که به چنین دماهای بالایی می‌رسند، در صورت عدم آشنایی با روش صحیح کار، می‌تواند خطرناک باشد. برای مثال، قطعاً به دستکش‌های نسوز و کاشی نسوز نیاز خواهید داشت و کوره هرگز نباید در داخل خانه استفاده شود.

هدف از کلسیناسیون، سوزاندن و از بین بردن بخش جامد ادرار به منظور استخراج نمک موجود در آن است که ماده‌ای غیرقابل احتراق می‌باشد. شما باید مواد جامد موجود در ادرار را کاملاً بسوزانید. اگر عمل کلسیناسیون را داخل ظرف شیشه‌ای انجام می‌دهید،

باید در ابتدا حرارت را به آرامی افزایش دهید، زیرا گرم یا سرد شدن سریع باعث ترک خوردن شیشه می‌شود. برای گرم کردن تدریجی و یکنواخت رتورت می‌توان از حمام شن به همراه اجاق قابل حمل، شعله مشعل یا صفحه داغ (هات پلیت) استفاده کرد؛ شن همچنین باعث ثابت ماندن رتورت در جای خود می‌شود. برای ساخت حمام شن، یک قابلمه را تا نیمه از شن خشک پر کنید و ظرف تقطیر (رتورت) را طوری درون شن قرار دهید که قسمت انتهایی آن کاملاً با شن پوشانده شود. قابلمه را روی شعله اجاق گاز قابل حمل، مشعل یا صفحه داغ (هیتر برقی) بگذارید. در ابتدا مطمئن شوید که حرارت بیش از حد زیاد نیست تا بتوانید هرگونه مایع باقی مانده در ظرف تقطیر را تبخیر کنید؛ زیرا اگر در حضور مایع، حرارت خیلی بالا باشد، خطر جوشیدن شدید و سرریز شدن محتویات ظرف وجود دارد. پس از آنکه توده سیاه کاملاً خشک شد، حرارت را افزایش دهید. ظرف را به همین حالت برای چند ساعت (حدود ۶ تا ۱۲ ساعت) رها کنید تا توده مذکور کاملاً بسوزد و ترک بخورد.

برای کلسینه کردن (تفت دادن و خالص سازی) با استفاده از کوره، ابتدا باید عملیات کلسیناسیون را به روش «حمام شن» انجام دهید تا لجن سیاه به خاکستر خشک تبدیل شود. سپس می‌توانید این مواد را به یک بوته‌ی باکیفیت (نه انواع ارزان قیمت چینی که ممکن است ترک بخورند) منتقل کرده و آن را در کوره قرار دهید تا تا دمای ۲۰۰۰ درجه فارنهایت (حدود ۱۰۹۳ درجه سانتی گراد) حرارت ببیند. در این دما، ناخالصی‌ها به سرعت به صورت دود خارج می‌شوند و نمک ذوب شده و به سرعت خالص می‌گردد. بهتر است نمک به مدت ۱ تا ۴ ساعت در دمای ۲۰۰۰ درجه فارنهایت باقی بماند، اما اگر عجله دارید، رساندن دما به ۲۰۰۰ درجه فارنهایت تنها برای چند دقیقه و سپس خاموش کردن کوره و اجازه دادن به نمک برای خنک شدن نیز قابل قبول است. اگر بوته را بلافاصله پس از خاموش کردن کوره از آن خارج کنید، نمک سریع‌تر خنک می‌شود؛ این کار باعث می‌شود نمک از دیواره‌های بوته جمع شده و جدا شود و در نتیجه، خارج کردن آن از بوته آسان‌تر گردد.

در چند نوبت اول انجام کلسیناسیون به روش حمام شن، یا در همان اولین باری که کلسیناسیون را در کوره انجام می‌دهید، دود زننده و ناخوشایندی متصاعد می‌شود که همه چیز را سیاه می‌کند و بوی بسیار بدی دارد؛ بنابراین، این فرآیند حتماً باید در فضای باز انجام شود. از تنفس این دود خودداری کنید، زیرا سمی است! مراحل اولیه کلسیناسیون را در داخل خانه انجام ندهید، وگرنه محیط خانه غیرقابل سکونت خواهد شد. ساکنان شهرها ممکن است لازم باشد برای انجام اولین مرحله کلسیناسیون، آخر هفته‌ای را به سفر کمپینگ یا ماهیگیری اختصاص دهند تا این کار را دور از دیگران انجام دهند.

هنگامی که این روح از آن‌ها گرفته می‌شود، آنچه بر جای می‌ماند همچون خاکی مرده است؛ زیرا آن‌ها روح خود را بر اثر تقطیر از دست داده‌اند.

کلید شیمی‌دانان، اثر هنری نولیوس، ۱۶۱۷ میلادی

نخست، با آتشی ملایم که حرارتی یکنواخت و پیوسته دارد، باید آب را به دست آورد. سپس باید آتش را اندکی قوی‌تر و شدیدتر کرد، تا آنگاه که آتش با آتش درآمیزد. آنچه سوخته و در ته ظرف باقی می‌ماند، همان خاک خشکی است که نمک بلورین «سنگ» در آن نهفته است.

«تاج‌گذاری طبیعت*»، اثر نویسندehای ناشناس، قرن شانزدهم یا هفدهم (?)

بخش دوم

اکنون که «جیوه» (ادرار تقطیرشده) و «گوگرد» (نمک سفید) حکما را در اختیار دارید، باید این دو را با هم ترکیب کنید تا دچار فساد (تعفن) شده و سیاه شوند.

نمک سفید را کاملاً خرد و پودر کنید و آن را درون یک بالن ته‌گرد ۵۰ میلی‌لیتری بریزید. چند قطره ادرار تقطیرشده به آن اضافه کنید؛ فقط به اندازه‌ای که روی نمک را بپوشاند، نه بیشتر. در بالن را کاملاً محکم و غیرقابل نفوذ کنید؛ برای اطمینان از عدم نشت هوا، دور درپوش را با موم، وازلین یا درزگیر سیلیکونی بپوشانید. سپس بالن را درون حمام آب (بن‌ماری) قرار دهید. تنها نیمه‌ی پایینی بخش گرد بالن باید در آب قرار گیرد و بقیه‌ی آن باید در معرض هوا باشد. ممکن است لازم باشد سوراخی در درپوش حمام آب ایجاد کنید یا خودتان درپوشی برای آن بسازید. دما باید برابر با دمای بدن یا اندکی بالاتر از آن (حدود ۳۷ تا ۴۰ درجه سانتی‌گراد یا ۱۰۰ تا ۱۰۵ درجه فارنهایت) باشد. در این مرحله، حرارت باید به اندازه‌ای باشد که تبخیر و میعان (تقطیر مجدد) رخ دهد و چرخه‌ای شبیه به بارش باران ایجاد کند، اما نمک باید همواره مرطوب بماند و هرگز خشک نشود.

اگر دمای محیط (اتاق) بیش از حد بالا باشد، باید با قرار دادن حمام آب در اتاقی با تهویه مطبوع (کولر) یا گذاشتن یخ در کنار گردنه‌ی بالن، دما را کاهش دهید. هرچه دمای محیط پایین‌تر باشد، این فرایند سریع‌تر پیش می‌رود. اگر مشاهده کردید که قطرات آب در قسمت بالایی ظرف میعان شده‌اند اما پایین نمی‌ریزند، باید دمای محیط را کاهش دهید.

نمک به آرامی رطوبت را جذب خواهد کرد. کل این فرایند ممکن است بیش از یک سال طول بکشد، پس ناامید نشوید. تا زمانی که مطمئن باشید هم در این مرحله و هم در مرحله‌ی تقطیر بخش اول، از حرارت بیش از حد استفاده نکرده‌اید، نتیجه خواهید گرفت.

هرگاه نمک رطوبت را جذب کرد و رو به خشکی رفت، چند قطره دیگر ادرار تقطیرشده به آن اضافه کنید. سپس دوباره صبر کنید تا نمک شروع به خشک شدن کند و باز چند قطره دیگر اضافه نمایید. این کار را تا زمانی که نمک کاملاً اشباع شود ادامه دهید؛ در آن مرحله، غلظت آن شبیه به موم ذوب‌شده خواهد شد. اگر کتاب‌های کیمیاگری را مطالعه کنید، می‌بینید که در آن‌ها نسبت به انجام هر کاری که موجب اختلال در روند ساخت «سنگ» شود، هشدار داده شده است؛ مواردی همچون حرارت بیش از حد یا بسیار کم، آب زیاد یا ناکافی، و همچنین ضربه زدن یا جابه‌جا کردن ظرف به هر شکل ممکن. بر اساس تجربه من، هیچ‌یک از این موارد آن قدرها که آن‌ها وانمود می‌کنند، وخیم و دردسرساز نیستند. اگر ظرف را تکان دهید یا جابه‌جا کنید، اتفاق خاصی نمی‌افتد؛ همچنین اگر میزان حرارت دقیق نباشد نیز مشکل حادی پیش نمی‌آید، مشروط بر اینکه دما آن قدر بالا نباشد که باعث سوختن مواد شود. اگر آب موجود بیش از حد باشد، می‌توانید مقداری از آن را بردارید یا حرارت را افزایش دهید. البته تا زمانی که مشکل باقی است، روند شکل‌گیری سنگ متوقف می‌ماند، اما به محض اصلاح اشتباه، آن فرایند دوباره از سر گرفته خواهد شد.

بسیار بجاست که خاکِ پالایش‌شده را با کارِ دست به چنان نرمی و ظرافتی برسانند که ذرات آن زیر انگشت حس نشود؛ سپس باید جیوهٔ اصلاح‌شده را به آن افزود و هر دو را چنان با هم درآمیخت که خاک دیگر قادر به جذبِ بیشتر نباشد. این فرایند نیازمند زمان و قدری شکیبایی از سوی استادِ کار است؛ زیرا اگرچه ممکن است در ابتدا رطوبت بیش از حد به نظر برسد، اما با اندکی استراحت دادن به مواد، خشکیِ پدیدار شده بر سطح آن‌ها نشان می‌دهد که هنوز ظرفیت جذبِ بیشتر وجود دارد؛ ازاین‌رو، باید این عمل را تا رسیدن به مرحلهٔ اشباع کامل تکرار کرد.

در باب سنگ فیلسوفان، اثر نویسندehای ناشناس (قرن ۱۲ تا ۱۷ میلادی؟)

آن [ماده] باید بار دیگر در آب حل شود – همان آبی که پیش‌تر نیز آب بود – و آن جسم که پیش‌تر جیوه بود، باید دوباره به جیوه بدل گردد. [...] این دو باید با آتشی ملایم و پیوسته با یکدیگر متحد شوند؛ آتشی که همان میزان گرمایی را فراهم آورد که مرغ برای خوابیدن روی تخم‌هایش و بیرون آوردن جوجه‌ها به کار می‌گیرد.

[...] جسم باید روح خود را اندک‌اندک و جرعه‌جرعه بنوشد تا آنگاه که حیات، سلامت و توان خویش را بازیابد؛ و این فرایند به واسطه‌ی همان گرمای ملایمی صورت می‌پذیرد که غذا را در معده هضم می‌کند و میوه را بر شاخسار به کمال می‌رساند.

«شکوه جهان» یا «سفره‌ی بهشت»؛ اثر نویسندehای ناشناس، ۱۵۲۶ میلادی

روحي که آزاد است، به آسانی و به سرعت روح ديگري از همان جنس را که در بند و محصور است، رها مي سازد. اين امر نخست به واسطه‌ي آن پويابي و نيروي زايشگري صورت مي گيرد که در آن روح آزاد وجود دارد، و دوم به سبب هماهنگي، شباهت و محبتی که میان آن دو برقرار است: همين پيوستگي موجب مي شود که روح آزاد بيرونی به درون آن «روح نمک» (موجود در بذر) راه يابد و با آن يکي شود؛ بدین ترتيب، با سهولت بيشتري بر آن اثر مي گذارد و آن را به جنبش وامی دارد، چرا که بنا بر ضرب المثل، «هم جنس به سوی هم جنس می رود» و پيوند میان آن ها بسيار عميق و صميمانه است. حال بايد دانست که آن روح، هنگامي که در اجسام مایع یا محلول ها رها و شناور است، در وضعيتی آزاد قرار دارد و به واسطه‌ي گرما، همچون آهن ربا، آن روح محبوس را به سوی خود مي کشد و جسمی را که آن را در بر گرفته است، مي گشايد و حل مي کند؛ و خود آن روح محبوس نیز – همچون اسيري هوشيار – برای حيات خویش مي کوشد و با هم دستي و تلاش، سعی در رسيدن به کنش و اتحادی کامل با آن روح ديگر دارد. روح آزاد با حضور ناگهانی و لطيف خود، پيوسته آن روح محبوس را برمي انگيزد و تقويت مي کند و چنان آن را به فعاليت وامی دارد – همچنان که آتش، آتشی ديگر را شعله ور مي سازد – که جسم دربرگيرنده‌ي آن ناگزير دستخوش دگرگونی و تکليس (سنگ وارگی) می شود و توسط همان روحی که در خود داشته و پيش تر فعاليتش مهار و سرکوب شده بود، به فساد و فروپاشی می افتد؛ زیرا آن روح محبوس، پس از کسب آزادی و نيروي عمل از روح ديگر، مي کوشد تا از بند رسته و گسترش يابد، و بدین منظور، جسم نخستين خود را درهم مي شکند و نابود مي سازد تا کالبدی تازه بپايد. بدین سان، «روح نمک زمين» نیز هنگامي که در مایع خالص همان عنصر حل می شود (چرا که هر نمکی در حلال ويژه‌ي خود ذوب می گردد)، آزاد می شود؛ زیرا هر نمکی به محض آنکه در مایع خاص خود حل شود، به فعليت و جنبش درمی آيد. از همين روست که دانه گندم (که در کالبدش، گویی در بند و زنجير، روح «نمک نباتی» محبوس و گرفتار شده است) به محض آنکه در خاک افکنده می شود، توسط روح آزاد «نمک زمين» نفوذپذير و گشوده می گردد؛ تا آن نمکی که در آن مایع یا شيره درونی به صورت محلول یا آزاد وجود دارد، روح نباتی درون دانه گندم را به جنبش و رویش وادارد. اين روح که بدین سان رهایی یافته، بلافاصله با فساد دانه یا بذر، در بستر زايای ويژه گندم، ماده‌ي ريشه (که پيکری نو است) را پديد می آورد؛ ريشه‌ای که به واسطه و ياری آن، زمين (تحت جاذبه‌ي آن روح) مواد مغذی را به جوانه و ساير بخش های گیاه در حين رشد و نمو می رساند.

هنگامی که این روح بر اثر پختِ مناسب با جسم خود متحد شد، دیگر هرگز از آن جدا نخواهد شد.

[...] وجود آبِ فراوان موجب انحلال سریع می‌شود، اما در مقابل، فرآیند انعقادِ متعاقب آن زمان بیشتری می‌برد؛ و از همین روست که ناآگاهان، بی‌خبر از ماهیت این کار، هنگامی که می‌بینند ماده در موعد مقرر منعقد نمی‌شود، دچار یأس و ناامیدی می‌گردند.

کلید شیمی‌دانان، اثر هنری نولیوس، ۱۶۱۷ میلادی

بگذار تا اندک‌اندک با «روغن سفید فیلسوفان» تکلیس شود، تا آن‌که ناگهان همچون موم روان گردد.

وربوم دیس‌میسوم (Verbum Dismissum)، اثر کنت برنارد
ترویزان، قرن پانزدهم.

مرحله سیاه

هنگامی که نمک کاملاً تجزیه و به ادرار تقطیر شده آغشته شود، به رنگ سیاه درمی‌آید که نشانه‌ای از فساد و تجزیه است؛ سیاه، رنگ طبیعی مواد تجزیه شده است.

این توده که بدین‌سان سیاه گشته، کلید و نشانه‌ی دستیابی کامل به شیوه‌ی عمل در «مرحله‌ی دوم» (Regimen) از سنگ بسیار گران‌بهای ماست؛ از همین روست که هرمس می‌گوید: «چون این موهبت را دیدی، یقین دان که در مسیری درست گام نهاده و راه راست را در پیش گرفته‌ای.»

بدین ترتیب، این سیاهی رنگ، گویای شیوه‌ی حقیقی و صحیح عمل است؛ چرا که از این طریق، ماده دچار دگرگونی و فساد می‌شود که فساد طبیعی و راستین است و از پی آن، زایش و آمادگی حقیقی در این ماده پدید می‌آید.

برگرفته از رساله‌ی *Verbum Dismissum* اثر کنت برنارد
ترویزان (قرن پانزدهم).

بدن/توده ناگهان سیاه نمی‌شود، بلکه در طول مرحله‌ی پیشین جذب مایعات، به تدریج تیره‌تر و تیره‌تر شده است.

نخستین رنگی که پس از رنگِ نقره‌ای جسم آمیخته (ملغمه) پدیدار می‌شود، سیاهی مطلق نیست، بلکه تنها سفید تیره است؛ این سیاهی روزبه‌روز شدت می‌یابد تا آنکه ماده به رنگ سیاه درخشان درآید. این سیاهی نشانه‌ای از تکمیل فرایند انحلال است؛ فرایندی که نه در یک ساعت، بلکه به تدریج و طی روندی پیوسته رخ می‌دهد.

راهنمای مختصر «یاقوت آسمانی» (Celestial Ruby)، اثر
ایرینائوس فیلاپیتس، ۱۶۹۴ میلادی

وقتی تمام آن توده سیاه شد، درمی‌یابید که کاملاً دچار فساد و پوسیدگی شده است؛ این نشانه‌ای عالی است، زیرا اکنون بیش از نیمی از مسیر تکمیل «سنگ» را پیموده‌اید. وقتی اطمینان حاصل کردید که نمک کاملاً اشباع شده است، باید حرارت را کمی افزایش دهید. تعیین دمای دقیق دشوار است زیرا به عوامل متعددی بستگی دارد، اما کافی است حرارت را اندک‌اندک بالا ببرید تا توده نمک شروع به خشک شدن کند. با این حال، حرارت باید همچنان در حدی پایین نگه داشته شود که رطوبت به صورت قطراتی فرو بریزد؛ تفاوت کار در اینجا است که در مرحله جذب (اشباع)، نمک باید همواره مرطوب می‌ماند، اما اکنون می‌خواهید که نمک در فواصل میان این ریزش‌های رطوبت، خشک شود. به تدریج، بدنه شروع به سفید شدن می‌کند و ممکن است رنگ‌های مختلفی را به خود بگیرد، از جمله رنگی که کمی متمایل به قرمز است. نگران این رنگ‌ها نباشید؛ تنها چیزی که اهمیت دارد این است که بدنه سفید شود.

اما به محض آنکه شدیدترین درجه سیاهی حاصل شد (چرا که در کار ما هیچ وقفه‌ای وجود ندارد)، آن رنگ کم‌کم شروع به تسلیم شدن در برابر رنگی دیگر [سفید] می‌کند. مدت زمانی که صرف پدید آمدن این سیاهی می‌شود بسیار طولانی است و زمان زوال آن نیز به همان اندازه؛ اما تنها برای یک لحظه است که سیاهی نه افزایش می‌یابد و نه کاهش؛ زیرا اشیاء تنها در غایت هستی خویش به آرامش می‌رسند، حال آنکه سیاهی، غایتِ جوهرِ ما نیست.

[...] در جریان این دگرگونی از سفید به سیاه، جوهر به‌طور طبیعی از میان طیفی از رنگ‌های میانی می‌گذرد؛ اما این رنگ‌ها (که کم‌وبیش عرضی و ناپایدارند) همواره یکسان نیستند و تا حد زیادی به نسبتِ اولیه‌ی ترکیبِ آن دو جوهر وابسته‌اند. در مرحله دوم، یعنی زمانی که جوهر از سیاه به سفید تغییر می‌یابد، خلوص آن بسیار بیشتر است و رنگ‌ها شفاف‌تر و قابل‌اعتمادترند. در هر دو مرحله رنگ‌های میانی وجود دارند، اما در مرحله نخست، این رنگ‌ها تیره‌تر و کدرتر از مرحله دوم بوده و تعدادشان نیز بسیار کمتر است. در روندِ گذارِ جوهر از سیاهی به سفیدی (یعنی مرحله دوم «عملِ کیمیاگری» ما)، زیباترین رنگ‌ها با چنان تنوعی پدیدار می‌شوند که شکوه رنگین‌کمان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند؛ پیش از آنکه سیاهی به کمال خود برسد نیز رنگ‌های انتقالی خاصی همچون سیاه، لاجوردی و زرد دیده می‌شوند—و معنای این رنگ‌ها آن است که جوهرِ شما هنوز به‌طور کامل دچار فساد و فروپاشی نشده است؛ این رنگ‌ها در حینِ مرگِ کالبد پدیدار می‌شوند، تا آنکه شبی سیاه، سراسر افق را در تاریکیِ قیرگونِ خود می‌پوشاند. اما هنگامی که فرایندِ رستاخیز (در مرحله دوم) آغاز می‌گردد، رنگ‌ها متعددتر و باشکوه‌ترند، زیرا کالبد اکنون در آستانه‌ی تجلیِ شکوه و تعالی است و به ماهیتی پاک و روحانی بدل شده است.

اما رنگ‌هایی که از آن‌ها سخن می‌گوییم، به چه ترتیبی پدیدار می‌شوند؟ پاسخ قطعی و مشخصی برای این پرسش نمی‌توان داد، چرا که در این مرحله‌ی نخست، عدم قطعیت و تنوع بسیاری وجود دارد. با این حال، هرچه «آبِ حیات» شما خالص‌تر باشد، رنگ‌ها نیز شفاف‌تر و متمایزتر خواهند بود. چهار رنگ اصلی (سفید، سیاه، سفید، قرمز) همواره به همین ترتیب پدیدار می‌شوند؛ اما ترتیب رنگ‌های میانی را نمی‌توان با قطعیت تعیین کرد و اگر در همان ۴۰ روز [یا هفته] نخست به رنگ سیاه دست یافتید، باید خشنود باشید.

در این خصوص تنها یک نکته احتیاطی را باید مد نظر داشت: اگر پیش از رنگ سیاه، رنگی متمایل به قرمز پدیدار شود (به‌ویژه اگر ماده هم‌زمان ظاهری خشک و پودری پیدا کند)، تقریباً یقین داشته باشید که به دلیل حرارت بیش از حد شدید، ماده خود را تباه کرده‌اید. بنابراین، باید در تنظیم حرارت بسیار

دقیق باشید! اگر حرارت به اندازه کافی باشد و نه بیش از حد، واکنش شیمیایی درونی «آبِ ما» بقیه کار را انجام خواهد داد.

راهنمای مختصر «یاقوت آسمانی» (Celestial Ruby)، اثر
ایرینائوس فیلاپتس، ۱۶۹۴ میلادی

مرحله سفید

با تنظیم حرارت در مرحله‌ی سیاه، به‌گونه‌ای که بدنه در فواصل میان بارش‌های باران خشک شود، آن بدنه‌ی سیاه به آرامی از رنگ‌های گوناگون عبور کرده و سفید می‌شود. درست همان‌طور که هنگام سیاه شدن، رنگ سفید یک‌باره و ناگهانی پدیدار نمی‌شود، این تغییر رنگ نیز روندی تدریجی است که طی چند ماه رخ می‌دهد.

هرگاه آن را سیاه یافتی، بدان که در دل این سیاهی، سپیدی نهفته است و تو باید آن را از ژرفای همان سیاهی بسیار ظریف بیرون کنی. اما پس از مرحله‌ی فساد، رنگ آن به سرخی می‌گراید؛ نه سرخی حقیقی، بلکه سرخی‌ای که درباره‌اش چنین می‌گویند: پیش از پدیدار شدن سپیدی راستین، آن ماده اغلب سرخ و گاه به رنگ لیمویی است، و بارها ذوب شده و بارها منعقد می‌گردد.

[...] همچنین پیش از ظهور سپیدی، رنگ‌های پر طاووس پدیدار می‌شوند؛ و در این باره چنین گفته‌اند: بدان که پیش از رسیدن به سپیدی راستین، تمام رنگ‌های موجود در جهان – یا هر رنگی که بتوان آن را تصور کرد – ظاهر می‌شوند و پس از آن، سپیدی حقیقی فرا می‌رسد.

آینه‌ی کیمیا، اثر راجر بیکن، قرن سیزدهم.

پس از مرحله‌ی فساد و انعقاد که در کف ظرف رخ داده است، بار دیگر تغییر رنگ‌ها و فرآیند تصعید چرخشی آغاز می‌شود. این مرحله (یا «رژیم») تنها سه هفته [ماه] به طول می‌انجامد. در این دوران، تمام رنگ‌های قابل‌تصور پدیدار می‌شوند که توصیف دقیق و مشخصی برای آن‌ها نمی‌توان ارائه داد. با نزدیک شدن به پایان این مرحله، «باران‌هایی» که می‌بارند فزونی می‌گیرند و نشانه‌ی اتمام آن، پیدایش رسوبی رگه‌دار و سفید همچون برف بر دیواره‌های ظرف است. پس شادمان باشید، چرا که مرحله‌ی «مشتري» را با موفقیت به انجام رسانده‌اید. در این عملیات، باید به‌ویژه مراقب دو نکته باشید: نخست آنکه مانع بازگشت «جوجه‌های کلاغ» به لانه شوید، آن‌گاه که یک‌بار آن را ترک کرده‌اند؛ و دوم آنکه نگذارید «خاک» شما بر اثر تصعید بیش‌ازحدِ رطوبت، بیش‌ازحد خشک شود و یا برعکس، در رطوبت غرق و خفه گردد. دستیابی به این اهداف، مستلزم تنظیم دقیق و مناسبِ حرارتِ بیرونی است.

[...] در حالی که ماده از سیاهی به سوی سفیدی می‌گراید، طیف متنوعی از رنگ‌ها مشاهده می‌شود؛ و چنین نیست که ماده یک‌باره کاملاً سفید شود؛ بلکه در آغاز، صرفاً سفید است و سپس به درخششی خیره‌کننده و سپیدی برف‌گون دست می‌یابد.

«رودِ گشوده به کاخ دربسته‌ی پادشاه»، اثر حکیمی ناشناس و حقیقت‌جو، سال ۱۶۴۵ میلادی

هنگامی که بدن/توده کاملاً سفید شد و تمام رطوبت آن از میان رفت، «سنگ سفید» حاصل می‌شود؛ این سنگ را می‌توان یا با نقره تخمیر کرد و یا روند آن را تا رسیدن به کمال «سنگ سرخ» ادامه داد.

تخمیر

هر دو سنگ سفید و سرخ، پیش از آنکه کامل شوند، باید به ترتیب با نقره و طلا تخمیر گردند. تخمیر سنگ سفید تنها با نقره و سنگ سرخ تنها با طلا امکان پذیر است؛ هیچ ماده دیگری را نمی توان برای این منظور به کار برد و همچنین نمی توان از نقره یا طلا برای تخمیر هر دوی آنها استفاده کرد.

**در اینجا هیچ گونه عامل تخمیری (مایه) دیگری همانند این ها وجود ندارد.
مایه نقره، نقره است و مایه طلا، طلا؛ پس جای دیگری نجو!**

ترکیب ترکیبات» اثر آلبرتوس مگنوس، قرن سیزدهم.

مایه (نقره یا طلا) به عنوان یکی از «اجزای» خودِ سنگ محسوب نمی شود. سنگ پیش از افزودن مایه، مراحل تکوین خود را طی کرده است، اما برای آنکه بتوان آن را در راستای اهداف مورد نظر به کار گرفت، باید تحت فرآیند تخمیر (یا تأثیرپذیری از مایه) قرار گیرد؛ چرا که اگر سنگ بدون طی کردن این مرحله مصرف شود، زیان بار خواهد بود. سنگ، نقره یا طلا را به ماهیت و ساختار خود بدل می کند، اما در عین حال، فرکانس و ثبات آن مایه را به خود می گیرد؛ زیرا لازم است که به انرژی حیاتی، نقش و الگویی از یک فرم پایدار القا شود.

هنگام ساخت این سنگ، مقدار اندکی طلا و نقره واقعاً ضروری است؛ چرا که این فلزات به عنوان واسطه ای برای رنگ بخشی سنگ در جریانِ عمل تبدیل به «اکسیر سفید» یا «اکسیر سرخ» عمل می کنند.

در باب سنگ فیلسوفان*، اثر نویسندehای ناشناس (قرون دوازدهم تا هفدهم میلادی؟)

هر دو سنگ سفید و سرخ، پیش از آنکه کامل شوند، باید به ترتیب با نقره و طلا تخمیر گردند. تخمیر سنگ سفید تنها با نقره و سنگ سرخ تنها با طلا امکان پذیر است؛ هیچ ماده دیگری را نمی توان برای این منظور به کار برد و همچنین نمی توان از نقره یا طلا برای تخمیر هر دوی آن ها استفاده کرد.

و اگرچه حکما در فرآیند تخمیر «سنگ» خود به مقداری طلای معمولی نیاز دارند تا آن سنگ را برای استحاله فلزات ناقص به «سُل» (طلا) آماده سازند، اما این بدان معنا نیست که طلای معمولی بتواند سنگ ما را به کمال برساند.

(۱۳) برعکس، این سنگ ماست که طلای معمولی و نقره (لونا) را کامل می کند؛ زیرا کامل ترین طلا نیز بدون سنگ ما، ناقص و عقیم است. اما هنگامی که با سنگ ما متحد می شود، حیات و باروری می یابد و می تواند بخشی از کمال خود را به دیگر فلزات منتقل کند.

کلید شیمی دانان، اثر هنری نولیوس، ۱۶۱۷ میلادی

فرآیند تخمیر (Fermentation) همانند بخش دوم کار است، با این تفاوت که نقره یا طلا نیز به آن افزوده می شود و سرعت انجام کار بسیار بیشتر خواهد بود. مقدار نقره یا طلای مورد استفاده باید بین ۲ تا ۱۰ برابر مقدار «سنگ» باشد. خالص ترین نقره یا طلای ممکن را تهیه کنید؛ خلوص آن باید تا حد امکان نزدیک به ۱۰۰ درصد باشد. بهتر است از پودر نقره یا طلا استفاده کنید، زیرا هرچه ذرات کوچک تر باشند (و سطح تماس بیشتر شود)، واکنش سریع تر پیش می رود. اگر دسترسی به پودر ندارید، می توانید با سوهان کشیدن یک سکه یا هر قطعه ای دیگری که در اختیار دارید، آن را به پودر تبدیل کنید.

برای انجام تخمیر (و همچنین تکثیر)، سنگ را کاملاً آسیاب و پودر کنید و آن را با ماده‌ی تخمیرکننده (نقره برای سنگ سفید، طلا برای سنگ سرخ) مخلوط نمایید. به عنوان یک مرحله‌ی اختیاری، می‌توانید مخلوط سنگ و ماده‌ی تخمیرکننده را با حرارتی که برای ذوب طلا کافی است ذوب کنید، سپس آن را به شکل ورقه‌هایی درآورید و دوباره آسیاب کنید؛ انجام این مرحله‌ی اختیاری، سرعت فرآیند را افزایش می‌دهد. اکنون مقدار کمی ادرار تقطیرشده به آن اضافه کنید و مراحل خیساندن (imbibing)، سیاه‌سازی و سفیدسازی (و در صورت تخمیر یا تکثیر سنگ سرخ، مرحله‌ی سرخ‌سازی) را دقیقاً همان‌طور که قبلاً انجام داده‌اید (مطابق با فصل‌های ۲۲ تا ۲۴)، ادامه دهید.

فرآیند تخمیر در نوبت اول، بین ۱ تا ۳ ماه به طول می‌انجامد. اکنون سنگ سفید کامل شده است. این سنگ قابلیت تکثیر از نظر کمیت و کیفیت را دارد و می‌توان آن را به مرتبه‌ی سنگ سرخ ارتقا داد.

سنگ یا اکسیر را نمی‌توان با همان هیئتی که در پایان مرحله پیشین فرآیند [قرمز یا سفید] به دست آمده بود، برای این منظور به کار برد؛ بلکه باید آن را به شیوه زیر، بیش از پیش تخمیر و تقویت کرد، وگرنه استفاده مؤثر از آن بر روی فلزات و اجسام ناقص میسر نخواهد بود.

یک سهم از «جوهر» (Essence) را بردارید و سه سهم از خالص‌ترین طلا [یا به همین ترتیب، نقره] – که با استفاده از آنتیموان تصفیه و ذوب شده و به ورقه‌هایی بسیار نازک درآمده است – به آن بیفزایید. سپس آن‌ها را با هم در بوته قرار دهید.

در پی آن، کل این ترکیب به «تینکتور» (مایع نافذ و مؤثر) خالص و کارآمدی بدل می‌شود که اگر با نسبت ۱ به ۱۰۰۰ بر فلزات پست اعمال گردد، آن‌ها را به طلای خالص [یا به همین ترتیب، نقره] تبدیل خواهد کرد.

[...] ماده‌ی حکیمان، پس از تمامی دگرگونی‌هایی که از سر گذرانده است، چنانچه بدون انجام آماده‌سازی نهایی به عنوان دارو بر بدن اعمال شود، بیش از آنکه سودمند باشد، زیان‌بار خواهد بود.

«هیدرولیت سوفیک» (Sophic Hydrolith) یا «سنگ آبین حکیمان»؛ اثر نویسندگی ناشناس، قرن هفدهم.

تناقضات

در متون کیمیاگری، دو تناقض آشکار در خصوص «تخمیر» (یا ارتقای کیفیت) سنگ سفید یا سرخ به وسیله نقره یا طلا وجود دارد. تناقض نخست این است که آیا سنگ سفید باید پیش از ارتقا یافتن به مرتبه سنگ سرخ، با نقره تخمیر شود، یا اینکه نباید با نقره تخمیر گردد و بلکه باید مستقیماً به سنگ سرخ تکامل یابد. نوشته‌هایی که از تخمیر اولیه سنگ سفید با نقره حمایت می‌کنند، بدین شرح‌اند:

بدون مایه‌ی تخمیر مناسب، ماه نمی‌تواند به خورشید بدل شود؛ بلکه آن ماده، چون مانعی بر سر راه این دگرگونی ندارد، بار دیگر به آب بازمی‌گردد.

رساله‌ی «بونوس فرارایی» اثر پتر بونوس، سده‌ی چهاردهم

هیچ طلایی پدید نمی‌آید، مگر آنکه پیش‌تر نقره بوده باشد. [...] همان‌گونه که «تینکتور سرخ» تنها به واسطه‌ی تخمیر طلا حاصل می‌شود، «جیوه» نیز تنها با تخمیر سفید نقره جان می‌گیرد.

صندوقچه‌ی زرین و پربرکت شگفتی‌های طبیعت، اثر بندیکتوس فیگولوس، ۱۶۰۷ میلادی

اما نوشته‌هایی که بر ادامهٔ تکامل «سنگ سفید» به «سنگ سرخ» بدون تخمیر با نقره تأکید دارند، بدین شرح‌اند:

هنگامی که «اکسیر سفید» به درجه‌ای از بلوغ می‌رسد و سودای دستیابی به والاترین مرتبه‌ی کمال را در سر دارد، نباید آن را با نقره آمیخت و پروراند؛ بلکه باید آن را با «گوشت و خون» خویش – که همان «جیوه مضاعف» است – تغذیه کرد. بدین‌سان، با تغذیه، تکثیر در کیفیت و کمیت، و هضم آن ماده، کلی این عمل به انجام می‌رسد.

«گزیده‌گویی‌های اورپیگروس*، اثر بارو اورپیگروس، ۱۶۹۰ میلادی

هنگامی که به کمال پختگی می‌رسد، سپیدی بی‌نقصی می‌یابد که همان «تینکتور سفید» است؛ ماده‌ای که فلزات پست را به نقره بدل می‌سازد و به عنوان دارو نیز بسیار نیرومند است. اما از آنجا که کیمیاگر به‌خوبی می‌داند این ماده قابلیت رسیدن به مرتبه‌ای والاتر از پختگی را دارد، به افزایش آتش ادامه می‌دهد.

از رساله‌ی «درباره‌ی سنگ فیلسوفان»، اثر نویسنده‌ای ناشناس (قرون ۱۲ تا ۱۷ میلادی؟)

و آنگاه که پدیدار شدن آن سپیدی حقیقی را دیدی – که همچون شمشیری درخشان یا نقره‌ای صیقل‌یافته می‌تابد – بدان که در آن سپیدی، سرخی‌ای نهفته است. اما زنهار که آن سپیدی را از ظرف بیرون نیاوری، بلکه تنها آن را تا به غایت بپز و عمل‌آوری تا به یاری حرارت و خشکی، رنگی لیمویی و سرخی‌ای بس زیبا به خود گیرد.

کتاب سَرّی آرته‌فیوس، اثر آرته‌فیوس، قرن دوازدهم (?)

همان‌طور که می‌بینید، کیمیاگران مختلف در مورد فرایند تخمیر، اظهاراتی کاملاً متناقض بیان کرده‌اند. برخی معتقدند که پیش از آنکه «سنگ سفید» بتواند حرارت بالای لازم برای رسیدن به مرحله «سنگ سرخ» را تاب بیاورد، باید آن را با نقره تخمیر کرد؛ در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که نباید سنگ سفید را تخمیر نمود، بلکه صرفاً با افزایش تدریجی حرارت می‌توان به سنگ سرخ دست یافت. از آنجا که هر دو روش مورد تأیید شماری از کیمیاگران است، منطقی‌ترین نتیجه این است که هر دو شیوه صحیح باشند. به نظر می‌رسد هنگام تلاش برای به کمال رساندن سنگ سفید تخمیر نشده، باید در اعمال حرارت بسیار محتاط بود، حال آنکه سنگ سفید تخمیر شده شاید بتواند حرارت بالاتر و کم‌دقت‌تری را تحمل کند. با این حال، مطمئن‌ترین راهکار، پیروی از دستورالعمل «آلبرتوس مگنوس» (که در آخرین نقل‌قول پیش‌گفته آمده) است؛ او توصیه می‌کند که سنگ را در «مرحله سفید» به دو بخش تقسیم کنید. یک بخش را با نقره تخمیر کرده و به سنگ سفید تبدیل کنید، و بخش دیگر را برای رسیدن به سنگ سرخ، به فرایند تکامل ادامه دهید. بدین ترتیب، اگر سنگ سفید تخمیر نشده‌تان به رنگ سرخ درنیامد، می‌توانید بخشی از سنگ سفید تخمیر شده را به مرحله کمال برسانید. همچنین مزیت دیگر این کار آن است که بخشی از سنگ سفید را به‌صورت تخمیر نشده حفظ کنید؛ بدین منظور، لازم است سنگ سفید به سه قسمت تقسیم شود. این روش همچنین بدان معناست که به‌جای انتخاب میان سنگ سفید و سنگ سرخ، هر دو نوع سنگ را در اختیار خواهید داشت و در نتیجه می‌توانید زودتر از خواص درمانی سنگ سفید بهره‌مند شوید.

تناقض دوم تنها از سوی «فولکانلی» مطرح شده است که متأخرترین کیمیاگران به شمار می‌رود. فولکانلی ادعا می‌کند که فرایند تخمیر، هر یک از این سنگ‌ها را تنها برای استحاله (تبدیل) فلزات کارآمد می‌سازد و آن‌ها را به‌عنوان دارو برای حیوانات بی‌فایده می‌کند.

تخمیر سنگ به واسطه‌ی طلا، بدین‌منظور که کاربرد اکسیر را به دگرگونی فلزات محدود سازند. «اقامتگاه‌های

فیلسوفان» اثر فولکانلی، ۱۹۲۹ میلادی.

با این حال، روشن است که فولکانلی هنگام نگارش کتاب «مسکن‌های فیلسوفان» (The Dwellings of the Philosophers) هنوز به «سنگ» دست نیافته بود؛ و من در آثار کیمیاگران کهن به هیچ اشاره‌ای برنخوردم که دلالت بر این داشته باشد که فرآیند تخمیر تنها در صورت تمایل به ساخت طلا کاربرد دارد. بنابراین، تنها می‌توانم فرض کنم که فولکانلی در این مورد در اشتباه است؛ بدین معنا که تخمیر امری ضروری است و همان سنگ واحد، هم خاصیت دارویی دارد و هم عمل استحاله فلزات را انجام می‌دهد. با این وجود، نظر فولکانلی را با شما در میان می‌گذارم، مبدا او چیزی بداند که من از آن بی‌خبرم. در هر صورت، برای احتیاط و اطمینان خاطر، می‌توانید به‌سادگی مقداری از «سنگ سفید» و «سنگ سرخ» را پیش از مرحله تخمیر کنار بگذارید تا اگر حق با فولکانلی بود، دچار مشکل نشوید. اگر همچنان نگرانی‌هایی دارید، می‌توانید

پیش از آنکه خودتان این سنگ‌ها را بیازمایید، اثرات دارویی هر دو نوع تخمیرشده و تخمیرنشده را با خوراندن آن‌ها به حیوانات امتحان کنید. هیچ‌یک از تناقض‌های موجود در این فصل مانعی بر سر راه ساخت سنگ توسط ما ایجاد نمی‌کنند. تنها کافی است پیش از هر مرحله تخمیر، مقدار اندکی از سنگ را ذخیره کنید؛ بدین ترتیب در نهایت چهار نوع پودر در اختیار خواهید داشت: سنگ سفید تخمیرشده، سنگ سفید تخمیرنشده، سنگ سرخ تخمیرشده و سنگ سرخ تخمیرنشده. این کار به شما امکان می‌دهد تا به راحتی اثرات هر یک را بیازمایید. همچنین در اختیار داشتن هر دو نوع سنگ (تخمیرشده و تخمیرنشده) مزیت بزرگی محسوب می‌شود، چرا که فرصت‌های بیشتری برای استفاده و انجام آزمایش‌های گوناگون – چه در موارد ذکرشده در این کتاب و چه در موارد دیگر – در اختیار شما قرار می‌دهد.

مرحله سرخ

سنگ سرخ صرفاً تکامل یافته‌ی سنگ سفید است. شما ابتدا سنگ سفید را به دست می‌آورید و سپس می‌توانید بخشی از آن را به کمال سنگ سرخ ارتقا دهید.

**نخست «تینکتور» (مایه) سفید و سپس تینکتور سرخ را آماده می‌سازد؛
زیرا خورشید و ماه نیز به همان روش مهیا می‌شوند و به ترتیب،
تینکتورهای سرخ و سفید را به دست می‌دهند.**

**رساله‌ای کوتاه یا چکیده‌ای فلسفی، اثر نیکلاس فلامل،
قرن پانزدهم.**

اگر قصد دارید «سنگ سفید» تخمیرنشده را به مرحله بلوغ برسانید (به جای سنگ سفید تخمیرشده)، باید در کنترل حرارت دقت بیشتری به خرج دهید. همچنین ایده خوبی است که پیش از تلاش برای تبدیل آن به «سنگ سرخ»، سنگ سفید خود را چند بار تکثیر کنید؛ این کار ممکن است روند را تسریع کند، زیرا سنگ در آن مرحله خلوص بسیار بالاتری خواهد داشت.

برای رساندن سنگ سفید به مرحله سنگ سرخ، باید سنگ سفید را مانند قبل درون یک بالن (ظرف شیشه‌ای) تمیز با کف گرد قرار دهید و کاملاً مطمئن شوید که در آن به صورت کاملاً هوا بند (هرمتیک) بسته شده است. سپس آن را در حمام آب قرار داده و تا دمایی حرارت دهید که سنگ سفید ذوب شده و غلظتی شبیه به موم مذاب پیدا کند؛ این دما احتمالاً حدود دو برابر دمای مرحله پیشین خواهد بود. پس از گذشت چند ماه، رنگ سنگ به نارنجی متمایل به خاکستری (رنگ خاکستر) تغییر خواهد کرد. در این مرحله باید ظرف را از حمام آب خارج کرده و روی منبع حرارتی قوی (مانند اجاق گاز، هیتر منتل یا صفحه داغ/هات پلیت) قرار دهید. میزان حرارت باید تا حد امکان بالا باشد، اما نه آن قدر که باعث ترک خوردن ظرف شود؛ بنابراین دما نباید از ۵۰۰ درجه فارنهایت (۲۶۰ درجه سانتی‌گراد) فراتر رود. سنگ را روی این حرارت نگه دارید و صبورانه چند ماه دیگر منتظر بمانید؛ سرانجام، سنگ به پودری سرخ‌رنگ تبدیل خواهد شد.

هنگامی که پودر سرخ را به دست آوردید، نیمی از آن را کنار بگذارید و نیمه دیگر را با طلا تخمیر کنید؛ بدین ترتیب هم سنگ سرخ تخمیرشده و هم سنگ سرخ تخمیرنشده را در اختیار خواهید داشت.

سنگ سفید را بردار و آن را به دو بخش تقسیم کن؛ یک بخش را به مرتبه «اکسیر سفید» ارتقا ده – همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد (و از آن نوع، مقداری نامحدود در اختیار خواهی داشت). بخش دیگر را در بستری نو، پاکیزه، آراسته، شفاف و کروی‌شکل – که خاص فیلسوفان است – قرار ده و آن را برای عمل «هضم» (پخت) در کوره بگذار. حرارت آتش را چنان افزایش ده که ماده بر اثر نیرو و شدت آن، به سنگی بسیار سرخ بدل شود.

[...] اکسیر سفید را چنان کامل بپز که به رنگ شنگرف (سینابر) درآید؛ و کار ساخت «اکسیر سرخ» را از همین نقطه آغاز کن.

ترکیب ترکیبات*، اثر آلبرتوس مگنوس، قرن سیزدهم.

هنگامی که «سنگ سپید» حاصل شد، باید یک بخش از آن را حل کرده و (بنا بر نظر برخی) با جوشاندن طولانی چنان کلسینه کنید که به خاکستری بسیار نرم و لطیف – که لمس‌ناپذیر است – و به رنگ لیمویی (سبب‌ترین) بدل شود.

**وربوم دیس‌میسوم* (Verbum Dismissum)، اثر کنت برنارد
ترویزان، قرن پانزدهم.**

برای آنکه این ماده‌ی سفید را به رنگ سرخ درآورید، باید آن را پیوسته با حرارت خشک بجوشانید تا «روبغیه» (سرخ‌گون) شود یا به سرخی خون درآید؛ ماده‌ای که چیزی جز آب، آتش و «صبغ» (مایه‌ی رنگ‌بخش) حقیقی نیست. بدین‌سان، بر اثر حرارت خشک مداوم، آن سفیدی دگرگون و زدوده شده، به کمال می‌رسد و به رنگ لیمویی (زرد) درمی‌آید؛ سپس همچنان تحت عمل هضم (پخت) قرار می‌گیرد تا سرانجام به رنگی سرخ و ثابت (پایدار) بدل شود. در نتیجه، هرچه رنگ آن تشدید گردد، به صبغی حقیقی با سرخی کامل مبدل می‌شود. از این رو، باید این ترکیب را با حرارت خشک و فرآیند تکلیس خشک – و بدون هیچ‌گونه رطوبت – آن‌قدر بجوشانید تا به رنگ سرخ تمام‌عیار درآید؛ آن‌گاه این ماده همان اکسیر حقیقی و کامل خواهد بود.

کتاب سرّی آرته‌فیوس، اثر آرته‌فیوس، قرن دوازدهم (?)

هنگامی که فرآیند فساد «بذر» ما بدین‌سان کامل شد، می‌توان شدت آتش را افزایش داد تا رنگ‌های شکوهمندی پدیدار گردند؛ رنگ‌هایی که اهل این فن آن را «Cauda Pavonis» یا «دُم طاووس» نامیده‌اند. با اعمال حرارتی که به درجه سوم نزدیک می‌شود، این رنگ‌ها پدیدار و ناپدید می‌گردند تا آنکه تمام ماده به رنگ سبز زیبایی درآید؛ سپس با رسیدن و پخته‌شدن کامل، به سفیدی محض می‌گراید که همان «اکسیر سفید» (White Tincture) است؛ ماده‌ای که فلزات پست را به نقره بدل می‌سازد و خاصیت دارویی بسیار نیرومندی دارد. اما از آنجا که استاد فن به‌خوبی می‌داند که این ماده قابلیت پختگی و تکامل بالاتری را نیز داراست، به افزایش حرارت ادامه می‌دهد تا رنگ آن به زرد و سپس به نارنجی یا زرد لیمویی تغییر یابد؛ آن‌گاه با جسارت، حرارت را به درجه چهارم می‌رساند تا ماده به رنگ سرخ خون انسانی تندرست درآید؛ رنگی که نشانه‌ای آشکار از پختگی کامل و آمادگی آن برای مصارف مورد نظر است.

در باب سنگ فیلسوفان، اثر نویسندehای ناشناس، قرون ۱۲ تا ۱۷ (?)

تکثیر

«سنگ» تنها یک بار ساخته می‌شود و پس از آن می‌توان به آسانی کمیت و کیفیت آن را تکثیر کرد. فرایند تکثیر برای هر دو نوع «سنگ سفید» و «سنگ سرخ» یکسان است. روش استاندارد تکثیر، تکرار مجدد «بخش دوم» یا همان مرحله «تخمیر» است. این کار را می‌توان با یا بدون افزودن طلا یا نقره انجام داد، اما با افزودن مقدار بیشتری از ماده تخمیرکننده (مایه)، هم کمیت و هم کیفیت سنگ افزایش می‌یابد. با هر بار تکرار مرحله تخمیر، سنگ بزرگ‌تر شده و قدرت آن ده برابر می‌شود. همچنین، زمان مورد نیاز برای انجام تکثیر با هر بار تکرار کاهش می‌یابد – زیرا سنگ به تدریج قدرتمندتر می‌شود – تا جایی که فرایند تکثیر تنها در عرض چند ثانیه قابل انجام خواهد بود. سنگ‌های تخمیرنشده را نیز می‌توان تکثیر کرد؛ البته در این حالت، تکثیر با تکرار مجدد «بخش دوم» (شامل مراحل خیساندن، سیاه‌سازی، سفیدسازی و سرخ‌سازی) و تنها با افزودن ادرار تقطیرشده – و نه ماده تخمیرکننده – صورت می‌گیرد.

تکثیر سنگ. سنگ کامل را بردارید؛ یک بخش از آن را با سه یا چهار بخش از «جیوه خالص‌سازی‌شده» (مربوط به مرحله نخست کار) درآمیزید و آن را به مدت هفت روز تحت حرارت ملایم (در ظرفی که با دقت مهر و موم شده است) قرار دهید تا تمامی «مراحل دگرگونی» (Reigns) را طی کند؛ فرآیندی که بسیار سریع و بی‌وقفه انجام خواهد شد. بدین ترتیب، قدرت رنگ‌بخشی آن ماده هزاران برابر افزایش می‌یابد؛ و اگر کل این فرآیند را برای بار دوم تکرار کنید (که به آسانی در عرض سه روز میسر است)، آن «دارو» بسیار ارزشمندتر خواهد شد. شما می‌توانید این کار را هر چند بار که مایلید تکرار کنید؛ در نوبت سوم، ماده تمامی مراحل را در یک روز طی می‌کند، در نوبت چهارم تنها در یک ساعت، و به همین ترتیب پیش می‌رود – و ارتقای کیفیت آن شگرف و حیرت‌انگیز خواهد بود. آنگاه زانو بزنید و برای این گنجینه گران‌بها، خداوند را سپاس گوید.

«رودی گشوده به کاخ در بسته پادشاه»، اثر حکیمی
ناشناس و شیفته حقیقت، سال ۱۶۴۵ میلادی

همچنین می‌توانید «سنگ» را در آب حل کرده و سپس آن را تقطیر کنید؛ این کار کمیت و کیفیت آن را صد برابر افزایش می‌دهد. به‌طور خلاصه، هر روشی که برای خالص‌سازی یا انحلال و سپس انعقاد مجدد سنگ به کار گیرید، کیفیت آن را ارتقا می‌بخشد؛ و هر ماده‌ای که در سنگ حل شده و تحت تأثیر قدرت آن قرار گیرد، خود نیز به سنگ تبدیل شده و بر کمیت آن می‌افزاید.

اگر آن ماده‌ای که طبیعت فراهم می‌آورد به دست «هنر» سپرده شود و مراحل انحلال، انعقاد و هضم را طی کند، کمال آن از مرتبه‌ی «واحد» (موناد) به مرتبه‌ی «ده‌گانه» (دکاد) ارتقا می‌یابد؛ و با تکرار همان فرایند، این نیرو صدبرابر و سپس هزاربرابر و... می‌شود.

راهنمای مختصر «یاقوت آسمانی» (Celestial Ruby)، اثر ایرینائوس فیلاپیتس، ۱۶۹۴ میلادی

هنگامی که «سنگ» به اندازه کافی قوی باشد، می‌توان با ذوب کردن مقداری طلا (یا نقره) و انداختن تکه‌ای از سنگ درون آن، آن را تکثیر کرد. تمام آن فلز به سرعت به مقادیر بیشتری از «سنگ فیلسوفان» (که حتی قوی‌تر هم هست) دگرگون می‌شود. اگر سنگ به قدرت بسیار بالایی برسد، می‌توانید این کار را با هر فلزی انجام دهید؛ زیرا سنگ، آن فلز را نه به طلا، بلکه کاملاً به سنگ بیشتر تبدیل می‌کند (در این صورت، اگر بخواهید طلا بسازید، باید سنگ را رقیق کنید).

روش «افکنش» (Projection) و «تکثیر» سنگ سفید و سرخ یکسان است، اما عمل تکثیر را می‌توان به دو شیوه انجام داد: یکی با افکندن یک بخش از آن بر صد بخش از «لونا»ی (نقره) خالص یا طلای خالص. روش‌های دیگری نیز برای تکثیر این «دارو» در مرحله افکنش وجود دارد که پرسودتر و رازآلودترند، اما فعلاً در باب آن‌ها سخنی نمی‌گوییم.

**«وربوم دیس‌میسوم»* (Verbum Dismissum)، اثر کنت برنارد
ترویزان، قرن پانزدهم.**

افکنش یا فرافکنی

عمل «افکنش یا فرافکنی» (یا انتقال خاصیت) فرایندی نسبتاً ساده است که طی آن فلز مورد نظر برای دگرگونی ذوب شده و سپس مقدار اندکی از «سنگ» به آن افزوده می‌شود. هرچه دمای ذوب فلز پایین‌تر باشد، دگرگونی آن آسان‌تر صورت می‌گیرد و به مقدار کمتری از سنگ نیاز خواهد بود؛ از این رو، جیوه بهترین گزینه است و پس از آن سرب قرار دارد. برخی کیمیاگران توصیه می‌کنند که تکه‌ای از سنگ را در موم بیچید یا مقداری خاک‌اره (یا براده) طلا به فلز مذاب اضافه کنید؛ هدف از این کار، کمک به نفوذ بهتر سنگ در فلز است. گروهی دیگر نیز پیشنهاد می‌کنند که سنگ را حل کرده و آن را به جای حالت جامد، در حالت مایع به کار ببرید.

اگر قدرت سنگ ناکافی باشد، تمام فلز دگرگون نخواهد شد و ناچار خواهید بود مقدار بیشتری سنگ به آن بیفزایید. اما اگر سنگ بیش از حد قوی باشد، ممکن است فلز به جای طلا، خود به سنگ تبدیل شود؛ بنابراین لازم است سنگ را رقیق کنید.

ما تنها فلزات ناقص را بر آتش ذوب می‌کنیم و سپس «سنگ فیلسوفان» را به آن‌ها می‌افزاییم؛ سنگی که در یک آن، صورت طلا را به آن‌ها می‌بخشد.

«مروارید نو و گران‌بها» (The New Pearl of Great Price) اثر پیتربونوس، ۱۳۳۸ میلادی

این داروی شگرف به ریزترین اجزای فلزات پایه نفوذ می‌کند (با نسبت ۱ به ۱۰۰۰) و سراسر آن‌ها را به ماهیت شریف خود آغشته می‌سازد؛ توان فراگیر آن، دیرپاتر از آن است که محاسبات شما یارای برآورد آن را داشته باشد. هر ذره‌ای که از نیروی حیات‌بخش این اکسیر سرشار شده است، به نوبه خود نزدیک‌ترین بخش به خویش را دگرگون می‌سازد، تا آن‌که تمام آن توده تحت تأثیر شگفت‌انگیز آن قرار گیرد و به کمال طلا بدل شود.

راهنمای مختصر «یاقوت آسمانی» (Celestial Ruby)، اثر ایرینائوس فیلاپیتس، ۱۶۹۴ میلادی

اکنون عمل «افکنش» (Projection) باید بدین‌گونه انجام شود: آن جسم یا فلز را در بوته‌ای بر آتش نهید و اکسیر پیش‌گفته را بر آن بیفکنید و به‌خوبی هم بزنید؛ و چون گداخته و مایع شد و با آن جسم یا «روح» (spirit) درآمیخت، آن را از آتش بردارید؛ آن‌گاه طلای ناب یا نقره‌ی خالص به دست خواهید آورد، بسته به اینکه اکسیرتان از چه ماده‌ای تهیه شده باشد. اما نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که هرچه گداختنِ جسم فلزی آسان‌تر باشد، آن دارو (اکسیر) قدرت بیشتری برای نفوذ در آن و دگرگون ساختنش خواهد داشت. ازاین‌رو، چون جیوه نسبت به هر جسم دیگری سیال‌تر است، دارو هنگام افکنده شدن بر آن – یعنی بر جیوه – قدرت بیشتری برای تبدیل آن به طلای ناب (Sol) یا نقره‌ی خالص (Luna) دارد. همچنین، داروی شما قادر است مقدار بیشتری از جیوه را – نسبت به هر جسم معدنی دیگر – دگرگون سازد، به آن رنگ و خاصیت بخشد و آن را به کمال رساند. همین قاعده و روش را باید در مورد سایر اجسام معدنی نیز به کار بست، متناسب با آنکه گداختن یا ذوب کردنشان آسان باشد یا دشوار.

اثر «ریشه‌ی جهان» (The Root of the World) نوشته‌ی راجر بیکن، قرن سیزدهم.

جیوه معمولی، هنگامی که با سرب آمیخته (ملغمه) شود، مناسب‌ترین ماده برای انجام عمل «افکنش» (Projection) به شمار می‌آید؛ بدین‌سان که چون ملغمه در حالت گدازش قرار گرفت، باید ماده‌ی تخمیرشده‌ی خود را که به سه بخش تقسیم کرده‌اید، بردارید و یک بخش آن را در موم بپیچید و بر روی ملغمه بیندازید؛ سپس بی‌درنگ در بوته را بگذارید و حرارت را ادامه دهید تا صدای جدا شدن و پیوستن [مواد] را بشنوید. آن‌گاه بخش‌های دوم و سوم را نیز به همان ترتیب اضافه کنید و پس از آنکه مخلوط به مدت دو ساعت در حرارت مداوم گدازش باقی ماند، بگذارید تا خودبه‌خود سرد شود.

گزین‌گویه‌های اوربیکروس، اثر بارو اوربیکروس، ۱۶۹۰ میلادی

ظاهر

ظاهر «سنگ سرخ» بسته به تعداد دفعاتی که کیفیت آن تکثیر شده – و در نتیجه، میزان خلوص و قدرت آن – متفاوت است. این سنگ در ابتدا به رنگ قرمز کدر و مات است، اما با پالایش بیشتر، به رنگ ارغوانی روشن و شفاف درمی‌آید و وزن بسیار سنگینی دارد.

پس بدان که آن را «سنگ» می‌نامند، نه بدان سبب که به سنگ شباهت دارد، بلکه تنها از آن رو که به واسطه‌ی ماهیت ثابت خویش، در برابر اثر آتش همان قدر مقاومت می‌ورزد که هر سنگی. از حیث ماهیت، طلاست؛ طلایی ناب‌تر از ناب‌ترین‌ها. همچون سنگ، ثابت و نسوز است، اما ظاهری همچون پودری بسیار نرم و لطیف دارد که زیر انگشت حس نمی‌شود، طعمی شیرین و رایحه‌ای خوش دارد؛ از نظر نیرو، روحی است با قدرت نفوذ بسیار بالا؛ در ظاهر خشک می‌نماید اما در باطن چرب‌گونه است و به‌آسانی می‌تواند ورقه‌ای فلزی را رنگین سازد.

راهنمای مختصر «یاقوت آسمانی» (Celestial Ruby)، اثر
ایرینائوس فیلاپیتس، ۱۶۹۴ میلادی

رنگ این تنتور میانه‌ای میان سرخ و ارغوانی است و ته‌مایه‌ای شبیه به سنگ گرانیت دارد؛ همچنین وزن مخصوص آن بسیار زیاد است.

«دوازده کلید» اثر باسیلیوس والتینوس، قرن پانزدهم.

چراغ‌های همیشه روشن

در سراسر جهان چراغ‌هایی یافت شده‌اند که صدها سال بدون هیچ منبع انرژی آشکاری روشن مانده‌اند. دیدگاه «علمی» بر این است که حتماً مخزن یا چاه نفت پنهانی برای تأمین سوخت چراغ وجود داشته است، هرچند هرگز چنین چیزی پیدا نشد. اما جای تعجب نیست... باز هم پای کیمیاگری در میان است.

من دقیقاً مطمئن نیستم که چگونه می‌توان یک چراغ همیشه روشن ساخت. تا آنجا که می‌دانم، چراغ باید درون ظرفی کاملاً هوابندی‌شده (مهر و موم‌شده) قرار گیرد، فتیله آن باید از ماده‌ای نسوز ساخته شود (که شاید آن هم محصول کیمیاگری باشد)، و سپس کافی است مقداری از آن «سنگ» را درون روغن (یا شاید بدون روغن و صرفاً سنگ حل‌شده در آب) قرار دهید.

مقاله جالبی در اینترنت پیدا کردم که حاوی پژوهش‌ها و اطلاعات تاریخی خوبی درباره چراغ‌های همیشه روشن است. قصد دارم به جای اینکه خودم درباره این چراغ‌ها بنویسم، بخشی از آن مقاله را نقل‌قول کنم. نویسنده این مقاله، پژوهشگری در حوزه تاریخ جایگزین به نام «الن لوید» است. الن معتقد بود که این چراغ‌ها با فناوری بیگانگان ساخته شده‌اند؛ نظریه‌ای که چندان هم از حقیقت دور نیست و شاید حتی باورپذیرتر از خود حقیقت باشد. اما پای هیچ بیگانه‌ای در کار نبود؛ تنها انسان‌هایی بودند که «سنگ فیلسوفان» (سنگ کیمیا) را در اختیار داشتند.

«آغاز نقل قول:

آن‌گاه کاخ سلیمان پادشاه همچون روز روشن و درخشان بود؛ زیرا او به یاری خرد خویش، مرواریدهایی تابان ساخته و در سقف کاخ جای داده بود که به خورشید، ماه و ستارگان می‌مانستند.»

(برگرفته از کتاب: «ملکه سبا و تنها پسرش، منیلک»)

تصور کنید که در اعماق یک دخمه باستانی، چراغی کوچک و شعله‌ور می‌یابید. این چراغ اسرارآمیز که کاملاً سالم و دست‌نخورده باقی مانده، بی‌وقفه و بدون نیاز به سوخت، در طول ۲۰۰۰ سال گذشته روشن بوده است. درباره این کشف شگفت‌انگیز چه فکر خواهید کرد؟

به احتمال زیاد از خود می‌پرسید که آیا این چراغ گران‌بها که در دستانتان گرفته‌اید، شیئی جادویی است، اثری الهی است و یا شاید محصول نیروهای اهریمنی؟ آیا این گنجینه باستانی می‌تواند گواهی بر وجود فناوری‌ای بسیار پیشرفته باشد؟ آیا نیاکان ما راز نور جادوان را کشف کرده بودند؟

اگرچه ممکن است شگفت‌انگیز و حتی برای برخی غیرممکن به نظر برسد، اما یافته‌های خارق‌العاده‌ای وجود دارد که به‌وضوح نشان می‌دهد نور جاودان در دوران پیش از تاریخ، پدیده‌ای نسبتاً رایج بوده است. من در کتاب «آواهایی از دوران افسانه‌ای» (Voices from Legendary Times) به‌طور مفصل به موضوع فناوری‌های پیشرفته باستانی پرداخته‌ام. در این کتاب، پرده از راز معماهای عجیب و غریبی از سراسر جهان برمی‌دارم. نور جاودان، فناوری باستانی‌ای است که تا به امروز همچنان در هاله‌ای از ابهام و راز باقی مانده است. در دوران قرون وسطی، تعدادی از این چراغ‌های همیشه روشن در مقبره‌ها و معابد باستانی کشف شدند. بر اساس اسناد تاریخی، درمی‌یابیم که این اشیای اسرارآمیز در سراسر جهان یافت شده‌اند: در هند، چین، آمریکای جنوبی و شمالی، مصر، یونان، ایتالیا، بریتانیا، ایرلند، فرانسه و بسیاری کشورهای دیگر.

متأسفانه، غارتگران، خرابکاران و کاوشگران خرافاتی که گمان می‌کردند این اشیای دارای نیروهای ماوراءالطبیعه هستند، بسیاری از این چراغ‌ها را نابود کردند. همان‌طور که می‌دانیم، قرون وسطی را نمی‌توان دوره‌ای علمی دانست؛ دورانی تاریک برای کسانی که در پی کسب دانش بودند. با این حال، کنجکاوی بخشی از سرشت انسان است و پرسش‌هایی مطرح می‌شد: مردمان باستان چگونه قادر به ساخت چراغ‌هایی بودند که می‌توانستند صدها و در برخی موارد هزاران سال بدون سوخت روشن بمانند؟ نیاکان ما این دانش سری را از چه کسی آموخته بودند؟

طبیعتاً موضوع نور جاودان به‌سرعت به بحثی جنجالی بدل شد و آرا و نظرات صاحب‌نظران در این باره به دو دسته تقسیم گردید. برخی از نویسندگان، علی‌رغم شواهدی که با آن روبرو بودند، ایده شعله‌ای پایان‌ناپذیر را رد کردند. در مقابل، گروه کوچکی از افراد روشن‌بین و دارای ذهنی باز، وجود نوری را که اگر نگوییم ابدی، دست‌کم بسیار بادوام بود، تأیید کردند. از سوی دیگر، بسیاری کاهنان پیرو آیین‌های باستانی (پاگان‌ها) را به انجام ترفندهای زیرکانه متهم می‌کردند. با این حال، اکثریت «اهل دانش» این یافته‌های غیرعادی را پذیرفتند، اما آن چراغ‌های همیشه‌فروز را کار شیطان دانستند. این توجیهی رایج در «عصر تاریکی» بود؛ چرا که هر پدیده‌ای که ناشناخته بود، ریشه‌ای در آیین‌های باستانی داشت یا با قواعد تعیین‌شده از سوی کلیسای اولیه روم همخوانی نداشت، بلافاصله به عنوان ساخته‌ی نیروهای تاریکی، شیطان و اهریمنان تحت فرمان او برچسب می‌خورد.

برخی گمانه‌زنی می‌کردند که انجمن‌های سری عبری، دانشی را که امروزه به نام الکتریسیته می‌شناسیم، حفظ کرده بودند. برای نمونه، الیفاس لوی – نویسنده‌ی آثار مربوط به علوم غریبه [به حرف‌های این آدم اعتماد نکنید، خیلی اهل نمایش و اغراق است] – در کتاب خود با عنوان «تاریخ جادو» (Histoire de la Magie) داستانی عجیب نقل می‌کند. او از خاخام فرانسوی مرموزی به نام «یخیل» (Jechiele) سخن می‌گوید که در قرن سیزدهم، مشاور دربار لویی نهم بود. ظاهراً یخیل چراغی داشت که آن را جلوی خانه‌اش می‌گذاشت تا همگان ببینند. آن «چراغ خیره‌کننده‌ای که خودبه‌خود روشن می‌شد» نه نفت داشت و نه فتیله. هرگاه از خاخام درباره‌ی منبع انرژی آن می‌پرسیدند، همواره پاسخ می‌داد که این موضوع رازی سر به مهر است. پیداست که یخیل آزمایش‌های بسیاری با الکتریسیته انجام می‌داد. او برای محافظت از خود در برابر دشمنان، دکمه‌ای برای تخلیه‌ی بار الکتریکی ابداع کرده بود که جریان برق را به کوبه‌ی آهنی در خانه‌اش منتقل می‌کرد. نوشته‌اند که هرگاه یخیل «میخی را که در دیوار اتاق مطالعه‌اش کوبیده شده بود لمس می‌کرد، بلافاصله جرقه‌ای آبی‌رنگ و پرصدا (ترق‌وتروق‌کنان) بیرون می‌جهید. وای به حال کسی که در آن لحظه کوبه‌ی آهنی را لمس می‌کرد؛ آن فرد از شدت شوک خم می‌شد، گویی که سوخته باشد فریاد می‌کشید و سپس با تمام توان پا به فرار می‌گذاشت.»

گمانه‌زنی‌های فراوانی پیرامون منبع انرژی سری آن چراغ‌های همیشه‌فروز وجود داشت. در دوران قرون وسطی و پس از آن، بسیاری از اندیشمندان بزرگ کوشیدند تا معمای تهیه‌ی سوختی را حل کنند که هم‌زمان با مصرف شدن، خودبه‌خود تجدید شود؛ با این حال، هیچ‌یک از آزمایش‌های انجام‌شده واقعاً موفقیت‌آمیز نبود. ساخت نمونه‌ای از آن چراغ‌های همیشه‌فروز غیرممکن می‌نمود و فناوری مردمان باستان همچنان ناشناخته باقی ماند.

نخستین روایت‌ها درباره شعله‌ای الهی – یعنی منبعی برای نوری جاودان – را می‌توان در متون گوناگون اسطوره‌ای یافت. توصیفات مربوط به این شعله جاودان، که بخشی از آتش الهی محسوب می‌شد، پیوندی تنگاتنگ با خدایان داشت. پرومتئوس، خدای یونانی، به دلیل اهدای آتش به بشریت مجازات شد؛ چرا که راز شعله جاودان، انحصاراً در اختیار خدایان بود و دانش مربوط به این نور ابدی نباید به انسان‌ها منتقل می‌شد. با این حال، به نظر می‌رسد برخی از خدایان بیگانه سرپیچی کرده و این راز الهی را برای بشریت آشکار ساختند. هنگامی که انسان‌ها شیوه تولید نوری همیشگی را آموختند، معابد سراسر جهان به شعله‌های جاودان محراب مجهز شدند.

بر اساس سنت‌های مصریان، یونانیان و رومیان باستان، فرد درگذشته ممکن بود در مسیر خود به سوی «دره سایه‌ها» به روشنایی نیاز داشته باشد. از این رو، پیش از مهر و موم کردن مقبره، رسم بر این بود که چراغی همیشه روشن در آن قرار دهند. این چراغ هم پیشکشی برای خدای مردگان محسوب می‌شد و هم ارواح خبیثه را دور نگه می‌داشت. نور آن همچنین راهنمایی لازم را برای سفر به جهان زیرین در اختیار متوفی قرار می‌داد. صدها سال بعد، هنگامی که این دخمه‌ها گشوده شدند، کاوشگران چراغ‌ها را در وضعیتی کاملاً سالم و همچنان روشن یافتند.

تا اینجا، تنها به شکلی کلی درباره وجود نورهای ابدی در دوران باستان سخن گفته‌ایم. تخمین زده می‌شود که حدود ۱۷۰ نویسنده در قرون وسطی درباره این چراغ‌های شگفت‌انگیز و اسرارآمیز همیشه روشن، مطالبی نوشته‌اند. اکنون بیاید نگاهی به برخی از این کشفیات قابل توجه بیندازیم.

پلوتارک از چراغی سخن گفته است که بر فراز درِ معبد «ژوپیتِر آمون» می‌سوخت. به گفته کاهنان، این چراغ قرن‌ها بدون هیچ‌گونه سوختی روشن مانده بود و نه باد و نه باران نمی‌توانستند آن را خاموش کنند.

سنت آگوستین معبدی مصری را توصیف کرده که وقف «ونوس» شده بود و چراغی داشت که باد و آب قادر به خاموش کردنش نبودند. او این پدیده را کار شیطان می‌دانست. در سال ۵۲۷ میلادی، در شهر ادسا (واقع در سوریه کنونی) و در دوران سلطنت امپراتور ژوستینین، سربازان چراغی همیشه روشن را در طاقچه‌ای بالای یک دروازه یافتند؛ چراغی که برای محافظت در برابر جریان هوا، به شکلی استادانه محصور شده بود. بر اساس کتیبه موجود، این چراغ در سال ۲۷ میلادی روشن شده بود. این چراغ پیش از آنکه توسط سربازان کاشفش نابود شود، ۵۰۰ سال سوخته بود.

در سال ۱۴۰ میلادی، در نزدیکی رم، چراغی روشن در مقبره «پالاس» – پسر پادشاه اواندر – پیدا شد. این چراغ که بیش از ۲۰۰۰ سال روشن مانده بود، با روش‌های معمول خاموش نمی‌شد. مشخص شد که نه آب و نه فوت کردن شعله، مانع سوختن آن نمی‌شوند. تنها راه خاموش کردن این شعله شگفت‌انگیز، تخلیه مایع عجیبی بود که درون کاسه چراغ قرار داشت. در حدود سال ۱۵۴۰ میلادی و در دوران پاپی «پل سوم»، چراغی روشن در مقبره‌ای واقع در «راه آپیان» در رم کشف شد. تصور می‌شد که این مقبره متعلق به «تولیولا»، دختر «سیسرون» باشد؛ کسی که در سال ۴۴ پیش از میلاد درگذشته بود. آن چراغ که به مدت ۱۵۵۰ سال در فضایی مهر و موم‌شده روشن مانده بود، به محض تماس با هوا خاموش شد. نکته جالب‌توجه در مورد این کشف خاص، وجود مایعی شفاف و ناشناخته بود که جسد در آن غوطه‌ور بود. مردمان باستان با قرار دادن پیکر در این مایع، موفق شده بودند آن را چنان سالم و دست‌نخورده حفظ کنند که گویی مرگ تنها چند روز پیش از آن رخ داده است.

هنگامی که هنری هشتم در سال ۱۵۳۴ از کلیسای کاتولیک جدا شد، دستور انحلال صومعه‌ها در بریتانیا را صادر کرد و بسیاری از مقبره‌ها مورد غارت قرار گرفتند. در یورک‌شایر، چراغی روشن در مقبره «کنستانتیوس کلوروس» – پدر کنستانتین کبیر – کشف شد. او در سال ۳۰۰ میلادی درگذشته بود؛ بدین معنا که آن چراغ بیش از ۱۲۰۰ سال روشن مانده بود.

در فرانسه و نزدیکی شهر گرونوبل، در اواسط قرن هفدهم، یک سرباز جوان سوئیسی به‌طور اتفاقی به ورودی مقبره‌ای باستانی برخورد کرد. متأسفانه برای آن مرد جوان، خبری از گنجینه‌های طلایی که تصور می‌کرد ممکن است در آنجا پنهان باشد، نبود؛ با این حال، وقتی با یک چراغ شیشه‌ای روشن مواجه شد، قطعاً به همان اندازه شگفت‌زده شد. «دو پرا» – نام آن سرباز – چراغ اسرارآمیز را از آن مقبره مهر و موم شده برداشت و به صومعه‌ای برد. او کشف شگفت‌انگیز خود را به راهبان حیرت‌زده نشان داد و چراغ در صومعه باقی ماند. چراغ چندین ماه روشن ماند تا اینکه راهبی سالخورده آن را از دستش رها کرد و چراغ از بین رفت. برخی اکتشافات نشان می‌دهند که مردمان باستان قصد داشتند دانش خود را پنهان و محفوظ نگه دارند.

«لودوویکوس ویوس» در یادداشت‌های خود پیرامون آثار سنت آگوستین (مربوط به سال ۱۶۱۰)، درباره چراغی می‌نویسد که در زمان پدرش، یعنی سال ۱۵۸۰ میلادی، پیدا شده بود. طبق کتیبه موجود، آن چراغ ۱۵۰۰ سال روشن مانده بود، اما به محض لمس شدن، متلاشی شد و به قطعاتی چند تقسیم گشت. بدیهی است که لودوویکوس ویوس با برخی از دیدگاه‌های سنت آگوستین هم‌نظر نبود؛ او چراغ‌های ابدی را نه کار شیطان، بلکه اختراع مردانی بسیار خردمند و ماهر می‌دانست.

آیا پیروان طریقت «روزیکروشن» (Rosicrucians) با اسرار نور ابدی آشنا بودند؟ به نظر چنین می‌رسد. هنگامی که مقبره «کریستین روزن‌کرویتس» – کیمیاگر و بنیان‌گذار طریقت روزیکروشن – ۱۲۰ سال پس از مرگش گشوده شد، چراغی درخشان در درون آن یافت شد. مورد جالب دیگری که ارزش ذکر کردن دارد، در انگلستان رخ داد؛ جایی که مقبره‌ای اسرارآمیز و بسیار غیرمعمول گشوده شد. گمان می‌رفت که آن آرامگاه متعلق به یکی از پیروان طریقت روزیکروشن بوده است. مردی که این مقبره را کشف کرد، متوجه چراغی فروزان شد که از سقف آویزان بود و فضای تالار زیرزمینی را روشن می‌کرد. همین که آن مرد چند قدم به جلو برداشت، بخشی از کف زمین زیر وزن او حرکت کرد. بی‌درنگ، پیکری زره‌پوش که در حالت نشسته بود، شروع به حرکت کرد. آن پیکر برخاست و با نوعی سلاح به چراغ ضربه زد. چراغ گران‌بها در هم شکست. بدین ترتیب هدف محقق شد و ماهیت آن چراغ همچنان به صورت رازی سرپوشیده باقی ماند.

اکتشافاتی که در این مقاله به آن‌ها اشاره می‌کنم، تنها بخش کوچکی از یافته‌های شگفت‌انگیز در سراسر جهان هستند. چه کسی می‌داند چه تعداد چراغ دیگر همچنان در دخمه‌های باستانی، دور از چشم جهانیان و دست‌نخورده، روشن مانده‌اند؟ مردمان باستان با مفهوم نورِ همیشگی (بی‌خاموشی) آشنا بودند. چنان‌که الیفاس لوی خاطرنشان می‌کند: «یقیناً مغان زرتشتی از روش‌هایی برای تولید و هدایت نیروی الکتریسیته برخوردار بودند که برای ما ناشناخته است.» آری، همین‌طور است؛ مصریان، یونانیان، رومیان و دیگر تمدن‌های باستان نیز از همین دانش بهره‌مند بودند. سلیمان نبی چه حکیمانه نوشت: «... هیچ چیز تازه‌ای زیر خورشید وجود ندارد. آیا چیزی هست که بتوان درباره‌اش گفت: "بنگر، این نو است"؟ آن چیز پیش از ما نیز در روزگاران گذشته وجود داشته است.»

راز چراغ‌های همیشه روشن، نوشته‌ال نلوید، ۲۳ اوت ۲۰۰۶

تکوین

در آنجا به آثار شگرف بسیاری برمی‌خوریم: از جمله تداوم حیات در آن‌ها، حتی پس از آنکه بخش‌های گوناگونی که حیاتی می‌پنداریمشان از بین رفته و جدا شده باشند؛ یا احیای موجوداتی که در ظاهر مرده می‌نمایند، و امثال آن. همچنین انواع زهرها و دیگر داروها، و نیز روش‌های جراحی و درمانی را بر آن‌ها می‌آزماییم. به یاری فن و مهارت، آن‌ها را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از حد معمول نوع خود می‌سازیم و یا برعکس، با کوتوله ساختنشان، مانع رشد آن‌ها می‌شویم؛ آن‌ها را پربارتر و بارآورتر از حد معمول نوع خود بار می‌آوریم و یا برعکس، عقیم و بی‌بار می‌سازیم. همچنین از راه‌های گوناگون، تفاوت‌هایی در رنگ، شکل و میزان فعالیت آن‌ها پدید می‌آوریم. ما راهکارهایی برای آمیزش و جفت‌گیری گونه‌های مختلف می‌یابیم که به پیدایش گونه‌های جدید بسیاری انجامیده است؛ گونه‌هایی که برخلاف باور رایج، عقیم نیستند.

آتلانتیس نو، اثر فرانسیس بیکن، ۱۶۲۷ میلادی

تکوین کیمیاگری پیشرفته‌ای است که با خلق حیات، از طریق کیمیاگری و با استفاده از قدرت‌های حیات‌بخش سنگ، سروکار دارد. یافتن اطلاعات در مورد تکوین آسان نیست. اما البته که امکان‌پذیر است؛ اگر طبیعت می‌تواند این کار را انجام دهد، کیمیاگری نیز می‌تواند.

به هیچ وجه نباید موضوع پیدایش «انسان‌های مصنوعی» را از نظر دور داشت؛ چرا که حقیقتی در این باب نهفته است—هرچند دیرزمانی پنهان مانده و تردیدها و پرسش‌های بسیاری را نزد برخی فیلسوفان باستان برانگیخته است که آیا برای طبیعت یا هنر (صنعت) امکان دارد انسانی را خارج از پیکر زن و زهدان طبیعی پدید آورند؟ در پاسخ می‌گوییم که این امر با اصول کیمیاگری و طبیعت هیچ‌گونه تضادی ندارد، بلکه کاملاً امکان‌پذیر است؛ اما برای تحقق آن باید چنین عمل کرد:

نطفه مرد را به تنهایی در ظرفی شیشه‌ای (کدو-شکل) و سربسته قرار دهید و آن را به مدت چهار روز—یا تا زمانی که علائم حیات، جنبش و تکان در آن پدیدار شود (که به آسانی قابل مشاهده است)—در بالاترین درجه‌ی پوسیدگی حاصل از فضولات اسب (کود اسب) قرار دهید. پس از سپری شدن این مدت، موجودی شبیه به انسان پدید می‌آید، اما شفاف و فاقد جسمی مادی (چگال). سپس، اگر این موجود را هر روز با احتیاط و تدبیر با «اکسیر خون انسان» (Arcanum) تغذیه کنید و به مدت چهار هفته در گرمای یکنواخت و ثابت کود اسب نگه دارید، به نوزادی حقیقی و زنده بدل خواهد شد؛ نوزادی که تمامی اعضای بدنِ کودکی متولدشده از زن را داراست، هرچند جثه‌ای بسیار کوچک‌تر دارد. ما این موجود را «هومونکولوس» (Homunculus) یا انسان مصنوعی می‌نامیم. پس از آن، باید با همان دقت و اهتمامی که صرف پرورش هر نوزاد دیگری می‌شود، از او مراقبت و نگهداری کرد تا به سن بلوغ و کمال عقلانی برسد. این یکی از بزرگ‌ترین اسراری است که خداوند بر انسان فانی و گناهکار آشکار ساخته است؛ چرا که این امر معجزه‌ای الهی و از شگفتی‌های عظیم پروردگار و رازی فراتر از تمام رازهاست، و شایسته است که تا «آخرالزمان» —زمانی که هیچ چیز پنهان نمانده و همه چیز آشکار می‌گردد—در زمره‌ی اسرار محفوظ بماند.

برگرفته از رساله‌ی «درباره‌ی ماهیت اشیاء» (اثر
پاراسلسوس، به روایت ساندرو ویگیوس، قرن شانزدهم).

نقل قول بالا به خلق نسخه‌ای همسان (کلون) از یک انسان اشاره دارد که پاراسلسوس آن را «هومونکولوس» (Homunculus) می‌نامید. فرآیند توصیف‌شده ناقص و مبهم است، اما اگر بخواهم بر اساس آنچه نوشته شده و آنچه از طبیعت می‌دانم حدس بزنم، چنین می‌گویم: باید اسپرم را در یک بالن ته‌گرد یک‌لیتری ریخت، در آن را کاملاً مسدود (هرمتیک) کرد و در معرض حرارت مرطوب در گردش (که باید هم‌دمای بدن باشد) قرار داد تا زمانی که دچار فساد (سیاه‌شدن) شود و سپس از آن مرحله عبور کرده و شفاف گردد. در این مقطع، ماده‌ی حاصل نوعی جنین خواهد بود. اکنون «سنگ» (ماده‌ی کیمیاگری) حل‌شده در آب را اضافه می‌کنیم؛ هرچند شاید بهتر بود آن را از همان ابتدا می‌افزودیم. با اعمال مجدد حرارت مرطوب، آن نسخه طی ۹ ماه به نوزادی کامل تبدیل می‌شود. اگر بخواهیم آن موجود را به شکل کوتوله یا غول‌پیکر درآوریم، می‌توان این کار را با کم یا زیاد کردن مقدار آب انجام داد. شاید بتوان از هر نوع سلولی، نسخه‌ای همسان خلق کرد. اما اگر سلول‌های دو فرد متفاوت را با هم ترکیب کنیم چه می‌شود؟ آیا موجود حاصل، فرزند آن‌ها خواهد بود؟ در مورد سه نفر یا بیشتر چطور؟ یا ترکیب سلول‌های دو حیوان متفاوت، و یا حیوان و انسان؟ همه این‌ها ممکن است، هرچند احتمالاً بسیار پیچیده‌تر از صرف قرار دادن سلول‌ها یا نطفه‌های حیوانات مختلف در یک بالن است. شاید لازم باشد فرآیند را جداگانه آغاز کرد و سپس آن‌ها را ترکیب نمود؟ نمی‌دانم.

نقل قول ابتدای این فصل تلویحاً بیان می‌کند که ساخت موجودات دورگه (هیبرید) از حیوانات مختلف، یا حیوان و انسان، امکان‌پذیر است و موجود حاصل خود قادر به تولیدمثل می‌باشد. این بدان معناست که آن دورگه دارای دی‌ان‌ای (DNA) جدید و پایداری است و عملاً یک موجود کاملاً جدید محسوب می‌شود.

شاید برخی از حیوانات امروزی از طریق کیمیاگری خلق شده باشند. سگ‌ها و گربه‌ها نمونه‌های جالبی هستند، زیرا هرگز در شکل کنونی‌شان وحشی (اهلی‌نشده) نبوده‌اند و در تمام طول تاریخ مکتوب، در کنار انسان‌ها زیسته‌اند. به‌ویژه گربه‌ها در مصر باستان جایگاه والایی داشتند؛ تمدنی که در آن کیمیاگری اهمیت بسیاری داشت.

در سنت کیمیاگری یهودی، انسانی که به روش کیمیاگری خلق می‌شد، «گولم» (Golem) نامیده می‌شد.

مفهوم «انسان‌های دست‌ساز» – یا دیگر موجودات زنده‌ای که به دست بشر خلق شده‌اند – پیشینه‌ای دیرینه در اسطوره‌شناسی و فرهنگ عامه دارد. در سال‌های اخیر، با پیشرفت مهندسی ژنتیک، واقعیت مجازی و انواع گوناگون حیات مصنوعی، این موضوع اهمیتی تازه یافته است. با این حال، شیفتگی (و البته هراس) کنونی ما نسبت به احتمال فزاینده‌ی پیدایش انسان‌های دست‌ساز و دارای اصلاحات ژنتیکی، در اصل پدیده‌ای چندان نوظهور نیست؛ بلکه به برخی از مضامین محوری دین و همچنین آیین‌های جادویی و غیبی پیوند می‌خورد که خود از دل باورهای معنوی قدرتمندی در گذشته – که اکنون به دست فراموشی سپرده شده‌اند – سر برآورده‌اند.

برای نمونه، آموزه‌های «کابالا» دربردارنده‌ی افسانه‌ها و داستان‌هایی درباره‌ی «هومونکولوس» (یا همان «انسان کوچک» در کیمیاگری) و «گولم» (موجودی که می‌توان آن را پیش‌نمونه‌ای از هیولای فرانکنشتاین دانست) است. در هر دو مورد، ایده اصلی این است که انسان‌ها می‌توانند با بهره‌گیری از برخی آیین‌های جادویی و سری، در قدرت آفرینش‌گری خداوند سهیم شوند.

«هومونکولوس‌ها، گولم‌ها و حیات مصنوعی*»، اثر گری لاکمن، ۲۰۰۶

اگرچه این کار دقیقاً بخشی از «تکوین» (Takwin) محسوب نمی‌شود، اما احیای جسد نیز امکان‌پذیر است. طبق سنت، برای انجام این کار، فرد نباید بیش از سه روز پیش مرده باشد؛ همچنین جسد باید در وان یا حوضچه‌ای غوطه‌ور شود که حاوی غلظت بالایی از «سنگ» (که پیش‌تر در آن حل شده است) باشد.

سخن پایانی

خب، این هم از این: روش ساخت «سنگ فیلسوفان». اگر به نظر می‌رسد این کتاب کمی با عجله نوشته شده و لحنی غیررسمی دارد، پوزش می‌خواهم؛ چرا که آن را تنها در عرض سه هفته نوشتم. اما هر آنچه باید بدانید، در اینجا آمده است.

می‌دانم الان چه سؤالی در ذهن دارید... اینکه سنگ کجاست، درست است؟ باید صادقانه بگویم: هنوز کار ساخت آن را تمام نکرده‌ام. در زمان نگارش این متن، به مرحله‌ی «سیاه» (Black Stage) رسیده‌ام. تمام نشانه‌ها دقیقاً همان‌طور که کیمیاگران پیش‌بینی کرده بودند، ظاهر شده‌اند.

پس چرا پیش از تکمیل سنگ، این کتاب را نوشتم؟ پاسخ ساده این است: چون احساس کردم کار درستی است. اگر اتوبوسی با من تصادف کند و هرگز کار را تمام نکنم، چه می‌شود؟ با انتشار این کتاب، اطمینان حاصل می‌کنم که سنگ پیدا خواهد شد و باری از دوشم برداشته می‌شود.

به‌علاوه، بدون کتابی حاوی دستورالعمل، هیچ‌کس نمی‌فهمید که چگونه باید سنگ را تکثیر کرد یا اصلاً سازوکار آن چیست. وضعیتی گیج‌کننده پیش می‌آمد: سنگ توزیع می‌شد، اما هیچ‌کس نمی‌دانست چیست یا چه کاری انجام می‌دهد. بهتر است پیش از ظهور آن، ماهیتش را به‌درستی درک کنید.

افزون بر این، امیدوارم کسانی که سنگ را در اختیار دارند، با انتشار این کتاب آن را در اختیار دیگران قرار دهند. یا شاید اهالی «شامبالا» خودشان را آشکار کنند.

یا شاید کسی ایده‌ای عالی برای استفاده از ماده‌ای متفاوت داشته باشد که فرآیند ساخت را بسیار کوتاه‌تر کند.

شاید در زیرزمین کلیسا یا موزه‌ای، شیشه‌ای حاوی پودر سفید یا قرمز وجود داشته باشد. سعی کنید آن را به کار بگیرید (عملیات «افکنش» یا Projection را انجام دهید) و ببینید چه می‌شود.

اگر کسی سنگ را پیدا کرد، باید آن را به جهانیان عرضه کند. چه کسی می‌داند چه بر سر من خواهد آمد... شاید یک‌باره ناپدید شوم.

آن که نمی‌داند چه می‌جوید، نخواهد دانست چه خواهد یافت.

تاج‌گذاری طبیعت، اثر ناشناس، قرن شانزدهم یا هفدهم

(?)